

# کتاب مقدس ترسیان

(ترجمہ خاص)

## داوران

مقدمہ و توضیحات طبق  
ترجمہ بین الکیسائی کتاب مقدس



**TARSAYAN BIBLE**  
(Literal Persian Translation)

**Intoduction, notes & margin:**

(TOB) 2003

# کتاب داوران

## پیشگفتار

پیشگفتاری که مفهوم مذهبی این مرحله از تاریخ قبایل را ارائه می‌دهد، آغازگر این دوره می‌باشد (۶:۲ تا ۶:۳). دوره یوشع دوره وفاداری بود، حال آنکه مشخصه دوره داوران، بی‌وفایی است. سپس تاریخچه‌ای مختصر از کارهای داوران عرضه می‌شود که تعدادشان دوازده تن می‌باشد، اما شرحی که در مورد هر یک از آنان داده می‌شود، از نظر حجم متفاوت است؛ این دوازده تن عبارتند از: عتئیئیل (۳:۷-۱۱)، ایهود (۳:۱۲-۳۰)، شمجر (۳:۳۱)، دبور و باراق (۴-۵)، جدعون و ابیملک (۶:۱ تا ۹:۵۷)، تولع (۱۰:۱-۲)، یائیر (۱۰:۳-۵)، یفتاح (۱۰:۶ تا ۱۲:۷)، ابسان (۱۲:۸-۱۰)، ایلون (۱۲:۱۱-۱۲)، ابدون (۱۲:۱۳-۱۵)، و شمشون (۱۳:۱ تا ۱۶:۳۱).

پایان بخش کتاب، دو ضمیمه است که بیانگر هرج و مرج حاکم بر اسرائیل پیش از استقرار نظام سلطنت می‌باشد. ضمیمه نخست، مهاجرت دانی‌ها و منشأ پرستشگاه دان را بازگو می‌کند (۱۷-۱۸)، و ضمیمه دوم، بازگوکننده جنایتی است که ساکنان جبعه مرتکب شدند، و نیز جنگی که سایر

کتاب داوران که دنباله کتاب یوشع می‌باشد و در کتاب مقدس عبری، به دست «انبیای نخستین» تعلق دارد، شرحی اجمالی از زندگی قبایل بنی اسرائیل را در یکی از مبهم‌ترین دوره‌های تاریخ این قوم به دست می‌دهد، دوره‌ای که مربوط می‌شود به بعد از تصرف سرزمین موعود و پیش از ظهور بنیاد سلطنت.

## طرح کتاب

طرح کتاب را به آسانی می‌توان کشف کرد. در مقدمه اولیه (فصل ۱)، استقرار قبایل بنی اسرائیل در سرزمین کنعان، و کامیابی‌ها و شکستهایشان شرح داده می‌شود؛ این قبایل که نحوه عملشان هماهنگ به نظر نمی‌رسد، در معرض تهدیدهای شهرهای کنعانی قرار دارند، شهرهایی که در قلمرو اختصاص یافته به هر قبیله واقع شده‌اند. چنین وضعیتی که با وعده خدا منافات دارد، به شکلی مقدماتی در ۱:۲-۵ توجیه می‌گردد. پس از این شرح اولیه که یادآور دوره فتوحات می‌باشد، دوره‌ای آغاز می‌شود که خاص داوران می‌باشد (۶:۲ تا ۱۶:۳۱).

زبان عبری، مانند زبانهای اقوام مجاور، این فعل را برای اشاره به اعمال اقتدار به کار می برد. برای ارائه تنها یک نمونه، کافی است به اصطلاح «داور» در متون ماری اشاره کنیم که در آن، این کلمه دلالت دارد بر مقامات بلندپایه ای که از قدرتی گسترده برخوردار بودند.

گرچه برخی از شخصیت های کتاب داوران بر اسرائیل داوری کرده اند، اما با قطع و یقین نمی توان گفت که همه آنانی که اعمال بزرگشان در این کتاب نقل شده، چنین نقشی را دارا بوده اند، زیرا فعل دیگری هست که عمل آنانی را که ما داور می خوانیم توصیف می کند، و آن فعل همانا «نجات دادن» می باشد (۳:۳۱؛ ۶:۱۵؛ ۱۰:۱). در چنین چشم اندازی، عتئیئیل و ایهود همچون «نجات دهنده» توصیف شده اند (۳:۹، ۱۵). به گونه ای کلی تر، خدا است که برای نجات قومش، شخصی را بر می گزیند تا این نجات را در عمل تحقق بخشد (۳:۹؛ ۶:۳۶-۳۷؛ ۷:۷؛ ۱۰:۱۳). بدینسان در این کتاب، در مقابل اصطلاحی دوگانه قرار می گیریم که به احتمال بسیار، تداعی کننده چشم اندازی دوگانه است که مطالعه کتاب داوران، آن را پدیدار می سازد.

با وجود اینکه نمی توان در مورد ترکیب کتاب با قاطعیت سخن گفت، اما می توان سنت ها یا جنگ های روایاتی را در آن تشخیص داد که از قبل به طور مستقل وجود

قبیله ها با بنیامین کردند که از تنبیه مجرمین سر باز می زد (۱۹-۲۱).

## داور و نجات دهنده

به این ترتیب، شخصیت هایی که در این کتاب معرفی شده اند، به طور کلی «داور» نامیده می شوند، اما به جا است که مفهوم این عنوان را مورد بررسی قرار دهیم. این اصطلاح در صیغه جمع، فقط در ۲:۱۶-۱۸ یافت می شود و به کسانی اشاره دارد که خدا برای نجات قوم خود برگزیده؛ اما گرچه چنین کاربردی در متن کتاب نادر است، اما اشاره به دوره پیش از سلطنت تحت عنوان «روزهای داوران»، در سنت کتاب مقدس امری شناخته شده می باشد (۲- سمو ۷:۱۱؛ ۲- پاد ۲۳:۲۲؛ روت ۱:۱). لذا با اینکه عنوان «داور» عملاً در روایات به کار نرفته، اما اغلب اوقات، به منظور توصیف کار قهرمانان کتاب، به فعل «داوری کردن» بر می خوریم (۳:۱۰؛ ۴:۴؛ ۱۰:۱۰-۱۱؛ ۱۲:۷، ۸-۱۵؛ ۱۵:۲۰؛ ۱۶:۳۱). با این حال، باید توجه داشت که این فعل در اکثر موارد در تذکراتی یافت می شوند که روایات را احاطه می کنند، و این امر می تواند کار ویراستاران باشد. حتی در چنین حالتی نیز این فعل صرفاً در معنای «اجرای عدالت» به کار نرفته، بلکه در مفهوم «فرمان دادن یا حکومت کردن». در این حالت، کاربرد فعل «داوری کردن» در زبان فارسی نباید موجب تغییر معنای آن شود، زیرا

وجه مشخصه این چشم انداز الهیاتی، مجموعه ای از فرمولهای تکرارشونده می باشد: «بنی اسرائیل آنچه را که در نظر یهوه بد است انجام دادند» (۲: ۱۱؛ ۳: ۷، ۱۲؛ ۴: ۱۰؛ ۶: ۱۰؛ ۱۳: ۱)؛ این فرمول توسط گونه ای دیگر تصریح می شود: «ایشان یهوه را رها ساختند و بعل و عشتاروت ها را خدمت کردند» (۲: ۱۱، ۱۳؛ ۳: ۷؛ ۱۰: ۶). سپس پیامد این بی وفایی ذکر می شود: «یهوه ایشان را به دست فلان یا فلان دشمن سپرد» (۲: ۱۴؛ ۳: ۸؛ ۴: ۲؛ ۶: ۱۰؛ ۷: ۱۰). و بعد این فرمول ذکر می گردد: «بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد برآوردند» (۳: ۹، ۱۵؛ ۴: ۳؛ ۶: ۱۰؛ ۱۰: ۱۰). یهوه در پاسخ به فریاد قوم خود، داوران (۲: ۱۶) یا نجات دهنده ای (۳: ۹، ۱۵) بر می انگیزد. و بالاخره، به هنگام ارائه نتیجه گیری روایات، فرمولهای دیگری به چشم می خورد: «دشمن زیر دست اسرائیل پست شد» (۳: ۳۰؛ ۸: ۲۸؛ ر.ک. ۴: ۲۳-۲۴)، و نیز: «سرزمین به مدت فلان تعداد سال در آرامی به سر برد» (۳: ۱۱، ۳۰؛ ۵: ۳۱؛ ۸: ۲۸).

از این فرمولها، منطقی مذهبی با چهار عنصر ناشی می شود: گناه مجازات را در پی می آورد، اما توبه قوم منجر می شود به آمدن یک نجات دهنده. بدینسان خود را در مقابل الهیاتی در مورد تاریخ می یابیم که بعدها به روایات افزوده شده و در خصوص تمام اسرائیل صدق می کند. اما این چارچوب

داشته اند. به این ترتیب، اشاراتی که به داوران کوچک شده (۱۰: ۱-۵؛ ۱۲: ۸-۱۵)، قاعدتاً از فهرستی قدیمی اخذ شده که صرفاً اطلاعاتی مختصر ارائه داده است. اما تاریخچه مربوط به یفتاح این فهرست را به دو بخش تقسیم می کند و با مطالعه آن می توان تشخیص داد که چگونه نگارنده توانسته مطلب را از شخصیت داور به شخصیت نجات دهنده انتقال دهد، زیرا یفتاح از هر دو شخصیت برخوردار بود. روایات مربوط به سایر داوران مبتنی هستند بر سنت هایی کهن که بسط یافته و تکمیل گشته و در هم ترکیب شده اند. این روایات را که در جنگی واحد گردآوری شده اند، شاید بتوان «کتاب نجات دهندگان» نامید. این فرضیه ای است که هنوز باید مورد بررسی قرار گیرد، اما احتمال پذیرش آن وجود دارد.

### چارچوب الهیاتی

اما در ورای این سنت ها و این جنگها، کتاب داوران چارچوبی الهیاتی به دست می دهد که نظر خواننده پژوهشگر را جلب می کند، زیرا در باره رویدادهایی که نقل می کند، درسی مذهبی ارائه می دهد. این چشم انداز الهیاتی را می توان بالآخر در پیشگفتار (۲: ۶ تا ۳: ۶)، و در ابتدای فصل ۶ (آیات ۷-۱۰)، و در مقدمه تاریخچه یفتاح مشاهده کرد.

دشوارتر است، مقدمه ای که حاوی اطلاعاتی بسیار قدیمی است و در آن، گرایش شدید به مدح از قبیله یهودا محسوس می باشد.

## کتاب داوران و تاریخ

با وجود تمام این موارد غیر قطعی که در زمینه نگارش کتاب داوران باقی است، این کتاب برای مورخان یگانه منبع اطلاعات در خصوص دوره ای باقی می ماند که از وفات یوشع آغاز و به استقرار نظام سلطنت ختم می گردد؛ اما کاربرد آن مشکلات عدیده ای را پدید می آورد. روایات مذکور در آن، تصویری کلی از دوره داوران به دست می دهد؛ در آن تصویری از تاریخ برخی از قبایل را مشاهده می کنیم که در آن هیچ نکته ای حاکی از وجود اتحادی سیاسی میان آنها نمی باشد، حتی در شکل ائتلاف دوازده قبیله. در این روایات، شاهد ماجراهایی هستیم که افشاکننده همبستگی یا خصومت میان پاره ای از قبایل می باشد؛ و نیز بازگوکننده پیکار برای حفظ قلمرویی است که قبلاً به دست آمده بوده است. اما همه اینها روایات ناکامل می باشند که هیچ دغدغه ای برای رعایت ترتیب تاریخی ندارند.

در واقع، کتاب داوران فاقد هر گونه تاریخی است؛ تنها طول مدت داوری هر یک از داوران ذکر شده، اما چنانچه ارقام مذکور برای هر داور را جمع بزنیم، طول زمانی معادل ۴۱۰ سال به دست می آید، و این امر با سایر

الهیاتی همیشه باسخگوی نکاتی نیست که از تاریخ داوران می آموزیم.

حال چنانچه بکشیم این الهیات را به یک یا چند ویراستار نسبت دهیم، می توانیم این امر را کار ویراستاران تثنیه ای بدانیم؛ اما در اینجا نیز خود را با فرضیه ای مواجه می بینیم که به طور کامل متقاعدکننده نیست. نظریه الهیاتی که شامل این چهار مرحله می باشد (یعنی گناه، مجازات، توبه، و نجات)، در سایر کتاب هایی که «تاریخ تثنیه ای» را تشکیل می دهد با همین دقت یافت نمی شود، یعنی کتاب هایی که از تثنیه شروع می شود و به کتاب پادشاهان ختم می گردد. از سوی دیگر، تعدد مقدمه ها، تفاوت هایی که در توجیه تأخیر در فتوحات ذکر شده (۶:۲ تا ۳-۶)، تلاش برای رسیدن به عدد دوازده داور مطابق با تعداد قبیله ها، همگی بیانگر این امر هستند که نگارش این کتاب در گستره زمان صورت گرفته است. چشم انداز الهیاتی قاعدتاً باید تحت تأثیر ویراستاران تثنیه ای قرار داشته باشد، اما نمی توان گفت که ایشان آن را ابداع کرده اند، حتی اگر آن را مورد تأکید بیشتری قرار داده باشند.

ضمائم کتاب (فصل های ۱۷-۲۱) که آنها نیز برگرفته از سنت هایی کهن می باشند، در طول تبعید یا پس از آن اضافه شده اند، زیرا واژگانی در آنها به چشم می خورد که در نوشته های کهنانی می یابیم. اما تعیین زمان اضافه شدن مقدمه مذکور در فصل اول

## پیشگفتار کتاب داوران

داده‌های تاریخی مربوط به تاریخ اسرائیل سازگار نیست. اکثر این ارقام اثر دست ویراستاران است و گرچه شکی نیست که هر یک از ایشان، منطق خود را داشته است، اما پیدا کردن و درک آن تقریباً ناممکن می‌باشد. از سوی دیگر، کاربرد مکرر رقم ۴۰ که مدت زمان زندگی فعال فرد را مشخص می‌سازد، آشکارکننده خصوصیت تقریبی اطلاعات کتاب داوران می‌باشد. به عبارتی درست‌تر، ترتیب تاریخی دوره داوران را باید با توجه به دو نکته به دست آورد: یکی آغاز دوره سلطنت می‌باشد، و دیگری تاریخ ورود به کنعان. در واقع، مجموع سنت‌هایی که ذکر شده، باید بین سالهای ۱۲۰۰ تا ۱۰۲۰ ق.م. (یعنی تاریخ استقرار سلطنت) واقع شده باشد.

خستگی ناپذیر اشخاصی را برای رهایی قبایل از ظلم و ستم گسیل داشته است. این یک واقعیت است که قهرمانان کتاب داوران ریشه در زمانی دارند که اخلاقیات بسیار خشن بوده و اندیشه‌های اخلاقی آن با روزگار ما بسیار تفاوت داشته است. حيله ايهود، قتل سيسرا به دست ياعيل، قربانی کردن دختر یفتاح، و مسائل عشقی شمشون می‌توانند ما را دچار حیرت سازند. اما از طریق این روایات که تلاشی برای تلطیف واقعیت نمی‌کنند، باید پیام‌موزیم تا عمل خدا را کشف کنیم، خدایی که قوم خود را با اعطای رهبرانی که با روح خدا برانگیخته می‌شوند، هدایت می‌کند (۳:۱۰؛ ۶:۳۴؛ ۱۱:۲۹؛ ۱۳:۲۵؛ ۱۴:۶، ۱۹؛ ۱۵:۱۴). این اشخاص از پیش، چهره پادشاهی را ترسیم می‌کردند که می‌بایست برای رهبری عادلانه قوم، روح خداوند را دریافت می‌داشت؛ اما خود این پادشاه منادی مسیحایی بود که روح خدا با عطیه‌هایی متعدد بر او قرار می‌گیرد.

کتاب داوران، این سندی که برای مورخان هم جالب است و هم دشوار، پیش از هر چیز اثری است برخاسته از ایمان اسرائیل. از همان قدیمی‌ترین متون، از جمله سرود دُبوره (فصل ۵)، این یقین و اعتقاد آشکار می‌شود: خدای اسرائیل همان کسی است که قوم خود را در لحظات دشوار حمایت می‌کند. این تجربه الهیاتی شامل تمام اسرائیل می‌گردد، و چارچوب الهیاتی کتاب بر این کشف و شهود اولیه تأکید گذاشته است: یعنی بر ناتوانی اسرائیل و شکنجایی خدا که به گونه‌ای

## کتابی در باره ایمان اسرائیل

۷

# کتاب داوران

## مقدمه

و یهوه کنعانیان و فرزیان را به دست او سپرد؛ ایشان آنان را در بازق<sup>e</sup> به تعداد ده هزار مرد شکست دادند. <sup>h</sup> چون در بازق به ادونی-بازق<sup>f</sup> برخوردند، با او جنگ کردند و کنعانیان و فرزیان را شکست دادند. <sup>g</sup> ادونی-بازق گریخت، اما ایشان او را تعاقب کردند، او را گرفتند و شست دستها و پایهایش را بریدند<sup>g</sup>. <sup>h</sup> ادونی بازق گفت: «هفتاد<sup>h</sup> پادشاه با دست و پای شست بریده، آنچه را که زیر میز من بود جمع می کردند؛ آنچه کردم، خدا به من باز می گرداند.» او را به اورشلیم بردند و در آنجا مرد.

## موفقیت‌ها و شکست‌های قبیله‌ها به هنگام استقرار در کنعان

<sup>1</sup> باری، پس از درگذشت یوشع<sup>a</sup>، بنی اسرائیل از یهوه به این مضمون سؤال کردند<sup>b</sup>: «کدامیک از ما اول از همه بر علیه کنعانیان بر خواهد آمد تا با ایشان بجنگد؟» <sup>2</sup> یهوه گفت: «یهودا بر خواهد آمد؛ اینک سرزمین را به دستهای او سپرده‌ام.» <sup>3</sup> یهودا به برادرش شمعون<sup>c</sup> گفت: «با من به سهم<sup>d</sup> من بر آئی و با کنعانیان جنگ خواهیم کرد؛ سپس من (نیز) به نوبه خود با تو به سهم تو خواهم رفت.» شمعون با او رفت. <sup>4</sup> یهودا بر آمد،

- a وفات یوشع که قبلاً در یوشع ۲۴:۲۹-۳۱ نقل شده، باز در داور ۲:۸-۱۰ نیز تقریباً با همان ترکیب مجدداً بازگو خواهد شد. این امر بیانگر این است که فصل اول داوران، با اینکه داده‌های تاریخی بسیار مهمی را مطرح می‌سازد، اما فقط در زمان‌های بعدی همچون مقدمه‌ای بر کتاب داوران به کار گرفته شده است.
- b طلب مشورت معمولاً در یک پرستشگاه صورت می‌گرفت؛ وقتی مشورت خواه سؤال خود را مطرح می‌کرد (ر.ک. داور ۱۸:۵؛ ۲۰:۱۸، ۲۳)، قرعه‌های مقدس (اوریم و تومیم) را که در ایفود بود می‌انداختند (ر.ک. داور ۸:۲۷) تا جوابی به شکل آری یا نه دریافت کنند.
- c قبیله شمعون در آغاز سهم میراث خود را در جنوب سهم یهودا دریافت داشت (یوشع ۱۹:۱-۹)، اما بعدها در همین قبیله ادغام شد. این متن بازتابی است از موقعیتی کهن.
- d هر یک از قبایل اسرائیل به هنگام تقسیم سرزمین مقدس، بخشی از آن را دریافت داشتند (یوشع ۱۳-۲۱). این بخش از میراث همچون عطیه‌ای الهی تلقی می‌شد، اما می‌بایست آن را به تصرف در بیاورند.
- e «بازق»: گرچه امروز قریه‌ای به نام «خیربت ایبزیق» بر سر راه شکیم به بیت شان وجود دارد، اما محل بازق کماکان مورد تردید است. از فحوای متن چنین بر می‌آید که این شهر بیشتر در سمت جنوب، در نزدیکی اورشلیم، واقع بوده است.
- f پژوهشگران اغلب کوشیده‌اند بر اساس یوشع ۱۰:۱-۲۷، نام «ادونی-بازق» را به «ادونی-صدق» اصلاح کنند و او را پادشاه اورشلیم معرفی نمایند، چرا که از آیه ۷ نیز می‌توان چنین برداشتی کرد. اما بهتر است این نام را به همین شکل نگاه داشت، زیرا تنها بازمانده سنتی است که خیلی زود به ابهام گرایید.
- g با قطع این اندامها، شخص دیگر نمی‌تواند کمان را به کار ببرد.
- h عدد هفتاد عددی گردشده است که اشاره به تعداد زیاد دارد، و نباید آن را تحت اللفظی برداشت کرد.



وی دخترش عکسه را به او به زنی داد. <sup>۱۴</sup> باری، وقتی آن دختر رسید، او وی را تحریک کرد تا مزرعه‌ای از پدرش بطلبد.<sup>۱</sup> آن دختر خود را واگذارد تا از الاغش لیز بخورد، و کالیب به او گفت: «چه می‌خواهی؟»<sup>۱۵</sup> دختر به او گفت: «به من هدیه‌ای ارزانی دار؛ از آنجا که مرا در سرزمین نگب مستقر ساختی، به من چشمه‌های آب بده.» کالیب به او چشمه‌های بالایی و چشمه‌های پایینی را داد.

<sup>۱۶</sup> پسران حویاب قینی<sup>m</sup>، پدرزن موسی، اعد ۲۲-۲۱:۲۴، ۱۰:۲۹-۳۲، همراه بنی یهودا از شهر نخلستان<sup>n</sup> بر خروج ۲۲-۱۶:۲ آمدند، تا به بیابانی که در نگب یهودا است، در شیب عراد<sup>o</sup>، رفتند و با عمالقیان<sup>p</sup> ساکن شدند.

یوشع ۱۵:۶۳ <sup>۸</sup> بنی یهودا به اورشلیم تاختند و آن را تحت تصرف در آوردند و آن را از دم تیغ گذراندند و شهر را به آتش کشیدند.<sup>۱</sup> <sup>۹</sup> سپس بنی یهودا فرود آمدند تا با کنعانیانی که در کوهستان، نگب و سرزمینهای پست ساکن بودند، مصاف دهند.

یوشع ۱۰:۳۰-۳۶:۴۰، ۳۲:۴۴، ۳۳:۱۳

<sup>۱۰</sup> یهودا بر علیه کنعانیانی حرکت کرد که ساکن حبرون بودند - نام حبرون پیش از آن قریهٔ اربع<sup>۱</sup> بود- و شیشای و اخیمان و تلمایی را شکست دادند.<sup>۱۱</sup> از آنجا، بر علیه ساکنان دبیر<sup>k</sup> برآمد- نام دبیر پیش از آن قریه-سفیر بود.<sup>۱۲</sup> کالیب گفت: «آن کس که قریه-سفیر را شکست دهد و آن را تصرف کند، دخترم عکسه را به او به زنی خواهم داد.»<sup>۱۳</sup> عتنبییل، پسر قناز، برادر کوچکتر کالیب، آن را به تصرف در آورد و

یوشع ۱۰:۳۶-۳۷:۱۵، ۱۴:۶-۱۵

یوشع ۱۰:۳۸-۳۹:۲۲، ۲۱:۱۱

<sup>i</sup> در اینجا چنین به نظر می‌رسد که قبیله یهودا اورشلیم را به مجرد استقرار در کنعان فتح کرده باشد و به همین سبب، این شهر نمونه برین شهرهای یهودا است. اما از لحاظ تاریخی، تصرف آن فقط در زمان داود که از قبیله یهودا بود، صورت گرفت (۲- سمو ۵) و مردم آن قلع و قمع نشدند. لذا این متن مدیحه‌ای است در وصف یهودا، چرا که فقط و فقط این قبیله است که تمامی کنعانیان را از قلمرو خود اخراج خواهد کرد.

<sup>j</sup> تصرف حبرون قبلاً در یوشع ۱۵:۱۳-۱۴ شرح داده شده، اما در اینجا، این تصرف به جای اینکه تنها به طایفه کالیب نسبت داده شود، به کل قبیله یهودا نسبت داده می‌شود. همچنین ر.ک. داور ۱:۲۰.

<sup>k</sup> این تذکر در مورد تصرف «دبیر»، تقریباً کلمه به کلمه در یوشع ۱۵:۱۶-۱۹ یافت می‌شود. در آیه ۱۱، یهودا همچون تصرف‌کننده شهر پدیدار می‌گردد، حال آنکه در واقع، بر اساس دنباله متن، تنها طایفه عتنبییل به این توفیق نائل می‌آید.

<sup>l</sup> ترجمه‌های قدیمی این عبارت را به گونه‌ای آورده‌اند که منطقی‌تر به نظر می‌رسد: «او به مجرد رسیدنش، آن دختر را تحریک کرد تا از پدرش مزرعه‌ای بطلبد.»

<sup>m</sup> «قینی‌ها» قبیله‌ای بیابان‌نشین بودند که نام خوط از قائن (پید ۱:۴) گرفته بودند. ایشان با مدیانیان و عمالقیان خویشاوندی داشتند (اعد ۲۴:۲۰-۲۲:۱- سمو ۱۵:۶) از روابط خوبی با اسرائیلیان برخوردار بودند.

<sup>n</sup> این نام در تث ۳:۳۴ و داور ۳:۱۳ برای اشاره به اریحا به کار رفته است. اما ممکن است منظور تمار نیز باشد که در جنوب دریای مرده واقع بود؛ چنین حدسی با مندرجات این آیه سازگارتر است.

<sup>o</sup> این همان «تل عراد» امروزی، واقع در جنوب حبرون است. «بیابان نگب یهودا» که اصطلاحی جغرافیایی تلقی می‌شود، نمی‌تواند در جنوب عراد باشد؛ به همین دلیل، تلاشهای بسیاری در جهت تصحیح متن به عمل آمده که ترجمه‌های قدیمی نیز شاهد بر این امر می‌باشد. اما نباید از نظر دور داشت که نویسنده احتمالاً کوشیده تا بر تعلق این بیابان به قبیله یهودا تأکید بگذارد.

<sup>p</sup> کلمه «عمالقیان» در متن عبری نیامده؛ اشاره به عمالقیان احتمالاً بسیار قدیمی بوده و شاید از متن عبری حذف شده، آن هم به سبب این حکم که در تث ۱۹:۲۵ آمده است: «یاد عمالقی را از زیر آسمانها خواهی زدود». ترجمه ما مبتنی است بر قرائت یونانی.

۱۷ یهودا با برادرش شمعون رفت و ایشان کنعانیانی را که در صَفَت<sup>۹</sup> ساکن بودند شکست دادند؛ ایشان آن را به لعنت نذر کردند، و آن شهر را حُرما نامیدند. ۱۸ اما یهودا غزه و قلمرو آن را تصرف نکرد، نه اشقلون و قلمرو آن را، و نه عقرون و قلمرو آن را.<sup>۱۹</sup> یهوه با یهودا بود و او کوهستان را به تصرف در آورد، اما نتوانست از ساکنان دشت خلع ید کند، چرا که ایشان ارا به های آهنین داشتند.<sup>۲۰</sup>

۲۰ حبرون را به کالیب دادند، مطابق آنچه که موسی گفته بود، و او سه پسر عناق را در آن خلع ید کرد.<sup>۲۱</sup> و اما بیوسیان که ساکن اورشلیم بودند، بنی بنیامین ایشان را خلع ید نکردند، و بیوسیان تا به امروز با بنی بنیامین در اورشلیم ساکن اند.<sup>۲۲</sup>

۲۲ خاندان یوسف<sup>۲۳</sup> به نوبه خود بر علیه بیت ثیل برآمد، و یهوه با ایشان بود. ۲۳ خاندان یوسف فرستاد تا بیت ثیل را شناسایی کنند- نام شهر پیش از آن لوز بود. ۲۴ بررسی کنندگان مردی را دیدند که از شهر بیرون می آمد، و به او گفتند: «ورودی شهر را به ما نشان بده، و ما در حق تو وفاداری نشان خواهیم داد»؛<sup>۲۵</sup> و او ورودی شهر را به ایشان نشان داد. ایشان شهر را از دم تیغ گذراندند، اما آن مرد و یوشع<sup>۲۶</sup>:۶:۲۱ تمامی طایفه اش را گذاشتند که بروند. ۲۶ آن مرد به سرزمین حَتیان<sup>۲۷</sup> رفت؛ او شهری بنا کرد و آن را لوز نامید؛ این نام هنوز امروز (نیز) بر آن می باشد. ۲۷ منسی بیت-شان و «دخترانش» را خلع ید نکرد<sup>۲۸</sup>، نه تعنک و «دخترانش»

اعد ۱۴:۲۴؛  
یوشع ۱۳:۱۴

q محل این شهر نامشخص است. اگر این متن را با اعد ۲۱:۱-۳ مقایسه کنیم، می توانیم این شهر را همان عراد بدانیم؛ اما در یوشع ۱۴:۱۲، این دو شهر از یکدیگر متمایز شده است. نام «حرما» در عبری دارای همان حروف بی صدای فعلی است که «نذر کردن به ممنوعیت» معنی می دهد.

r این سه شهر متعلق به فلسطینیان بود و فقط در زمان داود تابع قدرت حکومت یهودا شد. در متن عبری، جمله در حالت مثبت آمده و می گوید که یهودا این شهرها را به تصرف در آورد؛ اما در ترجمه یونانی، حالت نفی دارد که ترجمه ما مبتنی بر آن است. این تغییر در متن یونانی احتمالاً به این سبب بوده که واقعیت تاریخی رعایت شود. اما پژوهشگران معتقدند چنین کاری در ترجمه یونانی، مقصود نگارنده را مخدوش می سازد که می خواسته نشان دهد که یهودا واقعاً اقوام بیگانه را از قلمرو خود بیرون رانده، و در این امر، وفاداری خود را به خدا ثابت کرده است.

s در تصویر آرمانی ای که از یهودا ارائه شده، این بیگانه لکه ای است که به شکلی گذرا به آن اشاره شده است. یهودا در برابر ارا به های آهنین کنعانیان احساس ناتوانی کرد؛ اما این امر خطایی برای او محسوب نشده است.

t با وجود آیه ۸، مسؤلیت عدم تصرف اورشلیم بر دوش قبیله بنیامین گذاشته می شود (ر.ک. یوشع ۱۸:۲۸)، زیرا زندگی در مجاورت بیوسیان می توانست عواقبی مذهبی داشته باشد. شاید این انتقادی باشد از شائول بنیامینی. سپس داود همچون کسی وارد صحنه می شود که کاری را صورت می بخشد که پادشاه قبلی می بایست انجام می داد. برای توضیحی دیگر، ر.ک. یوشع ۶۳:۱۵.

u این اصطلاحی است که (۲- سمو ۲۱:۱۹؛ ۱- پاد ۲۸:۱۱) که شامل قبایل منسی و افراییم، و حتی بنیامین می گردد. «بیت ثیل» در یوشع ۱۸:۲۲ به بنیامینیان نسبت داده شده، اما در نهایت به قبیله افراییم تعلق یافت. از حفاری های باستان شناسی در بیتن، محل شهر باستانی بیت ثیل، چنین بر می آید که این شهر در پایان سده سیزدهم ق.م. ویران شده، اما مطابق متن کتاب مقدس، تصرف شهر فقط به واسطه خیانت یکی از ساکنان آن میسر گردید. در خصوص تغییر نام این شهر، ر.ک. پید ۱۹:۲۸.

v ر.ک. توضیح یوشع ۴:۱.

w فهرست این شهرها در یوشع ۱۷:۱۲-۱۳ نیز ذکر شده، اما با ترتیبی متفاوت.

۳۳ نفتالی ساکنان بیت شمش<sup>c</sup> را خلع ید یوشع ۳۲:۱۹-۳۹-۳۹ نکرد، و نه ساکنان بیت عنات را، و در میان کنعانیان، ساکنان سرزمین، سکونت گزید. اما ساکنان بیت شمش و بیت عنات برای ایشان مشمول بیگاری شدند.

۳۴ اموریان<sup>d</sup> بنی دان را به کوهستان عقب راندند، زیرا ایشان را نگذاشتند تا به دشت فرود آیند. ۳۵ اموریان به سکونت در حار-حارس<sup>e</sup>، در ایلون و در شعلیم ادامه دادند، اما چون دست خاندان یوسف سنگینی کرد، ایشان مشمول بیگاری شدند. ۳۶ قلمرو ادومیان در فراز عقربیم<sup>f</sup>، در «صخره» آغاز می شود، و سپس به ۱۴:۲۵ پالایی می رود.

را، نه ساکنان دور و «دخترانش» را، نه ساکنان یبلعام و «دخترانش» را، نه ساکنان مجدو و «دخترانش» را، و کنعانیان به سکونت در این سرزمین ادامه دادند. ۲۸ با اینحال، هنگامی که اسرائیل نیرومند شد، کنعانیان را به بیگاری گرفت<sup>x</sup>، اما نتوانست آنان را خلع ید کند. ۲۹ افراییم کنعانیانی را که در جازر لا ساکن بودند، خلع ید نکرد، و کنعانیان در میان [افراییم] در جازر سکونت گزیدند.

۱۰:۱۶ یوشع ۱۰:۱۹-۱۶ یوشع ۳۰ زبولون ساکنان قطرون<sup>z</sup> را خلع ید نکرد، و نه ساکنان نهلول را، و کنعانیان در میان [زبولون] سکونت گزیدند و مشمول بیگاری شدند.

۳۱ اشیر ساکنان عکو<sup>a</sup> را خلع ید نکرد، و نه ساکنان صیدون، نه ساکنان احلب، اکزرب، حلبه، عقیق، و رحوب را، ۳۲ و اشیریان در میان کنعانیان<sup>b</sup>، ساکنان سرزمین، سکونت گزیدند؛ زیرا ایشان را خلع ید نکردند.

**وحی در خصوص رفتار اسرائیل**

۲<sup>۱</sup> فرشته یهوه<sup>g</sup> از جلجال<sup>h</sup> به بیت تیل<sup>i</sup> برآمد و گفت: «...»

من شما را از مصر بر آوردم و شما را وارد سرزمینی ساختم که با سوگند به پدران شما

x بیگاری به شکل جزیه که از سوی پادشاه بر ملت های مغلوب گذارده می شد، در اسرائیل فقط پس از استقرار نهاد سلطنت، احتمالاً در زمان داود (۲- سمو ۲۴:۲۰)، اما قطعاً در دوره سلیمان (۱- یاد ۹:۲۰-۲۲) متداول شد.

y علی رغم اشاره ای گذرا به «جازر» در یوشع ۳۳:۱۰ (که در آن به تصرف آن اشاره ای نشده)، این شهر تنها در روزگار سلطنت سلیمان، و آن هم بدون خونریزی، به قلمرو اسرائیل پیوست.

z ر. ک. یوشع ۱۵:۱۹ که در آن «قطرون» را باید با «قطه» یکی دانست. در این مقدمه که موقعیت قبایل شرح داده شده، ذکر ی از یساکار به میان نیامده، اما در دوره ای کهن، این قبیله با قبیله زبولون یکی بوده است.

a ر. ک. یوشع ۲۹:۱۹-۳۰ که در آن فهرستی از شهرهایی را مشاهده می کنیم که به قبیله اشیر نسبت داده شده اند.

b در مقایسه با آیات ۲۹-۳۰، شکل بیان تغییر می یابد؛ این امر بیانگر تغییری در شرایط نسبت به قبایل پیشین می باشد.

c این دو شهر در قلمرو نفتالی قرار دارند؛ محل آنها مشخص نیست، اما احتمالاً در جلیل علیا واقع می باشند.

d «اموریان» که ساکنان قدیمی کنعان می باشند، در دشت سکونت دارند، بر عکس کنعانیان که در کوهستان ساکن می باشند. چنین تمایزی عادی نیست، چرا که در سایر متون کتاب مقدس، این کنعانیان هستند که در دشت ساکن می باشند (اعد ۱۳:۲۹؛ یوشع ۱:۵؛ داور ۱:۱۹).

e بر اساس یوشع ۱۹:۴۲، این شهرها به قبیله دان نسبت داده شده اند، اما حائز اهمیت است که بیگاری را بر ساکنان این شهرها، خاندان یوسف تحمیل می کند، نه قبیله دان.

f در خصوص «فراز عقربیم» ر. ک. اعد ۳۴:۴؛ یوشع ۱۵:۳.

g ر. ک. توضیح یید ۷:۱۶.

h ر. ک. توضیح یوشع ۱۹:۴.

i در متن عبری، نام «بوکیم» آمده، یعنی گریه کنندگان. ترجمه ما مبتنی است بر قرائت یونانی. شاید این مکان را بتوان همان «بلوط گریه ها» در نزدیکی بیت تیل دانست (پید ۸:۳۵).

بودند.<sup>۸</sup> یوشع پسر نون، خدمتگزار یهوه، یوشع ۲۴:۲۹-۳۰ در سن یکصد و ده سالگی در گذشت.<sup>۹</sup> او را در ملکی که به میراث یافته بود، در یوشع ۱۹:۵۰ تمنه-حارس، در کوهستان افرایم، در شمال کوه جاعش، دفن کردند.<sup>۱۰</sup> تمامی آن نسل نیز به پدران خود پیوست، و پس از ایشان، نسلی بر خاست که یهوه را نشناخته بود<sup>۱۱</sup>، و نه عملی را که او برای اسرائیل کرده بود.

### رها کردن خدا و مجازات<sup>m</sup>

<sup>۱۱</sup> بنی اسرائیل آنچه را که در نظر یهوه بد است انجام دادند، و بعل<sup>n</sup>ها را خدمت کردند.<sup>۱۲</sup> ایشان یهوه، خدای پدرانشان، را که ایشان را از سرزمین مصر بیرون آورده بود، رها کردند، و به دنبال خدایان دیگر رفتند، از میان خدایان قوم‌هایی که در اطراف ایشان بودند؛ ایشان در مقابل آنها سجده کردند و یهوه را به خشم آوردند.<sup>۱۳</sup> ایشان یهوه را رها ساختند و بعل و عشتاروت<sup>o</sup>ها را خدمت کردند.<sup>۱۴</sup> خشم یهوه بر علیه اسرائیل افروخته شد، و او ایشان را به دست غارت‌گران سپرد که

وعده دادم. گفته بودم: هرگز عهد خود را با شما نخواهم شکست،<sup>۲</sup> و شما با ساکنان این سرزمین عهد نخواهید بست؛ قریانگاههایشان را در هم خواهید کوبید. اما شما صدای مرا به گوش نگرفتید. چه کرده اید؟<sup>۳</sup> از اینرو گفتم: ایشان را از برابر شما نخواهم راند؛ ایشان بر پهلوهای شما خواهند بود<sup>۴</sup>، و خدایانشان برای شما تله خواهند شد.<sup>۵</sup> باری، چون فرشته یهوه این سخنان را به تمامی بنی اسرائیل خطاب می‌کرد، قوم صدای خود را بلند کردند و گریستند.<sup>۱۵</sup> ایشان این مکان را بوکیم نامیدند، و در آنجا برای یهوه قربانی تقدیم کردند.

### رحلت یوشع<sup>k</sup>

یوشع ۲۴:۲۸ یوشع تمامی قوم را روانه ساخت، و بنی اسرائیل هر یک به میراث خود رفتند تا سرزمین را اشغال کنند.<sup>۷</sup> قوم یهوه را خدمت کردند در طول همه ایام یوشع و در طول همه ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، آنان که تمام عمل عظیمی را که یهوه برای اسرائیل کرده بود دیده

J پژوهشگران پیشنهاد می‌کنند که این اصطلاح را یا «تازیانه‌ای بر پهلوهایتان» (یوشع ۱۳:۲۳) بخوانیم، یا «سکی در پهلوهایتان» (اعد ۳۳:۵۵).

k آیات ۶-۱۰ تقریباً با یوشع ۲۴-۲۸-۳۱ یکسان است، گرچه ترتیب آیه‌ها متفاوت می‌باشد.

l فعل عبری قویاً معنای «تصدیق کردن» از طریق ایمان را دارد (ر.ک. تث ۲:۱۱).

m در نقطه مقابل وفاداری اسرائیل در روزگار یوشع (آیات ۶-۹)، در این بخش با تعبیری مذهبی مواجه هستیم که منطقی آن شامل چهار دوره می‌گردد: خطا (آیات ۱۱-۱۳)، مجازات (آیات ۱۴-۱۵a)، پریشانی‌ای که منجر به توبه می‌شود (آیه ۱۵b)، رهایی (آیه ۱۶)، و هر رهایی نیز سقوطی مجدد را در پی دارد.

n «بعل» نام خدای طوفان نزد کنعانیان است که در اصل فقط به معنی «ارباب» بوده است. این نام در اینجا نامی است نوعی برای اشاره به خدایان سرزمین. هر شهر خدای بعل را همچون خدای آن شهر تکریم می‌کرد؛ به همین سبب است که این نام به صورت جمع آمده است. اسرائیلیان جذب خدای بعل، صاحب زمین و حاصل خیزی، شده بودند و او را می‌پرستیدند. هوشع نبی در قرن هشتم ق.م، به احترامی که این خدای کنعانی در این دوره برخوردار بود، شهادت می‌دهد.

o عشتاروت، شریک بعل، الهه عشق و باروری بود؛ پرستش او در تمامی خاور نزدیک باستان رواج داشت.

امری، از اعمال و رفتار سختدلانه خود چشم‌پوشی نمی‌کردند.

<sup>۲۰</sup> چشم یهوه به علیه اسرائیل برافروخته شد، و گفت: «از آنجا که این ملت از عهدی که به پدرانشان امر فرموده بودم تجاوز کرده است، و از آنجا که ایشان صدای مرا گوش نگرفتند،<sup>۲۱</sup> من (نیز)

یوشع ۲۳:۱۳-۲:۳

به نوبه خود به خلع ید کردن هیچیک از این ملت‌هایی که یوشع هنگامی که می‌مرد و گذارده، ادامه نخواهم داد،<sup>۲۲</sup> تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازمایم،<sup>۲۳</sup> تا بینم آیا طریق‌های یهوه را نگاه خواهند داشت، و آن سان که پدرانشان آنها را نگاه داشتند، در آنها سلوک خواهند کرد یا نه.»<sup>۲۴</sup> پس یهوه این ملت‌ها را راحت و گذارد، بی‌آنکه در خلع ید کردن آنها شتاب کند؛ و یوشع ۱۳:۱-۵ او آنها را به دستان یوشع نسپرد.

**۳** اینها هستند ملت‌هایی که یهوه گذاشت که باقی بمانند تا اسرائیل را به واسطه آنها بیازماید، جمیع آنانی را که هیچ جنگی را با کنعان نشناخته بودند<sup>۲</sup> این تنها برای آموزش دادن به نسل‌های بنی اسرائیل بود، برای آموختن جنگ به آنان، دست کم به آنان که قبلاً جنگ را نمی‌شناختند:<sup>۳</sup> پنج حاکم فلسطینیان، تمامی کنعانیان، صیدونیان و حتیانی که در کوهستان لبنان ساکن بودند، از کوه بعل حرمون تا مدخل حمات.<sup>۴</sup> ایشان برای

یوشع ۱۳:۳-۵

ایشان را غارت کردند، و ایشان را به دست دشمنان پیرامونشان فروخت، و ایشان دیگر نتوانستند در برابر دشمنانشان تاب آورند.<sup>۱۵</sup> هر جا که برای لشکرکشی

می‌رفتند، دست یهوه برای مصیبتشان بر ایشان بود، مطابق آنچه یهوه گفته بود و مطابق آنچه یهوه برای ایشان سوگند خورده بود؛ و ایشان در پریشانی عظیمی بودند.

تث ۲۸:۱۵-۴۶

<sup>۱۶</sup> یهوه داورانی<sup>p</sup> را بر می‌انگیخت که ایشان را از دست کسانی که غارتشان می‌کردند نجات می‌دادند.<sup>۱۷</sup> اما ایشان حتی به داورانشان نیز گوش نمی‌سپاردند، زیرا به دنبال خدایان دیگر روسپیگری می‌کردند و در مقابل آنها سجده می‌نمودند. ایشان بسیار زود از طریقتی که پدرانشان دنبال کرده بودند و از احکام یهوه اطاعت نموده بودند، دور می‌شدند؛ ایشان مانند آنان عمل نمی‌کردند.

تث ۳۱:۱۶-۲:۱ هو

<sup>۱۸</sup> زمانی که یهوه برای ایشان داورانی بر می‌انگیخت، یهوه با آن داور می‌بود، و او ایشان را از دست دشمنانشان در طول ایام آن داور نجات می‌داد، چرا که یهوه به سبب ناله‌هایشان که در اثر ستمکیشانشان و آزاردهندگانشان [بر انگیخته می‌شد]، ترحم می‌فرمود.<sup>۱۹</sup> لیکن به هنگام مرگ داور، بار دیگر فاسد می‌شدند، بیش از پدرانشان، و به دنبال خدایان دیگر می‌رفتند و آنها را خدمت می‌کردند و در مقابل آنها سجده می‌نمودند؛ در هیچ

<sup>p</sup> این اصطلاح فقط تداعی کننده نقشی قضایی نیست. «داور» کسی بود که از سوی خدا بر انگیخته می‌شد تا یک یا چندین قبیله را از پریشانی نجات دهد (ر.ک. مقدمه کتاب).

<sup>q</sup> حضور ملت‌های بت‌پرست در مجاورت اسرائیل سؤال برانگیز است، زیرا این امر با وعده خدا که تعهد کرده بود تا ساکنان کنعان را بیرون براند، متناقض به نظر می‌رسد. در اینجا در خصوص این امر توضیح داده شده است: خدا وفاداری قوم خود را می‌آزماید.

حَتَّیان، اموریان، فرزّیان، حویّان و ییوسیان خروج ۳:۸، ۱۷ ساکن شدند؛<sup>۶</sup> ایشان دختران آنان را به زنی گرفتند، و دخترانشان را به پسران ایشان دادند، و خدایان ایشان را خدمت کردند.

آزمون اسرائیل بودند تا معلوم شود که آیا از احکامی که یهوه به واسطه خدمت موسی به پدرانشان داده بود، اطاعت خواهند کرد.<sup>۵</sup> پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان،

## تاریخچه داوران

### ۱. عتّیئیل

عتّیئیل پسر قناز، برادر کوچکتر کالیب.  
<sup>۱۰</sup> روح یهوه<sup>۷</sup> بر او بود: او داور اسرائیل شد و برای جنگ به راه افتاد؛ یهوه کوشان-رشعتاییم، پادشاه ادم، را به دستان او سپرد، و دست او بر علیه کوشان-رشعتاییم نیرومند بود.<sup>۱۱</sup> سرزمین به مدت چهل سال آرام<sup>۸</sup> بود؛ سپس ۱۱:۳: ۳۱:۵: ۲۸:۸ عتّیئیل پسر قناز در گذشت.

<sup>۷</sup> بنی اسرائیل آنچه را که در نظر یهوه بد است به عمل آوردند: ایشان یهوه، خدای خود را از یاد بردند و بعل ها و اشیره ها<sup>۹</sup> را خدمت کردند.<sup>۸</sup> خشم یهوه بر علیه اسرائیل بر افروخته شد، و ایشان را به دستان کوشان-رشعتاییم<sup>۹</sup>، پادشاه ادم فروخت. بنی اسرائیل به مدت هشت سال کوشان-رشعتاییم را خدمت کردند.<sup>۹</sup> بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد بر آوردند، و یهوه برای بنی اسرائیل نجات دهنده ای<sup>۱۰</sup> برانگیخت و او ایشان را نجات داد:

۱۳:۲

۱۳:۱  
۱۷:۱۵

### ۲. ایهود

<sup>۱۲</sup> بنی اسرائیل بار دیگر شروع کردند به انجام آنچه که در نظر یهوه بد است، و یهوه

برانگیخت و او ایشان را نجات داد:

I «اشیره» که طبق متون اوگاریتی با نام «اثریت» شناخته شده، همسر خدای «ایل» بود. اشیره که در کتاب مقدس اغلب همراه با بعل مورد اشاره قرار گرفته، هم بر الهه کنعانی دلالت دارد و هم به تیر چوبی مقدسی که در مجاورت پرستگاهها بر پا می شد و نماد باروری بود (تث ۱۶:۲۱).

S معنی نام این پادشاه چنین است: «آن کوشی با شرارت مضاعف». این نام تمسخرآمیز باید حاوی عنصری کهن باشد، زیرا بر اساس حب ۷:۳، کوشان با سرزمین مدیان موازی است. پاره ای از پژوهشگران، بر اساس پید ۳۶:۳۴، آن را یکی از طوایف ادومی به حساب می آورند.

t متن عبری قرائت کرده «ارام-نهراییم» (یعنی ارام بین دو نهر): اما این قرائت با فحوای متن سازگار نیست. ترجمه ما مبتنی است بر حدس اکثر ناقدان: طبق نظر ایشان، عتّیئیل که از قبیله کالیب است، صحنه وقایع را بیشتر در ادم قرار می دهد تا در ارام. وانگهی، در متون کتاب مقدسی، بارها میان نامهای ارام و ادم اشتباه رخ داده است. وقتی به جای ادم، کلمه ارام قرائت شود، خودبه خود عبارت توصیفی «نهراییم» نیز به دنبال آن می آید.

U همین فرمول در ۱۵:۳ برای ایهود به کار رفته است. داور که رهایی بخشی نظامی است، نقشی را بر عهده می گیرد که از چارچوب نظامی فراتر می رود.

V خصوصیت عطیه فوق طبیعی داور به واسطه قرارگیری «روح» خدا آشکار می شود (ر.ک. ۶:۳۴:۱۱:۲۹:۱۳:۲۵:۱۴:۶، ۱۹). ارائه چنین خصوصیتی برای داور، زمینه را برای خصوصیت فوق طبیعی پادشاهان اولیه آماده می سازد، یعنی شائول در ۱-سمو ۱۰:۶، ۱۰ و داود در ۱-سمو ۱۶:۱۳ (ر.ک. اش ۲:۱۱).

W این نکته مانند برگردان تکرار می شود (۳:۳۰:۳۱:۵:۲۸:۸). طول مدت «آرامی» معمولاً چهل سال تعیین می گردد، یعنی طول حیات یک نسل.

عجلون، پادشاه موآب<sup>x</sup>، را بر علیه اسرائیل نیرومند ساخت، زیرا ایشان آنچه را که در نظر یهوه بد است انجام می دادند. <sup>۳</sup>عجلون به بنی عمّون و عمالیق<sup>y</sup> ملحق شد، سپس رفت و با اسرائیل جنگید و شهر نخلستان<sup>z</sup> را اشغال کرد. <sup>۴</sup>بنی اسرائیل عجلون، پادشاه موآب، را به مدت هجده سال خدمت کردند. <sup>۵</sup>بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد بر آوردند، و یهوه نجات دهنده ای برای ایشان بر انگیخت: ایهود بنیامینی، پسر جرا، را که دست راستش معلول بود<sup>a</sup>. بنی اسرائیل به واسطه او خراج را برای عجلون، پادشاه موآب، فرستادند. <sup>۶</sup>ایهود برای خود شمشیری دودمه به طول یک گومد<sup>b</sup> ساخت، و آن را زیر جامه هایش بست، روی ران راست خود. <sup>۷</sup>او خراج را به عجلون، پادشاه موآب، تقدیم کرد. باری، عجلون مردی بسیار فربه بود<sup>c</sup>. <sup>۸</sup>پس چون [ایهود] از تقدیم خراج

فارغ شد، افرادی را که خراج را آورده بودند، روانه کرد. <sup>۹</sup>اما خودش از تمثال هایی که در نزدیکی جلجال<sup>d</sup> هستند بازگشت و گفت: «ای پادشاه، پیامی محرمانه برای تو دارم.» وی گفت: «سکوت<sup>e</sup>!» و آنانی که نزدیک او می ایستادند، از نزد او خارج شدند. <sup>۱۰</sup>ایهود بسوی [پادشاه] رفت، و او در بالاخانه ای که در آن خود را خنک می سازند و آن را تنها برای خود داشت، نشسته بود. ایهود گفت: «برای تو پیامی از خدا دارم.»؛ او از جایگاه خود برخاست. <sup>۱۱</sup>ایهود دست چپ خود را دراز کرد، شمشیر را از روی ران راست خود بر گرفت و آن را در شکم او فرو برد. <sup>۱۲</sup>حتی دسته نیز پس از تیغ داخل شد و پیه بر روی تیغ بسته شد؛ زیرا شمشیر را از شکمش بیرون نکشید، در آن حال که مدفوع بیرون می آمد<sup>f</sup>. <sup>۱۳</sup>ایهود پس از آنکه در بالاخانه را پشت سر خود بست و قفل را انداخت،

x نظام سلطنتی در موآب که در سده سیزدهم ق.م. برقرار گردید، در شرق رود اردن واقع بود و سرحد شمالی آن، ارنون بود. اما موا بیان همواره می گویند قلمرو خود را در فراسوی این مرز گسترش دهند؛ در روزگار ایهود، ایشان توانستند نه تنها در دشت شمال شرقی دریای مرده استقرار یابند، بلکه اریحا را نیز به قلمرو خود ضمیمه ساختند.

y در روزگار داوران، عمالیقان هنوز دشمن اصلی قبیله اسرائیلی بودند (۶:۳، ۷:۱۲؛ ۱۰:۱۲). ایشان در جنوب قلمرو یهودا ساکن بودند، اما گویا گروههایی از آنان بسوی شمال و شرق کرده بودند و ساکنان این مناطق را مورد چپاول قرار می دادند. این امر می تواند توجیهی باشد برای اشاره ای که به کوهستان عمالیق در افرایم شده است (۱۲:۱۵؛ ر. ک. ۵:۱۴).

z منظور اریحا است (ر. ک. توضیح ۱:۱۶).

a تحت اللفظی: «مردی که دست راستش بسته بود»؛ منظور این است که او چپ دست بوده است.

b این واحد طول است که در جای دیگری از کتاب مقدس به کار نرفته است.

c این تصریح زمینه را برای دنباله ماجرا آماده می سازد و مقصودش استهزای دشمن موآبی است.

d در خصوص «جلجال»، ر. ک. توضیح یوشع ۴:۱۹. «تمثال ها» قاعدتاً باید تیرهای چوبی یا سنگهای تراشیده باشند که احتمالاً به شکل دایره چیده شده بودند. از این روایت چنین بر می آید که در این محل، مکان مقدسی وجود داشته است.

e احتمالاً این فرمولی است برای اعلام ختم جلسه.

f ترجمه ما مبتنی بر حدس و گمان است. متن عبری که روشن نیست، چنین قرائت می کند: «آنگاه او از پنجره خارج شد». کلمه ای که «پنجره» ترجمه شده، در هیچ جای دیگری از کتاب مقدس به کار نرفته، اما در متون اکدی مشاهده شده است که منظور از آن، احتمالاً سوراخ مبال است. اگر چنین ترجمه ای را بپذیریم، توضیحی که در آیه بعدی داده شده («از پلکان بیرونی خارج شد») می تواند به منظور تشریح این کلمه کمیاب باشد.

شکست دادند: حدود ده هزار مرد، همگی تنومند و جملگی دلیر، و هیچیک جان سالم به در نبرد. <sup>۳۰</sup> در آن روز، موآب زیر دست اسرائیل پست شد، و سرزمین به مدت هشتاد سال آرام بود.

### ۳. شَمَجَر

<sup>۳۱</sup> پس از او شمجر پسر عنات<sup>۱</sup> بود که فلسطینیان را شکست داد- ششصد مرد- با <sup>۲</sup> سمو ۲۳:۱۱-۱۲ سگ گاو؛ او نیز اسرائیل را نجات داد.

### ۴. دَبورَه و باراق<sup>۱</sup>

#### پیروزی در تعنک

<sup>۴</sup> پس از درگذشت یهود، بنی اسرائیل بار دیگر شروع کردند به انجام آنچه که در نظر یهوه بد است،<sup>۲</sup> و یهوه ایشان را به دستان یابین<sup>k</sup>، پادشاه کنعان که در حاصور سلطنت می کرد فروخت. فرمانده لشکر او سیسرا<sup>۱</sup> بود که در حروشت-ها- گویم<sup>m</sup> ساکن بود. <sup>۱</sup> سمو ۹: ۱۰:۸۳

از پلکان بیرونی خارج شد. <sup>۲۴</sup> هنگامی که بیرون رفت، خدمتگزاران پادشاه آمدند تا ببینند، و اینک در بالاخانه قفل بود. گفتند: «شاید حاجتی را در گوشه اتاق خنک برطرف می سازد.» <sup>۲۵</sup> ایشان تا به نهایت منتظر ماندند، و چون در بالاخانه را نمی گشود، کلید را برداشتند و گشودند؛ و اینک سرورشان، مرده، بر زمین در غلتیده بود! <sup>۲۶</sup> اما یهود در طول مدتی که ایشان تأخیر می کردند، گریخت. او از تمثالها گذشت و به ها-سعیرت<sup>h</sup> فرار کرد.

<sup>۲۷</sup> به مجرد اینکه رسید، در کوهستان فراییم کرنا نواخت؛ بنی اسرائیل با او از کوهستان فرود آمدند، و او در رأس ایشان بود. <sup>۲۸</sup> او به ایشان گفت: «به دنبال من فرود آید، زیرا یهوه دشمنانتان، موآبیان را به دستان شما سپرده است.» ایشان در پی او فرود آمدند و پایابهای اردن را در جهت موآب اشغال کردند و نگذاشتند کسی عبور کند. <sup>۲۹</sup> ایشان در این زمان، موآب را

g تحت اللفظی: «شاید پایهای خود را می پوشاند». این عبارت که بارها در عهدعتیق به کار رفته، به معنی قضای حاجت است.

h شاهدهی در خصوص این نام جغرافیایی در دست نیست. شاید منظور منطقه ای در شمال اریحا باشد.

i شمجر که احتمالاً اهل بیت-عنات بوده (ر.ک. ۱:۳۳)، نامی حوری بر خود دارد که آن را در ۵:۶ باز می یابیم. این توضیح در برخی از نسخ خطی ترجمه های قدیمی، بعد از ۱۶:۳۱ آورده شده است. از ملاحظات متعدد چنین بر می آید که این توضیح بعدها به کتاب داوران اضافه شده است.

j در خصوص اهمیت پیروزی در تعنک، کتاب داوران دو سنت ارائه می دهد، یکی روایتی است به نثر (فصل ۴)، و دیگری به نظم (فصل ۵). این رویداد از اهمیت تاریخی و مذهبی بسیاری برخوردار است. از یک سو، در اینجا شاهد تلاش قبایل به منظور رهایی از سلطه شهرهای کنعانی هستیم. از سوی دیگر، نقشی که دَبورَه نبیه ایفا می کند، بیانگر اهمیتی است که در نظام سلطنتی اسرائیل برای نهضت نبوتی قائل خواهند شد. در اینجا خدا همچون کسی پدیدار می شود که به قومش پیروزی عطا می کند.

k به «یابین»، پادشاه حاصور، قبلاً در یوشع ۱:۱۱ اشاره شده، و گفته شده که شهر او به دست یوشع تصرف شده است (یوشع ۱۰:۱۰-۱۱:۱۲). در آیات ۱۷ و ۲۳-۲۴ باز به این پادشاه اشاره شده، اما در سرود دَبورَه ذکری از او به میان نیامده است. شاید بتوان تصور کرد که در مرحله نگارش، میان این دو ماجرا اشتباهی رخ داده باشد.

l به نظر می رسد که سیسرا که نامش سامی نیست، فرمانده دشمنانی باشد که قبایل اسرائیل باید با آنها بجنگند. بر اساس ۲۸:۵-۳۰، او همچون پادشاه ظاهر می شود.

m محل این شهر نامشخص باقی مانده، اما محل باستانی الحریشیه، در چند کیلومتری جنوب شرقی حيفا، می تواند نام کهن را حفظ کرده باشد.



اگر با من نیایی، نخواهم رفت<sup>u</sup>». <sup>۹</sup> او گفت: «به یقین با تو خواهم رفت؛ اما در راهی که می‌روی، افتخار از آن تو نخواهد بود: سیسرا را یهوه به دست یک زن خواهد فروخت.» <sup>۱۰</sup> دבורه حرکت کرد و با باراق به قادش آمد. <sup>۱۱</sup> باراق، زبولون و نفتالی را به قادش احضار کرد. ده هزار مرد بر پایهای او بر آمدند، و دבורه با وی برآمد.

<sup>۱۱</sup> باری، حابر قینی از قائن<sup>v</sup>، از پسران ۱۶:۱ حوالب<sup>w</sup>، پدرزن موسی، جدا شده بود، و خیمه خود را تا بلوط صعنایم<sup>x</sup>، در نزدیکی قادش گسترده بود.

<sup>۱۲</sup> به سیسرا اعلام داشتند که باراق، پسر ابینوعم، به کوه تابور برآمده است. <sup>۱۳</sup> سیسرا تمامی ارابه‌های خود را گرد آورد، نهصد ارابه آهنین، و جمیع قومی را که با وی بودند؛ [او ایشان را] از حروشت-ها-گویییم به نهر قیشون آورد.

<sup>۱۴</sup> دבורه به باراق گفت: «به پا خیز! زیرا این است روزی که یهوه سیسرا را به دست تو سپرده است. آیا یهوه در برابر تو حرکت

<sup>۳</sup> بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد برآوردند؛ زیرا [یابین] نهصد ارابه آهنین داشت، و او به مدت بیست سال با خشونت بر بنی اسرائیل ستم کرده بود.

<sup>۴</sup> باری، دبور<sup>n</sup>، یک نبی زن، همسر لَفیدوت، در این زمان بر اسرائیل داوری می‌کرد. <sup>۵</sup> جایگاه او زیر درخت نخل<sup>o</sup> دבורه، میان راه<sup>p</sup> و بیت‌ئیل بود، در کوهستان افراییم، و بنی اسرائیل بسوی او بر می‌آمدند تا داد خود را دریافت کنند<sup>q</sup>.

<sup>۶</sup> او فرستاد تا باراق<sup>r</sup> پسر ابینوعم را از قادش در نفتالی فرا خوانند، و به او گفت:

«آیا یهوه، خدای اسرائیل، این را امر نفرموده است؟ برو و بسوی کوه تابور حرکت کن؛ با خود ده هزار مرد از میان بنی نفتالی و از میان بنی زبولون بر خواهی داشت<sup>s</sup>.» <sup>۷</sup> من سیسرا، فرمانده لشکر یابین

را بسوی تو، به نهر قیشون<sup>t</sup>، هدایت خواهم کرد، با ارابه‌ها و انبوه (مردمش)، و او را به دستان تو خواهم سپرد. <sup>۸</sup> باراق به او گفت: «اگر با من بیایی، خواهم رفت؛ اما

عبر ۳۲:۱۱  
مز ۱۰:۸۳

<sup>n</sup> معنی این نام «زنبور» است. دבורه هم نبيه است، مانند مریم خواهر موسی (خروج ۱۵:۲۰)، و هم داور (ر.ک. آیه ۵).  
<sup>o</sup> دבורه می‌بایست زیر این درخت وظایف خود را انجام دهد: سنت نیز خاطره آن را حفظ کرده است. شاید این همان درختی باشد که دבורه، دایه رفقه را زیر آن دفن کردند (پید ۸:۳۵).

<sup>p</sup> همان «الرام» امروزی، واقع در شمال اورشلیم.

<sup>q</sup> تحت اللفظی: «تا داوری خود را دریافت کنند». دבורه می‌بایست مراعات میان افراد یا گروهها را حل کند.

<sup>r</sup> باراق از قبیله نفتالی بود و معنی نامش «صاعقه» است. او علی‌رغم تردیدهایش، نقش مهمی را در جنگ ایفا خواهد کرد؛ سرود دבורه حاکی از این واقعیت می‌باشد (۵:۱۲، ۱۵).

<sup>s</sup> تحت اللفظی: «جذب خواهی کرد». همین فعل در آیه ۷ به کار رفته است (در مورد سیسرا). این فعل در اینجا بیانگر کاری است که انسان باید انجام دهد، و در آنجا، کاری که خدا انجام خواهد داد.

<sup>t</sup> نهر قیشون که نهری است کوچک، امروزه «نهرالمقطع» نامیده می‌شود. این نهر در پای کوه کرمل جاری است و بعد در شمال حیفا به دریای مدیترانه می‌ریزد؛ در ۵:۲۱ باز به آن اشاره شده است.

<sup>u</sup> ترجمه یونانی چنین اضافه می‌کند: «زیرا نمی‌دانم فرشته خداوند در چه روزی مرا توفیق خواهد بخشید».

<sup>v</sup> بر اساس اعد ۲۴:۲۱، این نام جد قینیان است.

<sup>w</sup> بر اساس اعد ۱۰:۲۹، حوالب برادرزن موسی است؛ اصطلاح عبری بیانگر ارتباطی است سببی (ر.ک. ۱:۱۶).

<sup>x</sup> این محل احتمالاً در قلمرو نفتالی واقع شده است (ر.ک. یوشع ۱۹:۳۳)؛ این امر با جغرافیا سازگار است.

گفت: نه.»<sup>۲۱</sup> یاعیل، زن حابر، میخی از خیمه بر گرفت و چکشی در دست گرفت، و آهسته نزدیک او رفت و میخ را در شقیقه او فرو کرد و آن به زمین فرو رفت، در آن حال که وی خسته، عمیقاً خوابیده بود؛ و او مرد b.<sup>۲۲</sup> باراق که سیسرا را تعاقب می کرد، سر رسید؛ یاعیل به ملاقات او بیرون آمد و به او گفت: «بیا تا مردی را که به دنبالش هستی، به تو نشان دهم.» او نزد وی وارد شد، و اینک سیسرا، مرده، در غلتیده بود، و میخ در شقیقه اش بود!

<sup>۲۳</sup> در آن روز، خدا یابین، پادشاه کنعان را در برابر بنی اسرائیل پایین آورد. <sup>۲۴</sup> دست بنی اسرائیل بیش از پیش بر علیه یابین، پادشاه کنعان، سخت شد، تا آنکه ایشان یابین، پادشاه کنعان، را از میان بردند.

### سرود دُبوره<sup>c</sup>

<sup>۱</sup> در آن روزها، دُبوره و باراق پسر **۵** <sup>۲</sup> «از آن رو که در اسرائیل با گیسوانی افشان می روند<sup>d</sup>،

نمی کند؟» باراق از کوه تابور فرود آمد، همراه با ده هزار مرد به دنبال خود. <sup>۱۵</sup> پَهوه سیسرا و همه ارا به هایش و تمامی لشکر را در برابر باراق شکست داد<sup>Z</sup>. سیسرا از ارا به خود پایین آمد و پیاده پا به فرار گذاشت. <sup>۱۶</sup> باراق ارا به ها و لشکر را تا حروشت-ها-گویم تعقیب کرد، و تمامی لشکر سیسرا از دم تیغ گذشتند؛ هیچیک باقی نماند.

<sup>۱۷</sup> در همین حال، سیسرا پیاده بسوی خیمه یاعیل<sup>a</sup>، همسر حابر قینی گریخت، زیرا میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابر قینی صلح برقرار بود. <sup>۱۸</sup> یاعیل به ملاقات سیسرا بیرون آمد و به او گفت: «سرورم برگرد، بسوی من برگرد؛ از هیچ چیز مهراس.» او نزد وی، زیر خیمه برگشت، و وی او را با فرشی پوشانید. <sup>۱۹</sup> او به وی گفت: «خواهش می کنم کمی آب به من بده تا بنوشم، زیرا تشنه ام.» آن زن مشک شیر را باز کرد، و به او داد تا بنوشد و او را پوشانید. <sup>۲۰</sup> او به وی گفت: «بر ورودی خیمه بایست، و اگر کسی بیاید و از تو بپرسد: آیا در اینجا مردی هست؟- خواهی

Y در نقطه مقابل باراق که در اقدام کردن دچار تردید است، دُبوره همچون زنی مصمم سخن می گوید که به مداخلت الهی ایمان دارد.

Z در متن عبری، بعد از عبارت «تمامی لشکر را»، عبارت «به دم شمشیر» آمده است. ما آن را حذف کرده ایم، زیرا آشکارا تکرار آیه ۱۶ می باشد. این عبارت در متن عبری، احتمالاً توضیحی است متأخر که بیانگر وسیله ای است که خدا برای شکست لشکر سیسرا به کار برده است.

a این زن که نقش او به شکلی مستتر در آیه ۹ مورد اشاره قرار گرفته، وعده ای را تحقق خواهد بخشید که دُبوره به باراق داده بود. b در مقایسه با جملات قبلی، بخش پایانی این آیه حالتی مستتر دارد؛ بخشی از ترجمه یونانی، متنی متفاوت را ارائه می دهد: «او از جا بر زانوان او (یعنی زانوان یاعیل) جست، بی رمق بار دیگر افتاد و مرد».

c این سروده یکی از قدیمی ترین متون کتاب مقدس است و نگارش آن باید به رویداد مربوط به آن بسیار نزدیک باشد. همین قدمتش سبب می شود که مشکلات فراوانی در ترجمه اش به وجود آید.

d تحت اللفظی: «گیسوان را می گشایند». این احتمالاً اشاره ای است به آیینی مربوط به جنگ مقدس که به معنی وقف شدن می باشد. به همین دلیل، برخی این عبارت را به این اشکال ترجمه می کنند: «آن هنگام که در اسرائیل خود را تماماً تقدیس می کنند»، یا «آن هنگام که در اسرائیل بزرگان فرمان می دهند».

از آن رو که قوم خود را داوطلبانه آزاد  
تقدیم می کنند،  
یهوه را متبارک بخوانید!  
آی پادشاهان، گوش فرا دهید! ای<sup>۳</sup>  
سرووران، گوش بسپارید!  
این منم، این منم که می خواهم برای یهوه  
بسرایم،  
برای یهوه، خدای اسرائیل خواهم نواخت.  
آی یهوه، آن گاه که از سعیر<sup>۴</sup> بیرون  
آمدی،  
آن هنگام که از صحراهای ادوم پیش  
آمدی،  
زمین به لرزه در آمد، حتی آسمانها ذوب  
شدند<sup>f</sup>،  
حتی ابرها آب گردیدند؛  
تث ۳۳:۲ کوهها در برابر یهوه چون نهر جاری  
گشتند<sup>g</sup>،  
در برابر یهوه، خدای اسرائیل.  
در روزگاران شمجر، پسر عنات<sup>h</sup>،  
در روزگاران یاعیل، راهها متروک بود،  
۱۷:۴ مسافران<sup>i</sup> از جاده های انحرافی می رفتند.  
۸:۳۳ رهنمایان در اسرائیل نبودند، نبودند،  
پیش از آنکه تو به پا خیزی، ای دבורه،  
به پا خیزی همچون مادر در اسرائیل!

<sup>۸</sup>خدایانی جدید بر می گزینند؛  
آنگاه جنگ بر دروازه ها بود.  
نه سپری دیده می شد و نه نیزه ای  
نزد چهل هزارهای اسرائیل.  
دل من بسوی بزرگان اسرائیل می رود،  
نزد آنان که خود را در قوم داوطلبانه  
تقدیم می کنند.  
یهوه را متبارک خوانید!  
<sup>۱۰</sup>آی شما که بر ماده الاغان سپید  
سوارید،  
نشسته بر روی فرش ها  
ای شما که به راهها می روید، بسرایید!  
<sup>۱۱</sup>به کمانداران<sup>j</sup> نزد آبشخورها گوش  
فرا دهید!  
در آنجا نیکویی های یهوه را می ستایند،  
نیکویی های راهنمایش را در اسرائیل.  
آنگاه قوم یهوه به دروازه ها فرود آمدند.  
<sup>۱۲</sup>بیدار شو، بیدار شو، (تو ای) دבורه،  
بیدار شو، بیدار شو و سرودی بسرا!  
بر خیز، (تو ای) باراق و آنان را که تو را  
اسیر کردند، اسیر کن،  
ای پسر ابینوعم!  
<sup>۱۳</sup>آنگاه اسرائیل<sup>k</sup> به دروازه ها فرود  
آمد،

e این نام منطقه ای است واقع در جنوب دریای مرده. در اینجا، خدا کسی است که از بیابان می آید تا در رأس قبایل حرکت کند (ر.ک. مز ۶۸:۸).

f در آیه ۴، مجموعه ای از خصوصیات ذکر شده که خاص تجلی های الهی است (ر.ک. مز ۹:۶۸). خدا با قدرتش بر عناصر طبیعت متجلی می گردد، خصوصاً در باران که به واسطه آن، قوم خود را نجات می بخشد (ر.ک. آیات ۲۰-۲۱)

g ترجمه احتمالی دیگر: «کوهها پست شدند».

h در خصوص شمجر، ر.ک. ۳:۳۱.

i تحت اللفظی: «آنانی که در جاده ها راه می رفتند». حضور کنعانیان در دشت، مانع رفت و آمد آزادانه میان قبایل شمالی و قبایلی می شد که در کوهستان افرایم ساکن بودند.

j تحت اللفظی: «به آنانی که تقسیم می کنند». به همین سبب، برخی چنین ترجمه کرده اند: «با صدای چوپانان، در میان آبشخورها، در آنجا پیروزیهای یهوه را بازگو می کنند».

k مصرع اول بر اساس مصرع چهارم آیه ۱۱ بازسازی شده است.

<sup>۱۸</sup> زبولون قومی است که زندگی خود را به مرگ وقف می کند،

و نیز نفتالی، بر بلندبهای مزارع<sup>o</sup>.

<sup>۱۹</sup> پادشاهان آمدند، جنگیدند،

آنگاه جنگیدند پادشاهان کنعان

در تَعْنَك، نزد آبهای مجدو؛

از سود نقره چیزی با خود نبردند.

<sup>۲۰</sup> از فراز آسمانها اختران جنگیدند،

از راههای خود با سیسرا جنگیدند<sup>p</sup>.

<sup>۲۱</sup> نهر قیشون آنان را رُفت،

آن نهر کهن، نهر قیشون.

ای جان من، پیش برو، دلیرانه!

<sup>۲۲</sup> آنگاه سَم اسبان همچون چکش زمین

را کوفت،

سوارانش به تاخت می رفتند، به تاخت

می رفتند!

<sup>۲۳</sup> فرشته یهوه می گوید، میروز<sup>q</sup> را لعنت

کنید،

لعنت کنید، ساکنانش را لعنت کنید؛

زیرا به کمک یهوه نیامدند،

به کمک یهوه با دلیرانش.

<sup>۲۴</sup> در میان زنان، بادا که مبارک باشد <sup>یهودیه ۱۳: ۱۸-  
لوا ۴۲: ۱</sup>

یاعیل،

قوم یهوه برای او همچون قهرمانان فرود آمد.

<sup>۱۴</sup> رؤسای افراییم به دره می آیند<sup>l</sup>،

در پس آنان، بنیامین از زمره سپاهیان تو

هستند،

از ماکیر بزرگان فرود آمده اند،

از زبولون، آنان که چویدست سلطنت را

حمل می کنند<sup>m</sup>.

<sup>۱۵</sup> رؤسای یساکار با دوبره می باشند؛

نفتالی، وفادار به باراق،

در دره بر پایهای او می افتد.

نزد نهرهای رثوبین با عظمت مشورت

می کنند.

<sup>۱۶</sup> از چه روی در میان آنها مانده ای

و به نی های گوش فرا می دهی که گله ها

[را فرا می خوانند]؟

نزد نهرهای رثوبین با عظمت مشورت

می کنند.

<sup>۱۷</sup> جلعاد در فراسوی اردن ساکن است،

و دان، به کدامین سبب بر کشتیها

سکونت دارد<sup>n</sup>!

اشیر در کرانه های دریاها باقی می ماند،

و در دروازه هایس ساکن است.

اعد ۳۲: ۳۹-  
یوشع ۱: ۱۷

اعد ۳۲: ۱

**l** متن عبری چنین قرائت می کند: «از افراییم فرود می آیند آنان که از ریشه عمالیق هستند». ما در اینجا متن را تصحیح کرده ایم.  
**m** رثوبین: بعد از وفاداران شجاع (آیه ۱۴) اینک دودلان و بزدلان که منافعشان در خطر نیست: قبیله رثوبین، جلعاد، دان و اشیر.  
**n** چنین تذکر عجیبی در خصوص دان ممکن است بیانگر این واقعیت باشد که اعضای این قبیله در کشتیها کار می کردند، احتمالاً کشتیهای فنیقی ها.

**o** از آنجا که جنگ در دشت، در نزدیکی مجدو جریان داشت، نفتالی و زبولون قادر نبودند مهارت های خود را در ارتفاعات سرزمین به کار ببرند. احتمال دارد که این ضرب المثل در اصل اشاره داشته به جنگی که در نزدیکی آبهای میروم در گرفته بوده (یوشع ۵: ۱-۹)، زیرا در عبری، میان کلمات «بلندیها» و نام «میروم» می توان بازی کلمات انجام داد.

**p** در متون اوگاریتی بارها از «بارانی که ستارگان بارانیند» سخن به میان آمده است. در اینجا همین تصور مد نظر است، با این تفاوت که باران فقط ابزاری است در دست خدا که برای اسرائیل می جنگد.

**q** این شهر همان «خیریت ماروس»، واقع در جنوب قادش نفتالی می باشد. این شهر به این علت که در جنگ شرکت نکرد، لعنت شده است.

و خودش این سخنان را برای خود تکرار  
می‌کند:  
۳۰ مگر نه اینکه غنیمت را می‌یابند و  
تقسیم می‌کنند،  
یک زن اسیر، دو زن اسیر از هر سر  
جنگاوران،  
غنیمتی از پارچه‌های رنگ آمیزی شده  
برای سیسرا، غنیمتی از پارچه‌های  
رنگ آمیزی شده،  
پارچه‌ای منقش، دو پارچه منقش برای  
گردن ملکه<sup>۲۵</sup>.  
۳۱ بادا که اینچنین هلاک شوند همه  
دشمنان، ای یهوه:  
و آنان که دوست می‌دارند<sup>۲۶</sup>، بادا که  
همچون خورشید باشند  
آن هنگام که در قوتش بیرون می‌آید. «  
سرزمین به مدت چهل سال آرام بود.

۲ سمو ۲۳:۴  
دان ۱۲:۳  
مت ۱۳:۴۳

۳۰، ۱۱:۳  
۲۸:۸

زن حابر قینی،  
در میان زنانی [که] زیر خیمه‌ها  
[ساکن اند]، مبارک باشد او!  
۲۵ او آب خواست و وی به او شیر داد،  
در جام عزت، ماست تقدیم داشت.  
۲۶ دست خود را بسوی میخ جلو می‌برد،  
دست راست خود را بسوی چکش  
کارگران؛  
سیسرا را با چکش می‌کوبد، سر او را  
خرد می‌سازد،  
شقیقه‌اش را در هم می‌شکند و  
می‌شکافد؛  
۲۷ در میان پایهایش در می‌غلتد،  
می‌افتد، خوابیده است،  
در میان پایهایش در می‌غلتد، می‌افتد،  
در آنجا که در غلتیده، هلاک شده غنوده  
است!

۲۸ از پنجره می‌نگرد و انتظار می‌کشد،  
مادر سیسرا، از میان شبکه‌ها:  
چرا ارا به او در آمدن درنگ می‌کند؟  
چرا ارا به هایش این سان آهسته  
می‌روند؟  
۲۹ حکیم ترین بانوانش پاسخ می‌گوید،

## ۵. جدعون و ابیملک<sup>۲۷</sup>

### ستم مدیانیان<sup>۲۸</sup>

۶ 'بنی اسرائیل آنچه را که در نظر  
یهوه بد است به عمل آوردند، و  
یهوه ایشان را به مدت هفت سال به دستان

<sup>۲۷</sup> متن عبری چنین قرائت می‌کند: «برای گردن غنیمت»، و در چنین معنایی، مراد دختران جوانی هستند که به اسارت درآمده‌اند و بهترین بخش غنیمت را تشکیل می‌دهند.

<sup>۲۸</sup> س قرائت متن عبری: «انان که دوستش می‌دارند». ترجمه ما مبتنی است بر برخی از ترجمه‌های قدیمی.

<sup>۲۹</sup> بخش مربوط به جدعون و ابیملک (داور ۶-۹)، یکی از جذاب‌ترین مجموعه‌های روایتی کتاب داوران می‌باشد: این بخش را می‌توان به سه قسمت عمده تقسیم کرد: ۱- آغاز رسالت جدعون (۱:۶-۳۲)؛ ۲- جنگهای جدعون با مدیانیان (۳۳:۶ تا ۲۱:۸)؛ ۳- تلاشهایی برای استقرار سلطنت (۸:۲۲ تا ۹:۵۷).

<sup>۳۰</sup> مقدمه این ماجرا (۱:۶-۱۰) قویاً تحت تأثیر موضوعاتی است (به خصوص در آیات ۱، ۲، ۳، ۴، ۵، ۶، ۷-۱۰) که در آغاز خود کتاب می‌یابیم (۲:۲ تا ۳:۶)؛ بی‌وفایی اسرائیل، ستم از سوی دشمنانی که خدا بر می‌انگیزد، استغاثه اسرائیلیان نزد خدا در پریشانی‌شان، و سرانجام، فرستاده شدن «نجات‌دهنده‌ای» از سوی خدا برای رهایی دادن ایشان از چنگ ستم بیگانگان. در نظر نگارنده، ستم مدیانیان، مجازاتی است برای بی‌وفایی قوم. گناه اسرائیل صراحتاً بیان نشده، اما از سخنان نبی در آیات ۷-۱۰ چنین بر می‌آید که این گناه پیش از هر چیز، عبادت خدایان اموریان بوده است.

ویران سازند.<sup>۶</sup> اسرائیل به سبب مدیان، بسی ناتوان گردید، و بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد بر آوردند.

<sup>۷</sup> پس چون بنی اسرائیل بسوی یهوه در خصوص مدیان فریاد بر می آوردند،<sup>۸</sup> یهوه نبی ای<sup>۹</sup> را نزد بنی اسرائیل فرستاد که به ایشان گفت: «چنین سخن می گوید یهوه، خدای اسرائیل: من هستم که شما را از مصر بر آوردم و از خانه بردگان خارج ساختم. من شما را از دست مصریان و از دست تمام ستمکیشانان رهایی دادم؛ ایشان را از برابر شما راندم و سرزمینشان را به شما دادم.<sup>۱۰</sup> به شما گفتم: من یهوه، خدای شما، هستم؛ خدایان اموریان را که در سرزمینشان ساکنید تکریم ننمایید. اما شما به صدای من گوش ننادید.»

مدیان<sup>۷</sup> سپرد. دست مدیان بر علیه اسرائیل نیرومند شد. به سبب مدیانیان، بنی اسرائیل دخمه هایی را که در کوهها هستند مرتب ساختند، غارها و مکان های حصاردار را.<sup>۳</sup> باری، هر بار که اسرائیل بذریاشی کرده بود، مدیان با عمالیک و بنی مشرق<sup>۷</sup> بر می آمد، و ایشان بر علیه او بر می آمدند.<sup>۴</sup> ایشان در نزدیکی آنها اردو می زدند و محصول سرزمین را تا اطراف غزه از میان می بردند؛ ایشان در اسرائیل هیچ وسیله ای برای بقا باقی نمی گذاشتند، نه احشام کوچک، نه گاو، و نه الاغ.<sup>۵</sup> زیرا بر می آمدند، خودشان و گله هایشان، با خیمه هایشان، و به اندازه ملخها<sup>۸</sup>، بیشمار فرا می رسیدند؛ ایشان و شترانشان بیشمار بودند؛ ایشان به سرزمین می آمدند تا آن را

۷ «مدیان» در عهدعتیق همچون قومی بزرگ و بیابان نشین مورد اشاره واقع شده است. رابطه آنان با اسرائیل گاه رابطه خویشاوندی توصیف شده (پید ۲۵:۶)، گاه متحد به شمار آمده اند (خروج ۲:۱۵-۲۲:۳؛ ۱:۱۸-۱:۱۲؛ اعد ۱۰:۲۹-۳۲)، گاه نیز دشمنی خطرناک (اعد ۲۲:۴ و ۷:۲۵-۶:۱۸؛ ۳۱). در دوره داوران همین مورد آخر صادق است. ۸ اشاره به عمالیقیان و بنی مشرق (ر.ک. ۱۳:۳؛ ۱۳:۶؛ ۱۲:۷) شاید به هنگام ویرایش اضافه شده باشد. اما در این خصوص یقینی حاصل نیست (ر.ک. توضیح ۱۳:۳). «بنی مشرق» (ر.ک. ۱۲:۷؛ ۱۰:۸) گروهی بیابان نشین هستند که دقیقاً مشخص نشده اند، اما گویا در سرزمینهای شمالی شرق رود اردن و صحرای سوریه ساکن بوده اند (ر.ک. پید ۲۹:۱؛ اعد ۲۳:۷؛ حزق ۲۵:۴ و ۱۰).

X استعاره ملخها (نیز ر.ک. ۱۲:۷)، موضوع کثرت تعداد دشمنان را با موضوع ویرانی کامل و مقاومت ناپذیر مرتبط می سازد. ر.ک. ار ۲۳:۴۶؛ یول ۱:۱ تا ۱۱:۲؛ عا ۱:۷-۲؛ نا ۱۵:۳. این تاخت و تازهای بیابان نشینان دلالت دارد یا بر کوچ فصلی ایشان که باعث ویرانی محصولات گیاهی می گردید، یا بر تهاجم ایشان به منظور غارت گری. به نظر می رسد که در آیات ۳-۵ خاطرات این دو پدیده در هم ادغام شده باشند.

۷ اشاره به مداخلت نبی ای بی نام و نشان را باید به حساب ویراستاری از مکتب تنبیه ای گذاشت. در بخشهای قدیمی تر کتاب (ر.ک. ۱-۲:۵؛ ۱۱-۱۲:۶؛ ۱۳-۲:۲۴)، همانند کتاب پیدایش، خدا خواست خود را به واسطه فرشته ای آشکار می سازد. این نبی در خطابه خود، بی وفایی اسرائیل را در نقطه مقابل مداخلت عظیم خداوند به نفع قوم خود قرار می دهد که همانا راهی از مصر و اعطای سرزمین کنعان باشد. همین تقابل میان نیکویی های خدا در گذشته و ناشایستگی اسرائیل را در ۲-۳ و ۱۲:۱۰-۱۱:۱۴؛ ۱- سمو ۲۷-۳۶ باز می یابیم. این امر را به طور خاص در نوشته های انبیبای بزرگ مشاهده می کنیم (ر.ک. عا ۲:۶-۱۶:۳؛ ۲:۲؛ هو ۲:۴-۱۵؛ اش ۱:۲-۳؛ ۱-۵:۷ و غیره).

رسالت جدعون<sup>z</sup>

۱۴ یهوه بسوی او باز گشت و گفت: «با این قدرتی که از آن تو است، برو و اسرائیل را از چنگ مدیان نجات خواهی داد. آیا تو را نفرستاده‌ام؟»<sup>۱۵</sup> [جدعون] به او گفت: «از سر لطف، سرور من، با چه چیز اسرائیل را نجات خواهم داد؟ اینک طایفه<sup>f</sup> من در منسی کوچکترین است، و من در خاندان پدرم کمترینم<sup>g</sup>.»<sup>۱۶</sup> یهوه به او گفت: «اما من با تو خواهم بود، و تو مدیان را شکست خواهی داد، [گویی فقط یک نفر است].»<sup>۱۷</sup> [جدعون] به او گفت: «چنانچه برآستی در نظرت فیض یافته‌ام، با نشانه‌ای به من خواهی نمود که این تو هستی که با من سخن می‌گویی<sup>h</sup>.»<sup>۱۸</sup> خواهش می‌کنم از اینجا تکان مخور تا

۱۱ فرشته یهوه<sup>a</sup> آمد و زیر درخت سقر<sup>b</sup> نشست که متعلق به یوآش اهل ابیعزر<sup>c</sup> بود. پس او، جدعون، گندم را در چرخشت می‌کوبید تا آن را از نظر مدیانیان پنهان نگاه دارد<sup>d</sup>.<sup>۱۲</sup> فرشته یهوه بر او پدیدار گشت و به او گفت: «یهوه با تو است<sup>e</sup>، ای جنگاور دلیر!»<sup>۱۳</sup> جدعون به او گفت: «از سر لطف، سرورم، اگر یهوه با ما است، به چه سبب تمام اینها بر ما واقع شده است؟ کجا است تمامی آن شگفتیها که پدرانمان برای ما بازگو کردند و گفتند: آیا یهوه ما را از مصر بر نیاورده است؟ و اکنون یهوه ما را رد کرده و به چنگ مدیان سپرده است.»

Z دعوت جدعون را می‌توان از یک سو با دعوت موسی (خروج ۳) و ارمیا (ار ۱) مقایسه کرد، و از سوی دیگر با تجلی‌های الهی بر پاتریارخها (خصوصاً پید ۱۶:۷-۱۴:۱۸-۱:۱۵؛ ۲۱:۱۴-۱۹:۲۸-۱۰:۲۲).

a «فرشته یهوه»، فرستاده و نماینده خدا است. او دارای شخصیتی متمایز از خدا نیست، و اغلب فقط جانسین ادبی خود خدا است. از آیات ۱۴، ۱۶ و ۲۳ کاملاً هویدا است که این خود یهوه است که به شکل فرشته اش بر جدعون ظاهر می‌گردد. مانند سایر روایات، در اینجا نیز انسان فقط در پایان رویداد ظهور است که پی به هویت الهی ملاقات کننده اش می‌برد (آیه ۲۲: ر.ک. ۱۳:۱۶-۲۱: پید ۱۸:۱-۱۵:۳۲-۲۳:۳۳؛ یوشع ۵:۱۳-۱۵).

b «عفره» ابیعزر در قلمرو منسی واقع بود. آن را نباید با عفر بنیامین اشتباه کرد (یوشع ۱۸:۲۳). محل قرارگیری آن نامشخص است، اما قاعدتاً باید در شمال شکیم واقع بوده باشد. «درخت سقر» (نیز ر.ک. آیه ۱۹)، اشاره به درختی است مقدس، مشابه درختهایی که در مجاورت اکثر پرستشگاههای کنعانی و اسرائیلی وجود داشت (شکیم= پید ۱۲:۶؛ ۳۵:۴؛ یوشع ۲۴:۲۶؛ داور ۹:۳۷؛ بیت‌ئیل= پید ۳۵:۸؛ داور ۴:۶؛ ۱-پاد ۱۳:۱۴؛ جبعه= ۱-سمو ۱۴:۲؛ ۲۲:۶؛ ممری= پید ۱۳:۱۸؛ ۱:۱۸؛ بترشع= پید ۲۱:۳۳).

c این طایفه‌ای است از قبیله منسی (ر.ک. یوشع ۱۷:۲).

d گندم را مولد در خرمنگاه می‌کوبند، در جایی که باد باشد، دریاچه از دور قابل رؤیت است. تهدید مدیانیان چنان سخت بود که جدعون مجبور بود گندم را در محلی مخفی بکوبد که در اینجا چرخشتی مورد استفاده است که در صخره حفر می‌شده است. e این نوع فرمول نחית یا برکت هنوز نیز نزد اعراب متداول است. این شکل بیان در اصل فقط بیانگر یک آرزو است (ر.ک. روت ۲:۴)، اما جدعون (آیه ۱۳) آن را به شکل لغوی تعبیر می‌کند تا بتواند اعتراض خود را به ملاقات کننده خود ابراز دارد. از اینرو است که خداوند در آیه ۱۶ با تأکید به او می‌فرماید: «من با تو خواهم بود» (یا: «من با تو هستم»)، و به این ترتیب، فرمولی را برای وعده کمک به او مورد استفاده قرار می‌دهد که برای رهبران قوم به کار می‌برد (ر.ک. پید ۲۶:۳ و ۲۴:۲۴؛ خروج ۳:۳۱؛ ۱۲:۱؛ تث ۳۱:۲۳؛ یوشع ۹:۱؛ ۷:۳؛ اش ۴۱:۱۰؛ ار ۸:۱؛ و غیره).

f تحت اللفظی: «هزاره من».

g جدعون مانند موسی (خروج ۳:۱۱)، شائول (۱-سمو ۹:۲۱)، سلیمان (۱-پاد ۳:۷) و ارمیا (ار ۳:۱)، می‌کوشد از دعوت الهی شانه خالی کند و به این منظور، به سن کم و ناتوانی طایفه خود اشاره می‌کند. اما خدا اغلب سلسله مراتبی را که انسان‌ها برقرار داشته‌اند و از گون می‌سازد و برای تحقق نقشه‌های خود، جوانترین فرزندان خانواده‌ها و ناتوان‌ترین‌ها را انتخاب می‌کند: اسحاق (پید ۲۱:۱۲)، یعقوب (پید ۲۵:۲۳؛ و غیره)، یوسف (پید ۳۷:۷؛ و غیره)، افرایم (پید ۴۸:۱۹)، شائول (۱-سمو ۱۰:۱۷-۲۴)، داود (۱-سمو ۱۶:۱-۱۳).

h درخواست جدعون زمینه را برای آیه ۲۱ و نیز آیات ۳۶-۴۰ آماده می‌سازد. درخواست نشانه از خدا برای تأیید وعده‌ای که

ناپدید گشت.<sup>۲۲</sup> جدعون دید که فرشته یهوه بود، و جدعون گفت: «وای بر من، ای خداوند یهوه، زیرا براستی فرشته یهوه را رودر رو دیدم!»<sup>۲۳</sup> یهوه به او گفت: «در آرامش باش، از چیزهای مترس: نخواهی مرد.»<sup>۲۴</sup> جدعون در این مکان قربانگاهی برای یهوه بنا کرد و آن را یهوه-آرامش<sup>m</sup> نامید: آن هنوز تا به امروز در غفره اهل ابیعرز هست.

### ویرانی قربانگاه بعل<sup>n</sup>

<sup>۲۵</sup> باری، آن شب یهوه به او گفت: «گوساله پرواری را که از آن پدرت است بردار<sup>o</sup>. قربانگاه بعل را که از آن پدرت است<sup>p</sup> ویران کرده، و تیر چوبی مقدسی<sup>q</sup> را که در کنار آن است، قطع خواهی کرد؛

سوی تو بازگردم و هدیه ام<sup>i</sup> را بیاورم و آن را در برابر تو قرار دهم.» گفت: «تا بازگشت تو خواهم ماند.»

<sup>۱۹</sup> جدعون [به خانه خود] داخل شد و بزغاله‌ای آماده کرد، و با یک ایفه<sup>j</sup> آرد، نان فطیر [تدارک دید]: گوشت را در سبیدی گذارد و آب آن را در دیگی، و [تمام آن را] زیر درخت سقز برای او آورد و [آن را به او] تقدیم داشت.<sup>۲۰</sup> فرشته خدا به او گفت: «گوشت و نان فطیر را بر دار و آنها را بر روی این صخره قرار ده و آب آن را بپاش.» [جدعون] چنین کرد.<sup>۲۱</sup> فرشته یهوه نوک چوبی را که در دست داشت جلو آورد و گوشت و نان فطیر را لمس کرد: آتش از صخره برآمد<sup>k</sup> و گوشت و نان فطیر را درید. و فرشته یهوه از نظرش

داده، بی‌ایمانی تلقی نشده است (ر.ک. پید ۱۵:۸؛ خروج ۴:۹-۱۶:۳۳؛ ۲-پاد ۲۰:۸-۱۱؛ اش ۷:۱۰-۱۴).  
i اصطلاح عبری که در اینجا به کار رفته، مبهم است. آن را می‌توان یا هدیه ترجمه کرد (هدیه‌ای غیر مذهبی)، یا هدیه‌ای مذهبی به شکل قربانی. جدعون هنوز نمی‌داند مخاطبش انسان است یا خدا.

j «ایفه» واحد گنجایش است. تخمین‌های امروزی در مورد آن متفاوت است، و گنجایشی معادل ۲۲ تا ۴۵ لیتر را شامل می‌شود.  
k فرشته یهوه با سوزاندن این خوراکیها، هدیه یا قربانی جدعون را تبدیل می‌سازد به قربانی سوختنی. قربانی مورد قبول خدا واقع شده است. آتشی که به ناگاه فروزش می‌یابد بی‌آنکه کسی آن را روشن کرده یا سوختی برای روشن نگاه داشتن آن به کار رفته باشد، نشانه‌ای است از تجلی الهی که در برخی موارد تأییدکننده تقدیس پرستشگاهی است (ر.ک. خروج ۳:۲-۶؛ لاو ۹:۲۴-۱؛ پاد ۱۸:۳۸-۱؛ توا ۲۱:۲۶-۲؛ توا ۷:۱).

l مطابق تصور اسرائیلیان، کسی که خدا را ببیند، باید بمیرد، حتی اگر این امر سهواً رخ دهد (ر.ک. ۲۲:۱۳؛ پید ۳۲:۳۱؛ خروج ۳:۳؛ ۶:۳۳؛ ۲۰:۲۳؛ اش ۶:۵).

m جدعون این قربانگاه را «یهوه-آرامش» می‌نامد (ر.ک. توضیح ۱-پاد ۵:۲۶)، و با این عمل، به وحی الهی مذکور در آیه ۲۳ واکنش نشان می‌دهد. نامگذاری قربانگاه همواره به معنی اعتراف ایمان می‌باشد. این عمل، تقدیس مکان مقدس را به پایان می‌برد. ر.ک. پید ۳۳:۲۰؛ ۷:۳۵؛ خروج ۱۷:۱۵-۱۶؛ یوشع ۲۲:۳۴.

n ماجرای مذکور در آیات ۲۵-۳۲ احتمالاً شکل دیگری است از ماجرای پیشین. هر یک از این دو، عمل جدعون را از طریق مکاشفه‌ای الهی انگیزش می‌بخشد. هر دو منتهی می‌شوند به برابری قربانگاهی در غفره. اما همان‌گونه که مؤلفان ماجراهای جدعون نیز به خوبی احساس کرده‌اند، هر دو ماجرا به شکلی کامل به یکدیگر مرتبط می‌گردند: مبارزه در راه سرزمین (آیات ۱۱-۲۴) مستلزم مبارزه در راه خداوند است (آیات ۲۵-۳۲)، زیرا سرزمین را او به مالکیت اسرائیل در آورده است.

o در متن عبری قرائت شده: «قوچی جوان»؛ ترجمه ما مبتنی است بر قرائت یونانی. در ضمن، متن عبری قرائت کرده: «قوچ دومی هفت ساله» که ما آن را حذف کرده‌ایم.

p منظور قربانگاه خدای بعل است که در پرستشگاه محلی او واقع بود. ر.ک. توضیح ۲:۱۱. احتمالاً یوآش محافظ این پرستشگاه بوده است.

q «تیر چوبی مقدس» (همان «اشیره») که تصویری از درخت مقدس است، نماد الهه اشیره می‌باشد. ر.ک. توضیح ۷:۳.



بیرون آور و بادا که بمیرد، زیرا قربانگاه بعل را در هم کوبیده و تیر مقدسی را که در کنارش بود بریده است.<sup>۳۱</sup> اما یوآش به تمام کسانی که نزد او ایستاده بودند گفت: «آیا دفاع از بعل بر عهده شما است؟ آیا او را شما باید نجات دهید؟ هر که از او دفاع کند، پیش از صبحگاهان به مرگ سپرده خواهد شد.<sup>۳۲</sup> اگر او خدا است، باشد که خودش از خود دفاع کند،<sup>۳۳</sup> چرا که قربانگاهش را در هم کوبیده اند.»<sup>۳۴</sup> در آن روز، [جدعون] را یروبعل<sup>۳۵</sup> نامیدند و گفتند: «بادا که بعل در برابر او از خود دفاع کند، زیرا قربانگاه او را در هم کوبیده است!»

### آمادگی برای جنگ با مدیان

<sup>۳۳</sup> تمام مدیان، عمالیق و بنی مشرق با هم متحد شدند و [از اردن] عبور کردند و در دشت یزرعیل اردو زدند.<sup>۳۴</sup> روح یهوه جدعون را پوشانید<sup>۳۵</sup> و او کرنا نواخت و ابیعزر در پس او گرد آمد.<sup>۳۵</sup> او پیام آورانی

<sup>۲۶</sup> برای یهوه، خدایت، در نوک این مکان حصاردار<sup>۲۶</sup>، قربانگاهی کاملاً مرتب<sup>۲۷</sup> بنا خواهی کرد، و گوساله پرواری را بر خواهی داشت و با چوبهای تیر مقدس که خواهی برید، قربانی سوختنی تقدیم خواهی داشت.<sup>۲۷</sup> جدعون ده مرد از میان خدمتگزارانش بر داشت و مطابق آنچه یهوه به او گفته بود به عمل آورد؛ اما چون به سبب خاندان پدرش و مردم شهر می ترسید آن را به هنگام روز انجام دهد، آن را شبانگاه انجام داد.<sup>۲۸</sup> چون مردمان شهر صبح زود بر خاستند، اینک قربانگاه بعل در هم کوبیده شده و تیر مقدسی که در کنارش بود بریده شده بود؛ و گوساله پرواری بر قربانگاهی که به تازگی ساخته بودند، همچون قربانی سوختنی تقدیم شده بود.<sup>۲۹</sup> ایشان به یکدیگر گفتند: «چه کس چنین چیزی کرده است؟» ایشان تحقیق کردند و جستجو نمودند و گفتند: «این چیز را جدعون، پسر یوآش کرده است.»<sup>۳۰</sup> مردم شهر به یوآش گفتند: «پسرت را

t «کاملاً مرتب» در تناقض آشکار با حکم مذکور در خروج ۲۰:۲۵ می باشد. در اینجا منظور این است که تضاد میان قربانگاه جدید خداوند و قربانگاه ویران شده ی بعل نمودار شود. با اینحال، ترجمه ما حالتی فرضی دارد. معنی تحت اللفظی این عبارت چنین است: «با نظم».

s منظور مکانی است به غیر از آنچه که در آیه ۲۴ ذکر شده است.

t این جمله که ارتباطی به پاسخ طعنه آمیز یوآش ندارد، احتمالاً اثر دست یکی از شارحان متن می باشد.

u یوآش با توسل به طعنه و با اتکا به یقینش به ناتوانی بعل، موفق می شود جان پسر خود را نجات دهد. همین طعنه و هجو را در گفتار ایلیا خطاب به انبیا بعل بر کوه کرمل مشاهده خواهیم کرد (۱-پاد ۱۸:۲۷).

v نام «یروبعل» که معنای اولیه اش احتمالاً «بعل از خود دفاع می کند» می باشد، در اینجا در معنای معکوس به کار رفته است. زمینه چنین نامگذاری ای از سوی مردم، در آیه ۳۱ به واسطه سه بار استفاده از فعل «دفاع کردن» آماده شده است. بنا بر دلایلی، می توان تصور کرد که جدعون، مغلوب کننده مدیانیان، و یروبعل، پدر ابیمیلک (ر.ک. ۱:۹)، در اصل دو شخصیت متمایز بوده اند. از آنجا که هر دو آنان اهل عفره بودند، احتمالاً میان آن دو اشتباهی رخ داده است. در فصل ۹، فقط از یروبعل سخن به میان می آید. با اینحال، نمی توان متن فصل های ۶-۸ را میان این دو سنت تقسیم کرد.

w در خصوص «روح یهوه»، ر.ک. توضیح ۳:۱۰. عبارت «روح جدعون را پوشانید»، به این معنی است که روح او را همچون لباس در بر گرفت. ر.ک. ۱-توا ۱۲:۱۹؛ ۲-توا ۲۴:۲۰.

انجام دهم: پس فقط روی پارچه خشک باشد و بر روی تمام زمین شبنم باشد.»<sup>۴۰</sup> خدا آن شب چنین کرد: فقط روی پارچه خشک بود، و بر روی تمام زمین شبنم بود.<sup>a</sup>

### نبرد جدعون در غرب رود اردن<sup>b</sup>

۷ <sup>۱</sup>ایروبعل - یعنی جدعون - صبح زود بر خاست، همچنین تمامی قومی که با وی بودند، و ایشان در عین - حرود<sup>c</sup> اردو زدند. اردوگاه مدیان در شمال اردوگاه او بود، در پای تپه موره<sup>d</sup>، در دشت. <sup>۲</sup>یهوه به جدعون گفت: «قومی که با تو هستند بیشمارتر از آنند که من مدیان را به دست ایشان تسلیم کنم: ممکن است اسرائیل خود را بر علیه من جلال دهد و بگوید: دست من بود که مرا نجات داد<sup>e</sup> - <sup>۳</sup>و بنا بر این، اکنون این را به گوشهای قوم

را در تمام منسی فرستاد، و او نیز در پس او گرد آمد. در اشیر، در زبولون و در نفتالی پیام آورانی فرستاد و ایشان به ملاقات وی بر آمدند<sup>x</sup>.

<sup>۳۶</sup>جدعون به خدا گفت: «اگر مطابق آنچه فرمودی<sup>y</sup>، می خواهی اسرائیل را به دست من نجات دهی،<sup>۳۷</sup> بسیار خوب، من این پارچه پشمی را بر خرمنگاه خواهم گذارد؛ اگر شبنم فقط بر پارچه باشد و تمام زمین خشک باشد، خواهم دانست که تو اسرائیل را به دست من نجات خواهی داد، مطابق آنچه فرمودی.»<sup>۳۸</sup> و همین طور شد: روز بعد، [جدعون] صبح زود بر خاست و پارچه را فشرد و از پارچه یک جام پر از آب بیرون تراوید.<sup>۳۹</sup> جدعون به خدا گفت: «باشد که خشمت بر من افروخته نشود و بتوانم یک بار دیگر سخن گویم<sup>z</sup>! اجازه بفرما آزمایش پارچه را برای آخرین بار

x جنگ بر علیه مدیان با شرکت گروه محدودی از قبایل صورت گرفت (نیز ر.ک. ۲۳:۷). امکان دارد که در اصل، در این سنت فقط طایفه ابیعزر درگیر ماجرا بوده باشد (ر.ک. ۲:۸).

y این اشاره ای است به آیات ۱۵-۱۶. با وجود این (ر.ک. آیه ۳۷)، آیات ۳۶-۴۰ احتمالاً مربوط می شود به سنتی مستقل از روایت دعوت جدعون (آیات ۱۱-۲۴). در واقع، در اینجا سخن از «خدا» به میان می آید، حال آنکه در سایر بخشهای این روایت، از «یهوه» یا «فرشته یهوه» سخن گفته شده است. در خصوص درخواست نشانه، ر.ک. توضیح آیه ۱۷. این شرح کوتاه قاعدتاً بیانگر این است که جنگ با مدیان در وهله اول، عملی است الهی. وانگهی نشانه ای که جدعون طلب می کند، بیش از آنکه برای نفع خودش باشد، برای این است که این جنگ در نظر سپاهیانش نیز مشروعیت الهی داشته باشد.

z احتیاط جدعون در سخن گفتن، تداعی کننده احتیاط ابراهیم است در پید ۱۸:۳۰ و ۳۲.

a اگر آزمایش اول به حساب روال طبیعی امور گذاشته شود، آزمایش دوم امری است کاملاً معجزه آسا. b روایت پیروزی جدعون بر مدیانیان در دشت یزرعیل تاریخی ادبی پیچیده ای دارد. این روایت در اصل، قطعاً باز می گردد به سنتی تاریخی که طایفه ابیعزر آن را منتقل ساخته اند. اما این سنت چندین بار مورد ویرایش قرار گرفته است. c معنی این نام، «چشمه لرزش» است که احتمالاً همان چشمه «عین جلود» در پای کوه جلبوع می باشد، در پانزده کیلومتری غرب بیسان.

d یعنی «تپه غیب گو»، همان «جبل داهی» امروزی یا «حرمون کوچک»، که در پای آن، شهر شونم قرار داشت. e در نظر راوی، ماجرای کاهش تعداد لشکر جدعون (آیات ۲-۷)، هدفی الهیاتی دارد، به این معنا که جدعون با لشکری بسیار کوچک به جنگ خواهد رفت تا افتخار پیروزی تنها نصیب خدا گردد و انسان به قدرت خود نبالد (ر.ک. تث ۸:۱۷-۱۸:۹-۴:۶؛ اش ۱۰:۱۳-۱۵؛ عا ۱۳:۶). اما در عرصه تاریخی، احتمال دارد که این روایت کوشیده تا دو سنت متفاوت را به هم بیامیزد: طبق یک سنت، چندین قبیله (منسی، اشیر، زبولون و نفتالی، ر.ک. ۳۵:۶؛ ۲۳:۷-۲۴) در شکست مدیان دخیل بوده اند؛ طبق سنتی دیگر، تهاجم اصلی را تنها طایفه ابیعزر انجام داده است (ر.ک. ۷:۷ و ۱۶-۲۲:۸).

دست تو خواهم سپرد؛ بقیه قوم هر یک به خانه خود برود.»<sup>۸</sup> [جدعون] از قوم خواست که سبوها و کرناها را برای او بگذارند، سپس تمام مردان اسرائیل را روانه ساخت، هر کس را به خیمه هایش، و فقط سیصد نفر را برای خود نگاه داشت. اردوگاه مدیان، در دشت، زیر اردوگاه او بود.

<sup>۹</sup> باری، آن شب یهوه به او گفت: «به پا خیز! به اردوگاه فرود آی، زیرا آن را به دست تو سپرده‌ام.»<sup>۱۰</sup> چنانچه می‌ترسی فرود آیی، با خدمتگزارت، فوره بسوی اردوگاه فرود آی؛<sup>۱۱</sup> به آنچه که می‌گویند گوش فرا ده، و پس از آن دستانت تقویت خواهند یافت و به اردوگاه فرود خواهی آمد.» او با خدمتگزار خود، فوره بسوی انتهای پیش قراولان اردوگاه<sup>۱۲</sup> فرود آمد. <sup>۱۲</sup> مدیان، عمالیک و تمامی بنی مشرق در دشت گسترده شده بودند، بیشمار همچون ملخان؛ شترانشان بیشمار بودند، به تعداد شنی که بر کناره دریا است.<sup>۱۳</sup> چون

اعلام کن: هر که می‌ترسد و می‌لرزد<sup>f</sup>، بادا که برگردد.» جدعون ایشان را آزمایش کرد. از قوم، بیست و دو هزار مرد بر گشتند، و ده هزار نفر از ایشان باقی ماند. <sup>۴</sup> یهوه به جدعون گفت: «قوم هنوز بسیار زیاد است. ایشان را بسوی آب فرود آور، و در آنجا ایشان را برای تو تصفیه خواهم کرد. آن کس که در باره اش به تو بگویم: با تو برود، او با تو خواهد رفت؛ و هر که در باره اش بگویم: با تو نرود، آن کس نخواهد رفت.»<sup>۵</sup> جدعون قوم را بسوی آب فرود آورد، و یهوه به او گفت: «همه آنانی که آب را با زبان بنوشد، آن سان که سگ می‌نوشد، ایشان را جدا قرار خواهی داد؛ و همه آنانی که برای نوشیدن زانو بزنند، ایشان را جدا قرار خواهی داد.»<sup>۶</sup> تعداد کسانی که آب را با زبان نوشیدند<sup>h</sup>، سیصد نفر بود؛ بقیه قوم برای نوشیدن زانو زده بودند.<sup>۷</sup> یهوه به جدعون گفت: «با این سیصد نفر که آب را با زبان نوشیدند<sup>i</sup>، شما را نجات خواهم داد و مدیان را به

f در عبری، کلمه ای که برای «می‌لرزد» به کار رفته، «حرد» می‌باشد که اشاره‌ای است به «عین-حرد». حکم معافیت ترسوها که در تث ۸:۲۰ (ر.ک. ۱-مک ۵۶:۳) آمده، محرگی مذهبی دارد، زیرا ترس ناشی از بی‌ایمانی به خداوند است. چنین معافیتی برای حذف آنانی که ممکن است تیشه به ریشه ایمان لشکر بزنند، ضروری است.

g ترجمه ما مبتنی است بر برخی از نسخ خطی یونانی که اضافه کرده‌اند: «ایشان را جدا قرار خواهی داد».

h تحت اللفظی: «به وسیله دستشان بر دهان». پاره‌ای از نسخ خطی یونانی قرائت کرده‌اند: «با زبانشان» که ترجمه ما مبتنی بر آنها است.

i تعیین معنای دقیق این آزمایش دشوار است. راوی به دو گروه از سربازان اشاره می‌کند: بعضی‌ها زانو می‌زنند و در نتیجه می‌توانند آب را به راحتی به دهان ببرند، آن گونه که گاو یا اسب می‌کند؛ بعضی دیگر فقط به این اکتفا می‌کنند که اندکی آب را در کف دستشان به دهان ببرند و آن را مانند سگ بنوشند. لذا به نظر می‌رسد که جدعون می‌خواسته بی‌باکترین افراد را انتخاب کند، آنانی را که سریع رفع تشنگی می‌کنند. در این صورت، ضابطه مشابه با ضابطه آیه ۳ خواهد بود. پاره‌ای از صاحب نظران بر این باورند که این ضابطه غیر متداول می‌توانسته از پیش میان جدعون و مردان طایفه ایبزر مورد توافق قرار گرفته بوده باشد. اما محتمل‌ترین توضیح این است که ضابطه انتخاب شده صرفاً قراردادی بوده و یگانه هدف این آزمایش، حذف تعداد کثیر افراد بوده است.

j تحت اللفظی: «تا محدوده مردان مسلح که در اردوگاه بودند».

خواهید کرد.<sup>۱۸</sup> من کرنا خواهم نواخت، من و تمام کسانی که با من خواهند بود؛ شما نیز کرنا خواهید نواخت، دور تا دور اردوگاه، و خواهید گفت: برای یهوه و برای جدعون!

<sup>۱۹</sup> جدعون و آن یکصد نفری که با او بودند، در آغاز پاس میانی شب<sup>n</sup>، به انتهای اردوگاه رسیدند، درست پس از آنکه قراولان را گماردند؛ ایشان کرنا را نواختند و سبوهایی را که در دست داشتند شکستند.<sup>۲۰</sup> آن سه دسته کرنا نواختند و سبوها را شکستند؛ در دست چپ مشعل‌ها را نگاه می‌داشتند، و در دست راست کرنا را تا بنوازند، و فریاد برآوردند: «جنگ برای یهوه و برای جدعون!»<sup>۲۱</sup> و هر یک در جای خود، دور تا دور اردوگاه ایستادند. تمامی اردوگاه شروع به دویدن کردند: افراد فریاد بر می‌آوردند و می‌گریختند!<sup>۲۲</sup> در آن حال که آن سیصد نفر کرنا می‌نواختند، یهوه کاری کرد که در اردوگاه افراد بر علیه یکدیگر شمشیر بکشند<sup>p</sup>. اردو تا به بیت-ها-شطه، بسوی صریده<sup>q</sup>،

جدعون فرا می‌رسید، اینک مردی خوابی را برای رفیق خود بازگو می‌کرد: می‌گفت: «اینک خوابی دیدم، و اینک گلوله‌ای از نان جو در اردوگاه مدیان می‌چرخید؛ به خیمه رسید و به آن بر خورد و آن را زیر و رو واژگون ساخت<sup>k</sup>». <sup>۱۴</sup> رفیق او رشته سخن را به دست گرفت و گفت: «این چیزی جز شمشیر جدعون، پسر یواش<sup>l</sup>، آن مرد اسرائیلی، نمی‌تواند باشد؛ خدا مدیان و تمام اردوگاه را به دست او سپرده است.»<sup>۱۵</sup> پس چون جدعون داستان خواب و تعبیرش را شنید، سجده کرد؛ سپس به اردوگاه اسرائیل بازگشت و گفت: «به پا خیزید! زیرا یهوه اردوگاه مدیان را به دست شما سپرده است.»

<sup>۱۶</sup> او آن سیصد مرد را به سه دسته تقسیم کرد<sup>m</sup>. به همه آنان کرنا و بسوی خالی داد، همراه با مشعل‌هایی در سبوها.<sup>۱۷</sup> به ایشان گفت: «نگاه خواهید کرد [که من چه می‌کنم]، و شما نیز چنان خواهید کرد. به محض اینکه من به انتهای اردوگاه برسم، آنگاه آن کاری که من می‌کنم، شما چنان

**k** خیمه نماد مدیانیان بیابان نشین است و نان جو، نماد اسرائیلیان استقرار یافته. در خصوص سایر خوابهای نمادین و هشداردهنده، ر.ک. پید ۳۷:۵-۱۱؛ ۴۰:۴۱.

**l** عبارت «جدعون، پسر یواش» احتمالاً توضیحی است متأخر.

**m** در ۴۳:۹-۱- سمو ۱۱:۱۱ و ۱۷:۱۳، بر همین تاکتیک شهادت داده شده است.

**n** اسرائیلیان شب را به سه پاس چهارساعته تقسیم می‌کردند (ر.ک. خروج ۱۴:۲۴؛ ۱- سمو ۱۱:۱۱). لذا حمله جدعون در حوالی ساعت ۱۱ شب صورت گرفته است. یهودیان بعدها رسم رومیها را برای تقسیم شب به چهار پاس، در پیش گرفتند (ر.ک. مر ۶:۴۸؛ ۱۳:۳۵).

**o** تحت اللفظی: «شمشیر برای یهوه!» اما شاید مانند آیه ۱۸، فقط باید قرائت کرد: «برای یهوه و برای جدعون!» به هر حال، باید توجه داشت که اسلحه اسرائیلیان هیچ نقشی در این ماجرا ایفا نمی‌کند.

**p** اسرائیلیان بدون جنگ به پیروزی دست یافتند. صدای شکستن سبوها، نوای کرناها، فریاد جنگ، و درخشش مشعل‌ها کافی بود تا اردوی مدیان پریشان شود (ر.ک. یوشع ۶)؛ و این خود خداوند است که دشمن را منهزم می‌سازد. یک بار دیگر، راوی بر شعار «جلال تنها برای خدا» تأکید می‌ورزد. ر.ک. توضیح ۲:۷.

**q** قرائت عبری: «صریرت»؛ ترجمه ما حاوی اصلاحی است بر اساس ۱- پاد ۱۱:۲۶؛ این همان محل «صرتان» می‌باشد. (ر.ک. یوشع ۱۶:۳) تمام محل‌هایی که در این آیه ذکر شده‌اند، ظاهراً در منطقه بیسان قرار گرفته‌اند. مدیانیان می‌کوشند مناطق اطراف رود اردن را به تصرف در آورند و از آن عبور کنند.

تا کناره آبل-محوله، در نزدیکی طبات، گریختند.<sup>۳</sup> نگاه مردان اسرائیل که از نفتالی، اشیر و تمامی منسی<sup>۲</sup> آمده بودند، گرد آمدند، و مدیان را تعاقب کردند.<sup>۴</sup> جدعون پیکههایی به تمام کوهستان افراییم فرستاد تا بگویند: «به ملاقات مدیان فرود آیید و آنها را پیش از ایشان، تا بیت-باره و اردن اشغال کنید.» همه مردان افراییم گرد آمدند و آنها را تا بیت-باره و اردن اشغال کردند.<sup>۵</sup> ایشان دو تن از بزرگان مدیان را گرفتند، یعنی غراب و ذب را؛ غراب را در صخره غراب کشتند و ذب را در چرخشت ذب<sup>۶</sup> سپس مدیان را تعاقب کردند، و سرهای غراب و ذب را از آنسوی اردن برای جدعون آوردند.

۱ مردان افراییم به او گفتند: «چه کاری بود که با ما کردی که چون رفتی تا با مدیان بجنگی، ما را احضار نکردی؟» و ایشان با او به سختی منازعه کردند.<sup>۲</sup> او به ایشان گفت: «من در مقایسه با شما چه کرده‌ام؟ آیا خوشه چینی افراییم بهتر از انگورچینی ابیعزر نیست؟<sup>۳</sup> خدا بزرگان مدیان، غراب و ذب را به دستان شما بود که سپرد. در مقایسه با شما، من چه کار توانستم بکنم؟» آنگاه، چون این سخن را گفت، تغیر ایشان بر علیه او فرو نشست.<sup>۴</sup>

### جنگ جدعون در شرق رود اردن<sup>۵</sup>

۴ جدعون به اردن رسید، و از آن عبور کرد، او و آن سیصد نفری که با وی بودند، درمانده و گرسنه<sup>۶</sup>. او به مردمان

۲ مشخص نیست که آیا منظور همان افرادی هستند که به خانه هایشان روانه شدند (آیات ۳-۸)، یا بسیج جدیدی مد نظر است. در مقایسه با ۳۵:۶، باید توجه کرد که در اینجا دیگر به زبولون اشاره نشده است.

۳ ماجرای مذکور در آیات ۲۴-۲۵ که دستگیری و اعدام غراب (یعنی کلاغ) و ذب (یعنی گرگ) را بر صخره‌هایی که مرتبط به نام ایشان می باشد شرح می دهد، احتمالاً باز می گردد به سنتی محلی که منشأی افراییمی دارد.

۴ خوشه چینی یعنی چیدن خوشه های باقی مانده پس از انگورچینی (ر.ک. میک ۱:۷؛ در خصوص خوشه چینی، ر.ک. اش ۱۷:۶). لذا پاسخ جدعون که ظاهری تمجیدآمیز دارد (آیات ۲-۳)، طعنه ای است پوشیده: بدون انگورچینی ابیعزر، افراییم قادر به خوشه چینی نمی بودند. اما افراییمیان نکته اصلی طعن جدعون را درک نمی کردند (آیه ۳b). ادعاهای افراییمی به برتری شهرت بسیار داشت (ر.ک. پید ۴۸:۱۳-۲۰؛ داور ۱۲:۱-۶). آیات ۱-۳ نشان می دهند که مردم منسی چه قضاوتی در مورد این ادعاها داشتند.

۵ نگارنده در ۴:۸-۲۱، روایت نبرد دیگری از جدعون بر علیه مدیانیان را عرضه می دارد که این بار در شرق رود اردن جریان دارد. صاحب نظران امروز بر این باورند که این نبرد صرفاً دنباله نبردی نیست که در ۱:۷ تا ۳:۸ شرح داده شده است. در این فصل ها، ما در مقابل دو سنت تاریخی متفاوت قرار داریم. واقعیت این است که ماجرای مذکور در ۴:۸-۲۱، مدیانیان را در حالی نشان نمی دهد که به تازگی متحمل شکست شده باشند (ر.ک. پاسخ اهالی سوکوت و فنعویل در آیات ۶-۸). به علاوه، بزرگان مدیانیان همانها نیستند: به جای غراب و ذب که «بزرگان» مدیانیان خوانده می شدند (۷:۲۵؛ ۳:۸)، در اینجا با «پادشاهان» سر و کار داریم، یعنی زنج و صلمونع (۵:۸ و غیره). و بالاخره، جدعون در تعقیب لشکری شکست خورده نیست، بلکه هدف او، گرفتن انتقام خون برادرانش در کوه تابور می باشد (۸:۱۷-۱۹). شرحی که در ۴:۸-۲۱ آمده، حاوی آگاهی بسیار دقیق از جغرافیای شرق رود اردن می باشد (ر.ک. آیات ۱۰-۱۳) و ممکن است مبتنی باشد بر سنتی که منشأ آن مناطق شرق رود اردن می باشد.

۶ متن عبری چنین قرائت می کند: «با اینکه در مانده بودند، تعقیب خود را ادامه دادند». برخی از ترجمه های قدیمی، به جای این عبارت، صرفاً همان عبارتی را به کار برده اند که ما در ترجمه خود آورده ایم. این امر با مضمون اولیه و با دنباله ماجرا سازگارتر است.

سوکوت<sup>w</sup> گفت: «خواهش می‌کنم به سپاهی که به دنبال من می‌آید، گرده‌های کوچک نان بدهید، زیرا در مانده هستند، و من در تعقیب زبج و صلمونع<sup>x</sup>، پادشاهان مدیان، می‌باشم.»<sup>۶</sup> بزرگان سوکوت گفتند: «مگر کف دست زبج و صلمونع همین الآن در دست تو است<sup>۷</sup> تا به لشکرت نان بدهیم؟»<sup>۷</sup> جدعون گفت: «بسیار خوب! وقتی یهوه زبج و صلمونع را به دست من سپرد، گوشت شما را زیر خارهای صحرا و زیر خشکها لگدمال خواهم کرد.»<sup>۸</sup> او از آنجا به فنوعیل<sup>a</sup> برآمد و همان سخن را به ایشان گفت. مردمان فنوعیل همان گونه به او پاسخ دادند که مردمان سوکوت پاسخ داده بودند.<sup>۹</sup> او به مردمان فنوعیل نیز گفت: «وقتی با آرامش باز گردم، این برج را در هم خواهم کوبید.»

۱۰ زبج و صلمونع با سپاهیانسان در قرقور<sup>b</sup> بودند، در حدود پانزده هزار نفر، (یعنی) همه آنانی که از سپاه بنی مشرق باقی مانده بودند، زیرا یکصد و بیست هزار مرد شمشیرکش افتاده بودند.<sup>c</sup> ۱۱ جدعون از راه آنانی که در خیمه‌ها ساکن اند<sup>d</sup> برآمد، در شرق نوبج و یجبهاه<sup>e</sup>، و سپاه را شکست داد، در آن حال که ایشان خود را در امنیت تصور می‌کردند. ۱۲ زبج و صلمونع گریختند؛ او ایشان را تعقیب کرد و آن دو پادشاه مدیان، (یعنی) زبج و صلمونع را گرفت، و در تمام سپاه ایشان هراس افکند.<sup>f</sup> ۱۳ جدعون، پسر یوآش، از طریق فراز حارس<sup>g</sup> از نبرد باز گشت. ۱۴ او پسری را از میان مردمان سوکوت گرفت و او را مورد سؤال قرار داد، و وی نام بزرگان

سوکوت که متعلق به قبیله جاد بود (ر.ک. یوشع ۱۳:۲۷)، شهری بود واقع در دره رود اردن، در شمال مصب یبوق. X «زبج» و «صلمونع» که معنی آنها به ترتیب «قربانی» و «سایه برکشیده شده» می‌باشد، احتمالاً شکل تغییر یافته و طعنه آمیز «پادشاهان» مدیانیان است؛ اما بیشتر احتمال می‌رود نامهایی تخیلی باشند که ویراستاران بر اساس سرنوشت قریب‌الوقوع ایشان، به آنان داده‌اند.

Y بزرگان سوکوت که هیچ امیدی برای پیروزی جدعون نمی‌دیدند، از دادن توشه راه به سپاهیان منسی خودداری می‌کنند تا خود را از اقدامات تلافی جویانه مدیانیان در امان نگاه دارند. این نشان می‌دهد که ماجرای مذکور در ۸:۴-۲۱ حاکی از این است که مدیانیان هنوز شکست نخورده بودند.

Z ترجمه احتمالی دیگر: «شما را با خارهای صحرا و با خشک‌ها تازیانه خواهم زد».

a فنوعیل شهری است واقع بر مسیر رود یبوق که معمولاً آن را با تلول الذهب امروزی یکی می‌دانند و در ۸ کیلومتری سوکوت واقع است. این شهر که معنی نامش «روی خدا» است، در پید ۳۲:۳۱-۳۲ و ۱-پاد ۲۵:۱۲ نیز مورد اشاره قرار گرفته است.

b این مکان ناشناخته است.

c نیمه دوم این آیه، ارتباطی را با روایت مذکور در ۱:۷ تا ۳:۸ برقرار می‌سازد. این توضیحات دقیق که حاوی ارقامی مبالغه آمیز است، احتمالاً اثر دست ویرایشگران می‌باشد.

d منظور قوم‌های چادرنشین و بیابانگرد می‌باشد.

e «نوبج» در اعد ۳۲:۴۲ همچون نام طایفه و ناحیه‌ای از قلمرو منسی در شرق رود اردن مورد اشاره قرار گرفته است. «یجبهاه» که در اعد ۳۲:۳۵ به عنوان شهری از قلمرو جاد ذکر شده، با «اجبیهات» امروزی، واقع در ۱۳ کیلومتری غرب عمان، در جاده الصلّت یکی انگاشته شده است.

f ترجمه یونانی قرائت کرده: «تمام لشکر را نابود ساخت».

g محل این شهر نامشخص است.

چنانچه زندگی را برای ایشان باقی گذارده بودید، شما را نمی‌کشتم.»<sup>۲۰</sup> او به یتر، پسر ارشد خود گفت: «بر خیز! ایشان را بکش<sup>۲۱</sup>». اما آن پسر شمشیر خود را نکشید: او می‌ترسید زیرا هنوز جوان بود.<sup>۲۱</sup> زبج و صلومون گفتند: «خودت به پا خیز و ما را بزنی؛ زیرا مرد هرگونه باشد، شجاعتش نیز همچنان است<sup>P</sup>». جدعون به پا خاست و زبج و صلومون را کشت؛ سپس هلال‌هایی را که برگردن شترانشان بود، بر داشت.

### پایان دوره جدعون

<sup>۲۲</sup> مردان اسرائیل به جدعون گفتند: «بر ما حکومت کن، تو، سپس پسر، سپس پسر پسر؛ زیرا ما را از دست مدیان نجات داده‌ای<sup>Q</sup>». <sup>۲۳</sup> جدعون به ایشان

سوگوت و مشایخش را به صورت نوشته<sup>h</sup> به او داد، هفتاد و هفت مرد<sup>۱۵</sup>. [جدعون] نزد مردمان سوگوت رفت و گفت: «اینک زبج و صلومون که در باره ایشان به من اهانت کردید و گفتید: مگر کف دست زبج و صلومون همین الآن در دست تو است<sup>J</sup> تا به مردان درمانده ات نان دهیم؟»<sup>۱۶</sup> او مشایخ شهر را گرفت، و نیز خارهای صحرا و خشکها را، و آنها را به مردمان سوگوت شناساند<sup>k</sup>. <sup>۱۷</sup> همچنین برج فنوعیل را در هم کوبید و مردمان شهر را کشت.

<sup>۱۸</sup> او به زبج و صلومون گفت: «مردانی که در تابور<sup>۱</sup> کشتید، چگونه بودند؟» ایشان گفتند: «ایشان مانند تو بودند، هر یک از ایشان مانند پسران پادشاه بود<sup>m</sup>». <sup>۱۹</sup> [جدعون] گفت: «ایشان برادران من بودند، پسران مادر<sup>n</sup>. به حیات یهو!»

**h** این امر کمی تعجب‌آور است، چرا که این نوجوان می‌توانسته بنویسد؛ این نکته حاکی از آن است که کتابت که به شکل الفبایی در آمده بوده، مختص کاتبان نبوده است.

**i** این رقم را که حالت مبالغه‌آمیز دارد، نباید به شکل تحت‌اللفظی برداشت کرد. ر.ک. پید ۲۴:۴؛ مت ۲۲:۱۸. در خصوص رقم «هفتاد»، همچنین ر.ک. داور ۸:۳۰؛ ۹:۲؛ پید ۲۷:۴۶؛ ۲-۲؛ یاد ۱۰:۱.

**j** ر.ک. توضیح ۸:۶.

**k** متن مبهم است. ترجمه‌های قدیمی چنین قرائت کرده‌اند: «با آنها مردان سوگوت را لگدمال کرد». نیز ر.ک. توضیح آیه ۷. در مقایسه با مجازات زبج و صلومون در آیه ۲۱، مجازات اهالی سوگوت و فنوعیل بسیار بی‌رحمانه است، زیرا امتناع کمک کردن از سوی اسرائیلیان سنگینتر است از اقداماتی که دشمن در جنگ انجام می‌دهد (ر.ک. داور ۲۱:۸-۱۱). اما این امکان هم هست که در نظر راوی کتاب مقدس، انتقام جدعون بسیار سخت می‌نموده است.

**l** جدعون به نبرد در کوه تابور اشاره می‌کند. این نبرد که در هیچ جای دیگری از کتاب مقدس به آن اشاره نشده، ظاهراً ارتباطی با جنگ فصل ۷ ندارد.

**m** پاسخ پادشاهان مدیان الزاماً تملق‌آمیز نیست، بلکه بیشتر حاکی از ستیزه‌جویی است. برادران جدعون به این سبب کشته شده بودند که جزو بزرگان قوم به حساب می‌آمدند. در مورد آنان، قوانین جنگی اعمال شده بود.

**n** در نظام تعدد زوجات، پسران مادری واحد پیوند مستحکم‌تری با یکدیگر دارند تا برادران ناتنی. ر.ک. پید ۲۹:۴۳؛ تث ۱۳:۷؛ غزل ۸:۱.

**o** پدر باید وظیفه مقدس انتقام خون را به پسر خود آموزش دهد. اما شاید هم منظور تحقیر پادشاهان مغلوب باشد که به دست یک نوجوان کشته شوند (ر.ک. ۵۴:۹). در دوران باستان، انتقام خون تعهدی تلقی می‌شد که کسی نمی‌توانست از آن شانه خالی کند. ر.ک. پید ۱۴-۱۵ و ۲۳-۲۴؛ اعد ۳۵:۱۹-۲۹؛ یوشع ۲۰:۱-۳؛ سمو ۳:۲۷ و ۳۰؛ ۷:۱۴؛ ۲۱:۱-۹.

**p** این دو پادشاه با نقل ضرب‌المثلی متداول، جدعون را در مقابل پسرش قرار می‌دهند و بدینسان نشان می‌دهند که برایشان ارجح است که به دست کسی کشته شوند که در نظر آنان، هم‌ردیف پادشاه است (آیه ۱۸).

**q** اسرائیلیان بی‌آنکه کلمه «پادشاه» را به کار ببرند، در واقع به جدعون پیشنهاد سلطنت موروثی می‌دهند.

شترانشان بود.<sup>۲۷</sup> جدعون از آنها ایفودی<sup>۲۸</sup> ساخت که آن را در شهر خود، عفره استقرار داد. تمام اسرائیل به آنجا رفت تا به دنبال آن روسپیگری کند، و آن تله ای شد برای جدعون و برای خاندانش.

<sup>۲۸</sup>مدیان در مقابل بنی اسرائیل بست شد و دیگر سر خود را بلند نکرد. سرزمین به مدت چهل سال، در روزگار جدعون، آرام بود.<sup>۲۹</sup>

<sup>۲۹</sup>یروبعل، پسر یوآش، رفت و در خانه خود باقی ماند.<sup>۳۰</sup> جدعون هفتاد پسر داشت که از ران او بیرون آمده بودند<sup>۳۱</sup>، زیرا او زنان بسیار داشت. <sup>۳۱</sup>مُتعه او که در شکیم بود<sup>۳۲</sup>، وی نیز پسری برای او زاید که او را ایبملک نام نهاد. <sup>۳۲</sup>جدعون، پسر یوآش، در کهنسالی پرسعادت در گذشت، و در مقبره پدرش یوآش، در عفره ابعزر دفن شد.<sup>۳۳</sup>

گفت: «من بر شما حکومت نخواهم کرد، و پسر من بر شما حکومت نخواهد کرد؛ بر شما بیهوه حکومت خواهد کرد.»<sup>۳۴</sup>

<sup>۳۴</sup>جدعون به ایشان گفت: «بگذارید درخواستی از شما بکنم: هر یک از غنائم خود انگشتی به من بدهید.» - [مغلوب شدگان] در واقع انگشترهای طلا داشتند، زیرا ایشان اسماعیلی<sup>۳۵</sup> بودند. - <sup>۳۵</sup>ایشان گفتند: «با کمال میل آنها را خواهیم داد.» او عبای خود را پهن کرد، و ایشان هر یک، یک انگشتر از غنائم خود در آن انداختند. <sup>۳۶</sup>وزن انگشترهای طلا که او درخواست کرده بود، هزار و هفتصد [مثقال] طلا شد، بدون احتساب هلال‌ها، گوشواره‌ها و جامه‌های ارغوانی که پادشاهان مدیان بر تن داشتند، و نیز بدون احتساب گردنبندهایی که برگردن

I همین استدلال بر علیه سلطنت، در ۱- سمو ۷:۸ و ۱۲:۱۲ نیز مطرح شده است. لذا متن حاضر به همراه دو متن مذکور، می‌توانند بیانگر الهیات نگارنده تثبیه‌ای باشند. اما این سؤال ممکن است مطرح شود که پاسخ جدعون آیا بیشتر پذیرشی است مؤدبانه این پیشنهاد تا امتناع از پذیرش آن. همه چیز حاکی از آن است که جدعون-یروبعل در عمل نقش پادشاه را ایفا کرد، حتی اگر چنین سلطنتی فقط بر اسرائیل در شکل جینی اش اعمال شده باشد (یعنی اسرائیلی که احتمالاً فقط شامل منسی، افراییم، اشیر و زبولون بود). ر.ک. ۸:۲۴-۲۷:۹-۱:۲.

S «اسماعیلی» ظاهراً در اینجا همچون توصیفی عام برای مردمان بیابان نشین یا کاروان سالار به کار رفته است. ر.ک. پید ۳۷:۲۵-۲۸:۳۹: ۱.

T جدعون مانند هارون در خروج ۳۲:۲-۳ (نیز ر.ک. پید ۳۵:۲-۴)، از اسرائیلیان می‌خواهد تا جواهرات خود را به او بدهند تا بتواند با آنها شیئی مذهبی بسازد. آیا سنت اولیه، حرکت جدعون را همچون هدیه‌ای مشروع برای خداوند متشکل از بخشی از غنائم تلقی می‌کرده (ر.ک. اعد ۳۱:۲۸-۳۰ و ۵۰:۲- سمو ۸:۱۱-۱۲)، یا همچون عملی بت پرستانه و سزاوار نکوهش (ر.ک. خروج ۳۲)؟ به هر حال، نگارنده تثبیه‌ای شق دوم را مد نظر می‌گیرد (آیه ۲۷b). به این ترتیب، پایان دوره خدمت جدعون در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد.

U «ایفود» در اینجا می‌تواند دلالت داشته باشد بر ظرفی برای قرعه مقدس که برای غیب‌گویی به کار می‌رفت، یا بر تمثالی از یک خدا. ر.ک. داور ۱۷:۵؛ ۱۸:۱۴-۲۰:۱- سمو ۲:۲۸؛ ۱۴:۳؛ ۲۱:۹-۱۰:۲۳ و ۶:۹؛ ۳۰:۷؛ ۳:۴؛ و غیره. در خصوص ایفود، ر.ک. توضیح خروج ۲۸:۶.

V این شکل بیان، همان نتیجه‌گیری تکرارشونده نگارنده تثبیه‌ای است. ر.ک. ۱۱:۳ و ۳۰:۵: ۳۱.

W آیات ۲۹-۳۱ که در باره یروبعل و پسرانش سخن می‌گوید، زمینه را برای روایت فصل ۹ آماده می‌سازد.

X در خصوص این اصطلاح، ر.ک. پید ۴۶:۲۶؛ خروج ۱:۵.

Y این نوعی ازدواج بوده که طبق آن، همسر یا زن صیغه‌ای می‌توانست در خانه پدرش بماند. شوهرش می‌توانست گاه به گاه او را ملاقات کند. همچنین ر.ک. ازدواج شمشون در داور ۱۴.

Z این نتیجه‌گیری کلاسیک «زندگی داور» می‌باشد. ر.ک. ۱۰:۲؛ ۵:۷؛ ۱۲:۷، ۱۰، ۱۲، ۱۵؛ ۱۶:۳۱.





۱۴ درختان جملگی به بوته خار گفتند:  
تو بیا و بر ما حکومت کن!  
۱۵ بوته خار به درختان گفت:  
چنانچه برآستی می خواهید مرا به  
پادشاهی خود مسح کنید،  
بیاوید و در سایه من پناه گیرید.  
وگرنه، بادا که آتشی از بوته خار بیرون  
آید

و سدرهای لبنان را نابود سازد!  
۱۶ و اکنون، چنانچه با وفاداری و  
کاملیت عمل کرده و ابیملک را پادشاه  
ساخته اید، چنانچه در حق یروبعل و  
خاندانش درست رفتار کرده اید، چنانچه با  
او مطابق عمل دستانش رفتار  
نموده اید...<sup>۱۷</sup> حال آنکه پدر من برای  
شما جنگ کرد و جان خود را به خطر  
انداخت و شما را از دست مدیان رهایی  
داد،<sup>۱۸</sup> شما امروز بر علیه خاندان پدرم بر  
خاسته اید، پسرانش را کشته اید، هفتاد  
مرد، بر روی سنگی واحد، و ابیملک پسر  
کنیز او را بر سروران شکیم پادشاه  
ساخته اید، از آن رو که برادر شما است!  
۱۹ پس چنانچه امروز در وفاداری و کاملیت  
در حق یروبعل و در حق خاندانش عمل  
کرده اید، بادا که ابیملک شادی شما را  
فراهم سازد، و شما شادی او را فراهم  
سازید!<sup>۲۰</sup> وگرنه، بادا که آتشی از ابیملک  
بیرون آید و سروران شکیم و نیر بیت-ملو ۴۹:۹

شکیم است، ابیملک را پادشاه اعلام  
کردند.

۷ یوتام را اطلاع دادند و او رفت و بر قله  
کوه جریزیم قرار گرفت و صدای خود را  
بلند کرد و فریاد زد. به ایشان گفت: «ای  
سروران شکیم، به من گوش فرا دهید، و  
بادا که خدا به شما گوش فرا دهد!

۸ روزی درختان رفتند  
تا پادشاهی بر خود مسح کنند.  
به درخت زیتون گفتند: بر ما حکومت  
کن!

۹ درخت زیتون به آنها گفت:  
آیا از روغنم چشم بیوشم  
که با آن خدایان و میرندگان تکریم  
می شوند

تا بروم و بر فراز درختان بجهم؟  
۱۰ درختان به درخت انجیر گفتند:  
تو بیا و بر ما حکومت کن!  
۱۱ درخت انجیر به آنها گفت:

از شیرینی خود چشم بیوشم  
و از میوه لذیذ خود،  
تا بروم و بر فراز درختان بجهم؟  
۱۲ درختان به او گفتند:

تو بیا و بر ما حکومت کن!  
۱۳ مو به ایشان گفت:

از شراب تازه ام چشم بیوشم  
که خدایان و میرندگان را شاد می سازد  
تا بروم و بر فراز درختان بجهم؟

۲ پا ۱۴:۹:  
حزق ۱۷

لاو ۲:  
مز ۱۰۴:۱۵:  
اسمو ۱:۱:  
۱۳:۱۶

مز ۱۰۴:۱۵:  
بنسی ۳۱:۲۷-۲۸:  
جا ۹:۷

ژ حکایتی که یوتام در خطابه اش به کار می برد، یکی از قدیمی ترین نمونه های ادبیات حکمتی اسرائیل است، ادبیاتی که از دوره  
سلیمان به بعد، شکوفایی بسیاری می یابد. در اینجا، گفتاری بسیار انتقادی در خصوص نهاد سلطنت مشاهده می کنیم، نهادی  
که به نظر بی فایده می آمد.

k دنباله این جمله طعنه آمیز در آیه ۱۹ یافت می شود. آیات ۱۷-۱۸ توضیحی را تشکیل می دهند که واقعیت رویدادها را شرح  
می دهد.

خانه خدایشان شدند، خوردند و نوشیدند، سپس ابیملک را لعنت کردند.<sup>۲۸</sup> جعل پسر عابد گفت: «کیست ابیملک و کیست شکیم تا او را خدمت کنیم؟ آیا پسر یروبعل و نایب او زبول، مردمان حمور پدر شکیم را خدمت نکردند؟<sup>n</sup> اما ما چرا باید او را خدمت کنیم؟<sup>۲۹</sup> آه، کاش که این قوم را در دست من می گذاردند تا ابیملک را دور سازم! به ابیملک می گفتم: لشکر خود را افزایش بده و بیرون بیا!<sup>o</sup>»

<sup>۳۰</sup> زبول، حاکم شهر، از سخنان جعل پسر عابد آگاهی یافت، و خشمش بر افروخته شد.<sup>p</sup> او قاصدانی نزد ابیملک در ارومه فرستاد تا بگوید: «اینک جعل پسر عابد، و برادرانش به شکیم رسیده اند، و اینک ایشان شهر را بر علیه تو تحریک می کنند.<sup>۳۲</sup> پس شبانه حرکت کن، تو و سپاهی که با تو است، و در صحرا کمین کن: <sup>۳۳</sup> سپس بامدادان، به هنگام طلوع آفتاب، در ساعت اول، بر علیه شهر حرکت خواهی کرد؛ و چون [جعل] و سپاهی که با او است، بر علیه تو بیرون آیند، با او مطابق آنچه پیش می آید عمل خواهی کرد.»

<sup>۳۴</sup> ابیملک شبانه حرکت کرد، همچنین تمام سپاهی که با او بود، و ایشان در چهار دسته، در نزدیکی شکیم کمین کردند.

را نابود سازد؛ و بادا که آتشی از سروران شکیم و بیت-ملئو بیرون آید و ابیملک را نابود کند!»

<sup>۲۱</sup> یوتام پا به فرار گذاشت. او گریخت و به بیئر<sup>۱</sup> رفت، و در آنجا از ترس ابیملک، برادرش، باقی ماند. <sup>۲۲</sup> ابیملک به مدت سه سال بر اسرائیل اعمال قدرت کرد. <sup>۲۳</sup> سپس خدا روحی بد میان ابیملک و سروران شکیم فرستاد، و سروران شکیم نسبت به ابیملک بی وفا شدند، <sup>۲۴</sup> تا ستمی را که به هفتاد پسر یروبعل روا داشته شده بود، [بر او] وارد آورند، و خون آنان را بر برادرشان ابیملک که ایشان را کشته بود بگذارند، و نیز بر سروران شکیم که او را در کشتن برادرانش یاری داده بودند. <sup>۲۵</sup> سروران شکیم بر قله های کوهها بر علیه او کمین کنندگانی گذاشتند که هر کس را که در راه از نزد ایشان می گذشت، غارت می کردند.<sup>m</sup> ابیملک از این امر آگاهی یافت.

<sup>۲۶</sup> جعل پسر عابد با برادرانش از شکیم عبور می کرد، و سروران شکیم به او اعتماد کردند. <sup>۲۷</sup> آنان که به صحرا بیرون رفته بودند تا تاکستانهای خود را انگورچینی کنند، [انگور را] زیر پا له کردند و خوشگذرانی ترتیب دادند. ایشان وارد

اسم ۱۶:۱۴؛  
یا ۲۳:۲۳؛  
اش ۱۹:۱۴؛  
۱۰:۲۹

I این محل که نام خود را در عربی به شکل «البیئر» حفظ کرده، در قلمرو یساکار، در جنوب شرقی کوه تابور واقع می باشد.  
m هدف از استقرار این کمینها، محروم کردن ابیملک از حقوقی است که از کالاهای دریافت می داشت، کالاهایی که از شکیم رد می شد.

n جعل یادآوری می کند که اسرائیلیان روزگاری عهدی با حمور، رئیس حوی شکیم منعقد کرده بودند (پید ۳۴)؛ در نتیجه، ایشان باید خود را رعایای مالکان شکیم تلقی کنند.

o جعل که در مشروبخوااری افراط کرده بود (آیه ۲۷)، سخنانی پر از نفرت در مورد ابیملک که کنترل شهر را در دست داشت، بر زبان می آورد و از او دعوتی تمام عیار به مبارزه به عمل می آورد.

p باید توجه داشت که ابیملک ساکن شکیم نمی باشد و زبول، نایب او در شهر، دودوزه بازی می کند. او بی آنکه رو در رو با جعل مخالفت کند، مخفیانه ابیملک را از جریان باخبر می سازد.

دسته تقسیم کرد و در صحرا به کمین نشست. وقتی دید که قوم از شهر بیرون می آیند، بر علیه آنان جهید و آنان را شکست داد.<sup>۴۴</sup> در آن حال که ابیملک و دسته ای که با او بود، حرکت می کردند و در ورودی دروازه شهر موضع می گرفتند، آن دو دسته دیگر بر علیه تمام آنانی که در صحرا بودند حرکت کردند و ایشان را می کشتند.<sup>۴۵</sup> ابیملک در تمام آن روز بر علیه شهر جنگید؛ او شهر را گرفت و تمام جماعتی را که در آن بودند کشت؛ سپس شهر را ویران کرد و در آنجا نمک کاشت.<sup>۴۶</sup> با این خبر، جمیع سروران مجدل-شکیم<sup>۴۷</sup> به سرداب خانه ایل-بریت رفتند.<sup>۴۸</sup> به ابیملک اعلام کردند که همه سروران مجدل-شکیم گرد آمده اند.<sup>۴۹</sup> ابیملک بر کوه صلمون بر آمد، او و تمام سپاهی که با او بود. ابیملک تبری به دست گرفت و بر شاخه درختی را برید و آن را بلند کرد و بر دوش خود گذاشت؛ سپس به سپاهی که با او بودند گفت: «آنچه دیدید که من کردم، بشتابید و آن را مانند من انجام دهید.»<sup>۴۹</sup> همه مردم نیز هر یک شاخه ای بریدند و به دنبال ابیملک به راه افتادند؛ ایشان

<sup>۳۵</sup> جعل پسر عابد بیرون آمد و بر ورودی دروازه شهر ایستاد؛ ابیملک و سپاهی که با او بود، از کمین بر جستند.<sup>۳۶</sup> جعل با دیدن سپاه، به زبول گفت: «اینک سپاهی از قله های کوهها فرود می آید.» زبول به او گفت: «سپاه کوهها را با انسان ها اشتباه می گیری.»<sup>۳۷</sup> جعل باز گفت: «اینک سپاهی از ناف زمین<sup>۹</sup> بیرون می آید، در حالی که دسته دیگری از راه درخت بلوط غیب گویان<sup>۲</sup> می آید.»<sup>۳۸</sup> زبول به او گفت: «پس زبانت<sup>۳</sup> کجا است، تو که می گفتی: ابیملک کیست که او را خدمت کنیم؟ مگر همین سپاه نبود که تحقیرش می کردی؟ پس اکنون بیرون برو و بر علیه او بجنگ.»<sup>۳۹</sup> جعل در رأس سروران شکیم بیرون آمد و با ابیملک جنگید.<sup>۴۰</sup> ابیملک او را تعاقب کرد؛ [جعل] از برابر او گریخت، و مجروحان بسیاری تا به ورودی دروازه افتادند.<sup>۴۱</sup> ابیملک به ارومه<sup>۴</sup> باز گشت، و زبول، جعل و برادرانش را که نتوانستند در شکیم بمانند، دور کرد.<sup>۴۲</sup> باری، روز بعد، قوم به صحرا بیرون رفتند و این را به ابیملک اعلام داشتند.<sup>۴۳</sup> او سپاه خود را برداشت و آن را به سه

q نام تپه ای در نشیبه ای یکی از کوههای اطراف شکیم. این نام را در حزق ۱۲:۳۸ باز می یابیم.

r درختی که می توان آن را با بلوط موره یکی دانست (پید ۶:۱۲؛ تث ۱۱:۳۰).

s تحت اللفظی: «دهانت کجا است؟»

t محلی در نزدیکی شکیم، در خیربت الأرمه.

u از آنجا که نمک نماد بی حاصلی است، این عمل در واقع زمین شکیم را لعنت می کند. چنین نتیجه گیری ای در خصوص سرنوشت شهر، زمینه را برای ماجرای بعدی آماده می کند که طی آن، می بینیم که ساکنان دژ، شهر را ترک می کنند تا در مکانی مقدس پناه گیرند.

v در خصوص «مجدل-شکیم»، ر. ک. توضیح آیه ۶. سرداب معبد ایل-بریت نمی توانست در داخل شهری باشد که شرح ویرانی اش پیش از این داده شده، بلکه باید در نشیب کوه عیبیل باشد که نامش صلمون است (آیه ۴۸). از آنجا که این مکانی مقدس بود، ساکنان شهر تصور می کردند که بتوانند از حق پناهجویی که خاص پرستشگاهها بود، بهره مند شوند. حمله ابیملک این امر را میسر ساخت که بدون تجاوز به این حق، به مقصود خود دست یابد.

دیدند که ابیملک مرده است، هر یک به خانه خود رفتند.

<sup>۵۶</sup>خدا بدی ای را که ابیملک با کشتن هفتاد برادر خود، در حق پدر خود کرده بود، بر او وارد آورد، <sup>۵۷</sup>و تمام شرارت مردمان شکیم را خدا بر سرشان آورد. بدینسان لعنت یوتام پسر یروبعل بر ایشان وارد آمد.

## ۶. تولع

<sup>۱</sup>پس از ابیملک، تولع پسر فوآه<sup>Z</sup> پسر دودو، مردی از یساکار، که در شامیر<sup>a</sup> در کوهستان افراییم ساکن بود، برخاست تا اسرائیل را نجات دهد. <sup>۲</sup>او به مدت بیست و سه سال اسرائیل را داوری کرد. او در گذشت و در شامیر دفن شد.

## ۷. یائیر

<sup>۳</sup>پس از او یائیر<sup>b</sup> جلعادی برخاست. او <sup>۱</sup>توا ۲۱:۲۱-۲۳ به مدت بیست و دو سال اسرائیل را داوری کرد. <sup>۴</sup>او سی پسر داشت که بر سی گُره الاغ سوار می شدند و سی شهر<sup>c</sup> <sup>۱۴:۱۲</sup> داشتند که آنها را تا به امروز «قصبه های یائیر<sup>d</sup>» می نامند، در سرزمین جلعاد<sup>e</sup>. <sup>۵</sup>یائیر در گذشت و در قامون دفن شد.

[شاخه ها را] بر سرداب گذاردند و سرداب را بر سر همه [آنانی که در آنجا بودند] به آتش کشیدند. بدینسان، ایشان نیز مردند، جمیع مردمان مجدل-شکیم، حدود هزار نفر، مرد و زن.

## مرگ ابیملک

<sup>۵۰</sup>ابیملک بسوی تاباص<sup>w</sup> حرکت کرد و آن را به محاصره در آورد و آن را گرفت. <sup>۵۱</sup>در وسط شهر برجی حصاردار بود و همه مردان و همه زنان و همه سروران شهر در آن پناه گرفتند؛ ایشان [دروازه را] به روی خود بستند و بر بام برج برآمدند. <sup>۵۲</sup>ابیملک تا به برج رسید و به آن حمله برد. او تا به ورودی برج پیش رفت تا آن را به آتش بسوزاند، <sup>۵۳</sup>اما زنی سنگ <sup>۲۱:۱۱</sup>سموا<sup>x</sup> آسیابی<sup>x</sup> بر سر ابیملک پرت کرد و جمجمه او را شکست. <sup>۵۴</sup>او شتابان پسری را که <sup>۴:۳۱</sup>سموا<sup>y</sup> سلاح او را حمل می کرد صدا زد و به او گفت: «شمشیرت را بکش و مرا بکش، مبادا در باره من بگویند؛ او به دست یک زن کشته شد!» سپردارش<sup>y</sup> او را سوراخ کرد و او مرد. <sup>۵۵</sup>چون مردان اسرائیل

w نام این شهر امروز توباحص است و در چند کیلومتری شمال شرقی شکیم قرار دارد.

x از کلمه عبری چنین بر می آید که منظور سنگ متحرک آسیابی کوچک و خانگی است.

y تحت اللفظی: «مرد جوانی که سلاحش را حمل می کرد».

Z «تولع» و «فوآه» نامهای طوایفی از قبیله یساکار هستند؛ ر.ک. پید ۱۳:۴۶؛ اعد ۲۶:۲۳؛ ۱-توا ۱:۷.

a محل «شامیر» مشخص نیست. کوه افراییم در اینجا عنوانی است جغرافیایی، ر.ک. یوشع ۲۰:۷. قبیله افراییم نام خود را از منطقه ای اخذ کرده که در آن مستقر شد.

b «یائیر» نام طایفه ای است از قبیله منسی که در سرزمین جلعاد مستقر بود؛ ر.ک. اعد ۳۲:۴۱؛ تث ۳:۱۴؛ ۱-پاد ۴:۱۳.

c متن عبری این کلمه را «کره الاغ» قرائت کرده، اما ترجمه های قدیمی کلمه «شهر» را به کار برده اند که با متن سازگارتر است.

d قصبه ها دلالت دارند بر تجمع خیمه هایی که مردمان نیمه بیابان نشین بر پا می کردند. در خصوص «قصبه های یائیر»، ر.ک. یوشع ۱۳:۳۰ و متونی که در توضیح آیه ۳ ذکر شده. قصبه های یائیر که تعدادشان سی قصبه بود، نیمی از کنفدراسیون

«ارجوب» را تشکیل می دادند که مردمانش احتمالاً غیر اسرائیلی بودند (تث ۱۴:۳).

e این همان «قامن» امروزی است که در نیمه راه مین دریاچه کبیرت و راموت-جلعاد قرار دارد.

## ۸. یفتاح حمله عمونی ها به اسرائیل

بنی اسرائیل بار دیگر شروع کردند به انجام آنچه در نظر یهوه بد است؛ ایشان بعل ها و عشتاروت ها، خدایان آرام، خدایان صیدون، خدایان موآب، خدایان بنی عمون و خدایان فلسطینیان را خدمت کردند؛ ایشان یهوه را رها ساختند و او را خدمت نکردند. <sup>۷</sup> خشم یهوه بر اسرائیل برافروخته شد، و ایشان را به دست فلسطینیان<sup>f</sup> و به دست بنی عمون فروخت. <sup>۸</sup> آنان از آن سال به بعد، به مدت هجده سال<sup>g</sup>، بنی اسرائیل را له کردند و با ایشان بدرفتاری نمودند، با تمام بنی اسرائیل که در آنسوی اردن بودند، در سرزمین اموریان جلعاد. <sup>۹</sup> بنی عمون از اردن عبور کردند تا با یهودا، بنیامین و خاندان افراییم نیز بجنگند، و اسرائیل به پریشانی عظیمی گرفتار آمد.

<sup>۱۰</sup> بنی اسرائیل بسوی یهوه فریاد بر آوردند و گفتند: «ما در حق تو گناه کرده ایم، زیرا خدای خود را رها ساختیم و بعل ها را خدمت کردیم.» <sup>۱۱</sup> یهوه به بنی اسرائیل گفت: «آن هنگام که مصریان، اموریان، بنی عمون، فلسطینیان، <sup>۱۲</sup> صیدونیان، عمالیقیان و مدیانیان<sup>h</sup> بر

۱۱:۲  
۱۲:۷:۳  
۱:۴  
۱:۶  
۱۳:۲

شما ستم می رانند و شما بسوی من فریاد بر آوردید، مگر شما را از دست ایشان نجات ندادم؟ <sup>۱۳</sup> اما شما مرا رها ساختید و خدایان دیگر را خدمت کردید؛ به همین سبب، دیگر شما را نجات نخواهم داد.

<sup>۱۴</sup> بروید و بسوی خدایانی که برگزیده اید <sup>۱۲:۱۱</sup> فریاد بر آورید؛ شما را ایشان نجات دهند، در زمان پریشانی تان! <sup>۱۵</sup> بنی اسرائیل به یهوه گفتند: «ما گناه کرده ایم؛ در هر چیز آن سان که تو را پسند آید با ما رفتار کن؛ فقط لطف بفرما که ما را در این روز رهایی دهی.» <sup>۱۶</sup> ایشان از نزد خود، خدایان بیگانه را برداشتند و یهوه را خدمت کردند. و جان او در برابر رنج اسرائیل بی تاب گردید.<sup>۱</sup>

<sup>۱۷</sup> بنی عمون گردهم آمدند و در جلعاد اردو زدند. بنی اسرائیل جمع شدند و در مصفه اردو زدند. <sup>۱۸</sup> قوم، بزرگان جلعاد<sup>۱</sup>، به یکدیگر گفتند: «چه کسی جنگ بر علیه بنی عمون را بر عهده خواهد گرفت؟ او بزرگ<sup>k</sup> تمامی ساکنان جلعاد خواهد شد.»

**۱۱** یفتاح جلعادی جنگاوری دلیر بود. <sup>۳۲:۱۱</sup> عبرا  
او پسر یک زن روسپی بود، و جلعاد<sup>۱</sup> یفتاح را تولید نموده بود. <sup>۲</sup> اما زن

f این اشاره نابه جا است، زیرا در دنباله متن، دیگر اشاره ای به فلسطینیان نشده است.

g متن مبهم است. یکی از این دو اشاره تاریخی ثانوی است، یا در جای مناسب خود قرار ندارد.

h متن عبری این کلمه را «عمون» قرائت کرده که نام شهری است. با استفاده از حروف صداداری اندکی متفاوت، می توان نام قومی را یافت (ر.ک. ۲-توا ۲۶:۷) که در جنوب، بین ادمیان و فلسطینیان زندگی می کردند. ترجمه های یونانی یا «کنعان» قرائت کرده اند، یا «مدیان».

i تحت اللفظی: «و جان او در برابر رنج اسرائیل کوتاه شد».

j این تصریح مطلقاً با آنچه که در پی می آید سازگار نیست (ر.ک. ۱۱:۱۱). این ممکن است توضیحی متأخر باشد.

k این اصطلاح معنایی نظامی دارد (ر.ک. ۸:۱۱، ۹، ۱۱). نیز ر.ک. ۱-سمو ۱۷:۱۵ و ۲-سمو ۸:۲۳، ۱۳، ۱۸.

l «جلعاد» اغلب اوقات نام یک منطقه است، اما در داور ۱۷:۵ قطعاً به یک قبیله اشاره دارد. این امر در اینجا نیز صدق می کند زیرا یفتاح کسی تلقی شده که از نیای تمامی ساکنان جلعاد به دنیا آمده است.

بزرگ ما خواهی شد، بزرگ تمامی ساکنان جلعاد.<sup>۹</sup> یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «اگر مرا برای جنگ با بنی عمّون باز می گردانید و اگر یهوه ایشان را به دست من بسپارد، من بزرگ شما خواهم شد.»<sup>۱۰</sup> مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «یهوه میان ما شاهد<sup>۹</sup> باشد اگر مطابق سخن تو عمل نکنیم!»<sup>۱۱</sup> یفتاح با مشایخ جلعاد رفت؛ قوم او را بزرگ و سردار خود ساختند، و یفتاح تمامی این سخنان را در مصفّه، در حضور یهوه باز گفت.<sup>۱۲</sup>

### مذاکره با عمّونیان

<sup>۱۲</sup> یفتاح قاصدانی را نزد پادشاه بنی عمّون فرستاد تا بگوید: «از من چه می خواهی که بر علیه من آمده ای<sup>۱۳</sup> تا با سرزمین من بجنگی؟»<sup>۱۳</sup> پادشاه بنی عمّون به قاصدان یفتاح گفت: «از این رو که تث ۱۷:۲۳-۲۴ اسرائیل، هنگامی که از مصر بر می آمد، سرزمین مرا به تصرف در آورد، از ارنون تا یبوق و اردن. و اکنون آن را به میل خود به

جلعاد برای او پسرانی زایید، و پسران این زن چون بزرگ شدند، یفتاح را بیرون راندند؛ ایشان به او گفتند: «تو در خانه پید ۲۱:۱۰ پدر ما میراث نخواهی برد، زیرا پسرزنی دیگر هستی.»<sup>۱۴</sup> یفتاح از مقابل برادرانش گریخت و در سرزمین طوب<sup>m</sup> ساکن شد. مردمان بی ارزش گرد او جمع شدند، و به همراه او به تاخت و تاز پرداختند.<sup>n</sup>

<sup>۱۴</sup> باری، مدتی پس از آن، بنی عمّون<sup>o</sup> با اسرائیل جنگ کردند.<sup>۱۵</sup> پس چون بنی عمّون با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد به جستجوی یفتاح در سرزمین طوب برآمدند.<sup>۱۶</sup> ایشان به یفتاح گفتند: «بیا؛ تو سردار<sup>p</sup> ما خواهی شد، و ما با بنی عمّون خواهیم جنگید.»<sup>۱۷</sup> یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «مگر شما نبودید که به من کینه ورزیدید و مرا از خانه پدرم راندید؟ پس چرا بسوی من آمده اید، حال که در پریشانی هستید؟»<sup>۱۸</sup> مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «بسیار خوب! اکنون بسوی تو باز گشته ایم؛ با ما بیا؛ تو با بنی عمّون خواهی جنگید و

m این مکان امروز «الطیبه» نامیده می شود و در منتهای الیه شمالی جلعاد واقع است (ر.ک. ۲- سمو ۱۰:۶، ۸).  
n تحت اللفظی: «بیرون رفتند». این کلمه، در معنای مطلق آن، مربوط به واژگان فنی جنگ می باشد، اما در اینجا منظور لشکری منظم نیست. می توان مفهوم «غارت کردن» را از این اصطلاح برداشت کرد.

o عمّونیان در شرق قلمرویی که به دست قبایل اسرائیل اشغال شده بود، در شرق رود اردن ساکن بودند و پایتختشان شهر ربّه بود، همان عمّان امروزی. ایشان جزو دشمنانی بودند که خدا بر علیه اسرائیل بر می انگیزد (داور ۷:۶-۱۰).

p در عبری، این اصطلاحی است فنی برای اشاره به فرمانده نظامی. ر.ک. آیه ۱۱، یوشع ۲۴:۱۰؛ دان ۱۱:۱۸.  
q تحت اللفظی: «گوش کننده». خدا سخنان عهد را می شنود و چنانچه یکی از طرفین به تعهد خود وفا نکند، مداخلت خواهد کرد.

r توافقی که میان یفتاح و مشایخ جلعاد منعقد شد، به شکلی رسمی در پرستشگاه مورد تأیید قرار گرفت. خدا آن کسی است که بر وفاداری طرفین توافق دیدبانی می کند. در واقع، مصفّه به معنی برج دیدبانی است (ر.ک. پید ۳۱:۴۹) و این اسم عام اغلب به شکل «مصفّه جلعاد» تصریح شده است (۲۹:۱۱).

s این اصطلاحی است سامی به معنی اختلاف نظر میان دو شخص، و حتی نوعی خصومت میان آنان (ر.ک. ۲- سمو ۱۶:۱۰؛ ۲۳:۱۹؛ ۱- پاد ۱۷:۱۸؛ ۲- توا ۳۵:۲۱). این نخستین باری است که در عهدعتیق به پادشاهی از عمّونیان اشاره می شود؛ اما یفتاح طوری با این پادشاه سخن می گوید که گویی پادشاه موآب باشد، و مضمون متن نیز چنین برداشتی را به دست می دهد (ر.ک. توضیح آیه ۲۴).

جنگیدند.<sup>۲۱</sup> یهوه، خدای اسرائیل، سیحون و تمامی سپاهیانش را به دستان اسرائیل سپرد تا ایشان را شکست دهند؛ و اسرائیل تمام سرزمین اموریان را که در این دیار ساکن بودند، اشغال کرد.<sup>۲۲</sup> ایشان تمام قلمرو اموریان را از ارنون تا یبوق، و از بیابان تا اردن، اشغال کردند.<sup>۲۳</sup> و اکنون که یهوه، خدای اسرائیل، اموریان را در مقابل قومش اسرائیل خلع ید کرده، آیا تو می خواهی وی را خلع ید کنی؟<sup>۲۴</sup> مگر آنچه را که کموش<sup>w</sup>، خدایت، به مالکیت تو بخشیده، مالکش نیستی؟ به همان سان، هر آنچه را که یهوه، خدای ما، از آنانی که در برابر ما مالکش بودند برداشته، ما مالک آن می باشیم.<sup>۲۵</sup> آیا تو از بلاق<sup>x</sup> پسر صفور، پادشاه موآب، برتری؟ آیا او جرأت کرد با اسرائیل منازعه کند؟ آیا جرأت کرد بر علیه او بجنگد؟<sup>۲۶</sup> سیصد سال است<sup>z</sup> که اسرائیل در حشبون و در «دخترانش»<sup>y</sup>، در یعزیر و «دخترانش»، و نیز در تمامی شهرهایی که بر کناره های اردن هستند، مستقر شده است؛ چرا آنها را در آن زمان باز نستاندید؟<sup>۲۷</sup> این من نیستم که در حق تو گناه کرده ام، بلکه این تو هستی که با جنگیدن با من، در حق من بدی می کنی. باشد که یهوه، آن داور، امروز میان

من باز ده.»<sup>۱۴</sup> یفتاح باز قاصدانی دیگر نزد پادشاه بنی عمّون فرستاد،<sup>۱۵</sup> و به او گفت: «یفتاح چنین سخن می گوید: اسرائیل نه سرزمین موآب را تصرف کرده و نه سرزمین بنی عمّون را.<sup>۱۶</sup> اسرائیل وقتی از مصر بر می آمد، به واقع در بیابان حرکت کرد تا دریای نینزارها، و به قادش رسید.<sup>۱۷</sup> اسرائیل قاصدانی نزد پادشاه ادوم فرستاد تا بگوید: خواهش می کنم مرا اجازت ده تا از سرزمین تو بگذرم؛ اما پادشاه ادوم نخواست چیزی بشنود. او قاصدانی نیز نزد پادشاه موآب فرستاد که او رد کرد؛ و اسرائیل در قادش ماند. <sup>۱۸</sup> آنگاه راه بیابان را در پیش گرفت و سرزمین ادوم و سرزمین موآب را دور زد و به مشرق سرزمین موآب رسید. ایشان در آنسوی ارنون اردو زدند، و وارد قلمرو موآب نشدند، زیرا ارنون سرحد موآب است.<sup>۱۹</sup> اسرائیل قاصدانی نزد سیحون، پادشاه اموریان، پادشاه حشبون، فرستاد و اسرائیل به او گفت: خواهش می کنم ما را اجازت ده تا از سرزمین تو عبور کنیم، تا به مکانی که به آن می روم.<sup>۲۰</sup> اما سیحون امتناع کرد که اجازه دهد اسرائیل از قلمرو او بگذرد؛ سیحون همه سپاهیان<sup>v</sup>ش را گرد آورد و در یاهص اردو زدند و با اسرائیل

تث ۲۶:۳۷-۲۶

t استقرار در قادش و امتناع ورزی پادشاه ادوم به گونه ای مبسوط در اعد ۲۰:۱، ۱۴-۲۱ شرح داده شده است.

u یعنی «تا مقصدم». تمام این بخش مستقیماً از اعد ۲۱:۲۱-۲۶ اخذ شده است.

v ر.ک. اعد ۲۱:۲۳.

w «کموش» در واقع خدای موآب است (ر.ک. اعد ۲۹:۲۱). بدینسان، موجودیت خدایان ملت ها و نیز قدرتشان مورد تصدیق قرار می گیرد.

x در مورد «بلاق»، ر.ک. اعد ۲۲:۲-۲۱.

y ر.ک. یوشع ۱۳:۲۵-۲۶.

z چنین توضیح تاریخی ای بعدها به روایت اضافه شده و مشکل بتوان از آن استفاده کرد.



بنی عمّون در برابر بنی اسرائیل پست شدند.

چون<sup>۳۴</sup> یفتاح به خانه خود رسید، در مصفه، اینک دخترش با طبل و رقص<sup>c</sup> به ملاقات او بیرون آمد. او یگانه فرزند او بود: به غیر از او، وی نه پسری داشت و نه دختری.<sup>۳۵</sup> پس چون او را دید، جامه های خود را پاره کرد<sup>d</sup> و گفت: «آه، دخترم، چه سان مرا درمانده ساختی<sup>e</sup>! این تو هستی که بر من مصیبت وارد می سازی! اما من دهان خود را برای یهوه گشودم<sup>f</sup>: نمی توانم سخن خود را پس بگیرم.»<sup>۳۶</sup> او وی را گفت: «پدرم، تو دهان خود را برای یهوه گشودی؛ با من آن سان عمل کن که از دهانت بیرون آمده، پس از آنکه یهوه انتقام تو را از دشمنانت، بنی عمّون، فراهم ساخته است.»<sup>۳۷</sup> سپس به پدر خود گفت: «بادا که این به من عطا شود! مرا مهلتی دوماهه واگذار نما تا بروم و بر کوهستانها بگردم و بر بکارت<sup>g</sup> خود بگیرم، من و یارانم.»

اعد ۳۰:۳-  
جا ۵:۵-۳

اسرائیل و بنی عمّون داوری کند!<sup>۲۸</sup> اما پادشاه بنی عمّون به سخنانی که یفتاح به او خطاب کرده بود، گوش فرا نداد.

### نذر یفتاح

۱۰:۳ روح یهوه بر یفتاح آمد و او جلعاد و منسی را پیمود، از مصفه جلعاد عبور کرد، از مصفه جلعاد نزد بنی عمّون عبور کرد.<sup>۳۰</sup> یفتاح نذری<sup>a</sup> برای یهوه کرد؛ گفت: «چنانچه لطف بفرمایی که بنی عمّون را به دستان من بسپاری،<sup>۳۱</sup> آن کس که از در خانه من به ملاقات من بیرون آید، آن هنگام که در آرامش از نزد بنی عمّون باز می گردم، آن شخص از آن یهوه خواهد بود، و من او را همچون قربانی سوختنی تقدیم خواهم کرد.»<sup>۳۲</sup> یفتاح نزد بنی عمّون عبور کرد تا با ایشان بجنگد، و یهوه ایشان را به دستان او سپرد.<sup>۳۳</sup> او ایشان را از عروعر تا به حوالی<sup>b</sup> منییت شکست داد - بیست شهر - و تا به آبیل - کرامیم: شکستی عظیم!

۱ سمو ۱۴:۲۴-۲۵

۲۷:۳ با ۲  
۲۲:۱-۱۹:۱  
میک ۶:۷

a یفتاح با نذری که کرد، به خدا قول داد که چنانچه بر عمّونیان پیروز شود، شخصی را برای او قربانی کند. وقتی نذری را ادا می کردند، نمی توانستند آن را پس بگیرند؛ یفتاح نیز علی رغم شرایط، فکر می کرد نمی تواند از آن شانه خالی کند. اما راوی چیزی در باره جنبه اخلاقی این نذر بیان نمی کند، حال آنکه قربانی کردن انسان در اسرائیل ممنوع بود. شدت و حدت نذر که در اینجا تخطی ناپذیر به نظر می رسد، در اثر زمان کاهش می یابد (ر.ک. لاو ۲۷:۱-۲۵). قربانی کردن انسان رسمی مذهبی بود که از دیرباز نزد سامیان، و نیز نزد هندو-اروپاییان مرسوم بود. اسرائیلیان از آن مستثنی نبودند (پید ۲۲:۱-۱۹:۲-۲ پاد ۳:۱۶؛ ۱۷:۱۷؛ میک ۶:۷)، و نه همسایگان شان (۱-پاد ۱۶:۳۴؛ ۲-پاد ۳:۲۷). انبیا با این رسم به مبارزه برخاستند (ار ۳۱:۷؛ ۱۹:۵؛ حزق ۱۶:۲۰-۲۱؛ ۲۳:۳۹) و شریعت نیز آن را منع کرد (تث ۱۲:۳۱؛ لاو ۱۸:۲۱؛ ۲۰:۵-۲).

b تحت اللفظی: «تا رسیدنت به...»

c همین اصطلاح در خروج ۲۰:۱۵ به کار رفته است. این باز نمودهای شادمانی، پس از کسب پیروزی، امری طبیعی بود (ر.ک. ۱- سمو ۱۸:۶).

d این نشانه سوگواری است (ر.ک. توضیح یوشع ۶:۷).

e تحت اللفظی: «تو مرا به زانو می افکنی.»

f تحت اللفظی: «دهان خود را کاملاً باز کردم» (ر.ک. آیه ۳۶ و ایوب ۱۶:۳۵). شاید منظور این باشد: «گزاره گویی کردم».

g در آن روزگار، برای یک زن کسر شأن بود که ازدواج نکند، و خصوصاً فرزندی به دنیا نیاورد. برخورداری از نسل، برکتی الهی تلقی می شد.

انداختم<sup>k</sup> و بر علیه بنی عمّون حرکت کردم، و یهوه ایشان را به میان دستان من سپرد. پس چرا امروز بر علیه من بر آمده اید تا با من بجنگید؟»

<sup>۴</sup> یفتاح تمامی مردان جلعاد را گرد آورد و با افراییم جنگید. مردان جلعاد افراییم را شکست دادند، زیرا ایشان می گفتند: «شما ای جلعادیان، در میان منسی، فراریان جنگی افراییم هستید<sup>۱</sup>». <sup>۵</sup> جلعاد گذارهای اردن را بر علیه افراییم اشغال کرد. پس چون یکی از رهایی یافتگان افراییم می گفت: «بگذار عبور کنم»، مردان جلعاد به او می گفتند: «آیا از افراییم هستی؟» اگر می گفت: «نه»، <sup>۶</sup> به او می گفتند: «بسیار خوب! بگو شیبول<sup>m</sup>». او می گفت: «شیبول<sup>m</sup>»، زیرا قادر نبود درست سخن بگوید. او را می گرفتند و در نزدیکی گذارهای اردن گلو می بریدند. در این زمان، چهل و دو هزار مرد از افراییم افتادند.

<sup>۷</sup> یفتاح به مدت شش سال اسرائیل را داوری کرد؛ سپس یفتاح جلعادی در گذشت و در شهر خود در جلعاد<sup>n</sup> دفن شد.

<sup>۳۸</sup> او گفت: «برو»، و وی را گذارد تا برای دو ماه برود. وی رفت، وی و یارانش، و بر کوهستانها بر بکارت خود گریست. <sup>۳۹</sup> پس از دو ماه، بسوی پدر خود باز گشت، و او نذری را که کرده بود، در حق وی به عمل آورد. وی مردی را نشناخته بود! و این قاعده ای در اسرائیل شد: <sup>۴۰</sup> سال به سال، دختران اسرائیل می روند و برای دختر یفتاح جلعادی سوگواری می کنند<sup>h</sup>، چهار روز در سال.

### مشاجره با افراییمیان

**۱۲** <sup>۱</sup> مردان افراییمی<sup>۱</sup> گرد آمدند و [از اردن] به سمت صفون<sup>۱</sup> عبور کردند و به یفتاح گفتند: «چرا عبور کردی تا با بنی عمّون بجنگی، بدون اینکه ما را احضار کنی تا با تو برویم؟ ما خانه ات را به آتش خواهیم سوزاند، و تو را با آن.» <sup>۲</sup> یفتاح به ایشان گفت: «من منازعه ای عظیم داشتم، من و قومم، و بنی عمّون به سختی با من بدرفتاری کردند؛ من شما را فرا خواندم، اما شما مرا از دست ایشان نجات ندادید. <sup>۳</sup> چون دیدم که کسی مرا نجات نمی دهد، زندگی خود را به خطر

**h** همین اصطلاح در ۵:۱۱ به کار رفته است. اما ترجمه های قدیمی فعل «سوگواری کردن» را به کار برده اند.  
**i** پیروزی یفتاح حساسیت افراییمیان را بر می انگیزد، قبیله ای نیرومند که می خواهد برتری خود را بر قبیله های دیگر حفظ کند (ر.ک. ۸:۱-۳).

**j** بر اساس یوشع ۱۳:۲۷، این شهری است متعلق به جاد که در شمال سوکوت، در نزدیکی مصب بیوق، واقع می باشد.

**k** تحت اللفظی: «جان خود را در دست خود گرفتم».

**l** این عبارت حالتی معماگونه دارد. ظاهراً افراییمیان قبیله یفتاح را سرزنش می کنند که چرا خودمختار شده است، حال آنکه قبلاً به خاندان یوسف، خصوصاً به قبیله منسی وابسته بود (ر.ک. اعد ۲۶:۲۹).

**m** تفاوت در تلفظ این کلمه که به معنی خوشه گندم است، بیانگر تفاوت هایی است که در گویشهای موجود در میان قبایل وجود داشته است.

**n** متن عبری چنین قرائت کرده است: «در شهرهای جلعاد». ترجمه ما مبتنی است بر متن یونانی و ترجمه های قدیمی.

## ۹. ابصان

<sup>۸</sup>پس از او، ابصان از بیت لحم<sup>۹</sup> اسرائیل را داوری کرد. <sup>۹</sup>او سی پسر و سی دختر داشت. او دختران خود را به خارج به زنی داد. <sup>۱۰</sup>و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد. او به مدت هفت سال اسرائیل را داوری کرد. <sup>۱۱</sup>ابصان درگذشت، و در بیت لحم دفن شد.

## ۱۰. ایلون

<sup>۱۱</sup>پس از او، ایلون زبولونی اسرائیل را داوری کرد. او به مدت ده سال اسرائیل را داوری کرد. <sup>۱۲</sup>ایلون زبولونی درگذشت و در ایلون<sup>۹</sup>، در سرزمین زبولون دفن شد.

## ۱۱. عبُدون

<sup>۱۳</sup>پس از او، عبُدون، پسر هیلل<sup>r</sup> فرعون<sup>s</sup> اسرائیل را داوری کرد. <sup>۱۴</sup>او چهل پسر و سی نوه داشت که بر هفتاد کره الاغ<sup>t</sup> سوار می شدند. او به مدت هشت

سال اسرائیل را داوری کرد. <sup>۱۵</sup>عبدون پسر هیلل فرعون<sup>s</sup> درگذشت و در فرعون، در کوهستان افرایم، در سرزمین شعلیم<sup>u</sup> دفن شد.

## ۱۲. شمشون

### اعلام ولادت شمشون

<sup>۱۳</sup>بنی اسرائیل بار دیگر شروع

کردند به انجام آنچه که در نظر <sup>۱۷:۲</sup>؛ <sup>۱۲:۷:۳</sup>؛ <sup>۱:۴</sup>؛ <sup>۱:۶</sup>؛ <sup>۶:۱۰</sup> یهوه بد است، و یهوه ایشان را به مدت چهل سال به دستان فلسطینیان سپرد.

<sup>۱۴</sup>و مردی بود از صرعه<sup>w</sup>، از طایفه

دانی ها که مانوح نام داشت. زن او نازا بود و فرزندی نداشت. <sup>۱۵</sup>فرشته یهوه بر زن ظاهر شد و به او گفت: «اینک تو نازا

هستی و فرزندی نداری؛ بسیار خوب! تو

باردار شده، فرزندی خواهی زاید. <sup>۱۶</sup>اما از

این پس، بسیار مراقب باش! نه شراب

بنوش و نه مسکری، و چیزی ناپاک مخور؛

<sup>۱۷</sup>زیرا اینک باردار شده، پسری خواهی

O منظور بیت لحم در زبولون است (ر. ک. یوشع ۱۹:۱۵)، واقع در شمال غربی ناصره.

P سیاست وصلت با افراد بیرون از قبیله به گسترش نفوذ داور کمک می کرد. در ضمن، توضیحاتی که در باره داوران کوچک داده شده، اغلب بر تعداد زیاد فرزندان تأکید می گذارد (۴:۱۰؛ ۱۴:۱۲).

Q «ایلون» در آن واحد، هم نام شهری است و هم نام طایفه ای در زبولون (پید ۴۶:۱۴؛ اعد ۲۶:۲۶).

R در ترجمه یونانی، این نام به شکل «سَلَم» قرائت شده است.

S همان «فرعته» امروزی است که در جنوب غربی نابلس واقع می باشد (ر. ک. ۱- مک ۹:۵۰).

T ر. ک. ۴:۱۰. بر اساس ۱۰:۵، کره الاغ گویا مرکب بزرگان بوده است.

U متن عبری چنین قرائت کرده است: «در سرزمین افرایم، در کوهستان عمالیقین». ترجمه ما مبتنی است بر چند نسخه خطی یونانی (ر. ک. ۱- سمو ۹:۴).

V فصل های ۱۳-۱۶ کتاب داوران بازگوکننده ماجراهای شمشون است: در این بخش، نیروی این مرد در نقطه مقابل ناتوانی اش در برابر زنان ظاهر می گردد. همه این روایات داستانهای مردم پسندی هستند که آکنده از طنز و هجو دشمن فلسطینی می باشند. جنبه مذهبی روایات نیز بسیار چشمگیر است، زیرا نیروی شمشون ناشی از خدا است: حتی ولادت او نیز عطیه ای الهی است.

W این محل که طبق یوشع ۱۹:۴۱ به دان نسبت داده شده، پس از مهاجرات دانی ها بسوی شمال (داور ۱۷-۱۸)، جزو قلمرو قبیله یهودا به شمار خواهد آمد (یوشع ۱۵:۳۳).

«اینک مردی که آن روز بسوی من آمد، بر من ظاهر شده است.»<sup>۱۱</sup> مانوح حرکت کرد و در پی زن خود رفت و بسوی آن مرد آمد و به او گفت: «آیا تو آن مردی هستی که با این زن سخن گفته است؟» گفت: «منم.»<sup>۱۲</sup> مانوح گفت: «هنگامی که سخت واقع شود، قاعده این پسر چه خواهد بود و چه باید بکنند؟»<sup>۱۳</sup> فرشته یهوه به مانوح گفت: «خود را از هر آنچه که به این زن گفتم نگاه دارد.»<sup>۱۴</sup> از هر آنچه که از تاک شراب می‌آید نخورد، شراب یا مسکرات ننوشد، و چیزی نپاک نخورد؛ هر آنچه را که به این زن امر کردم رعایت کند.»<sup>۱۵</sup> مانوح به فرشته یهوه گفت: «اجازه بده که تو را نگاه داریم و برایت بزغاله‌ای آماده سازیم<sup>a</sup>.»<sup>۱۶</sup> زیرا مانوح نمی‌دانست که او فرشته یهوه می‌باشد.<sup>b</sup> <sup>۱۶</sup> الف فرشته یهوه به مانوح گفت: «حتی چنانچه مرا نگاه داری، از خوراکیهای تو نخواهم خورد؛ اما چنانچه قربانی سوختنی‌ای به‌جا می‌آوری، آن را به یهوه تقدیم کن.»<sup>۱۷</sup> مانوح به فرشته یهوه گفت: «نامت چیست؟ چون سخت واقع

خروج ۳: ۱۳-۱۵؛  
مکا ۱۳: ۱۶

زایید. تیغ بر سر او نخواهد گذشت<sup>x</sup>؛ زیرا آن پسر از بطن [مادر] نذیره خدا لا خواهد بود، و هم او است که شروع خواهد کرد به نجات دادن اسرائیل از دست فلسطینیان. <sup>۶</sup> آن زن رفت و به شوهر خود گفت: «یک مرد خدا بسوی من آمد؛ جلوه یک فرشته خدا را داشت، بسیار هراس انگیز. از او نپرسیدم که از کجا است، و او از نام خود مرا آگاه نساخت.»<sup>۷</sup> به من گفت: اینک باردار شده، پسری خواهی زایید. اما از این پس، نه شراب بنوش و نه مسکری، و چیزی نپاک مخور؛ زیرا آن پسر از بطن [مادر] تا روز مرگش، نذیره خدا خواهد بود.»

<sup>۸</sup> مانوح از یهوه استدعا کرده، گفت: «خداوندم، لطف بفرما تا آن مرد خدا که فرستادی، باز بسوی ما بیاید و ما را آموزش دهد که با پسری که زاده خواهد شد چه باید بکنیم.»<sup>۹</sup> خدا صدای مانوح را شنید، و فرشته خدا بار دیگر بسوی زن آمد، در آن حال که او در صحرا نشسته بود و شوهرش، مانوح، با او نبود.<sup>۱۰</sup> آن زن شتابان دوید تا شوهر خود را اطلاع دهد؛ به وی گفت:

x این دستورالعمل باید در خصوص شخص نذیره به‌جا آورده شود، یعنی کسی که به‌طور خاص برای خدا تقدیس شده است (در خصوص موضوع نذیره، ر.ک. اعد ۱: ۶-۸). در اینجا، ممنوعیت متعلق به نذیره در خصوص پرهیز از نوشیدن مسکرات، به مادر نیز تعلق می‌یابد، احتمالاً به این منظور که نشان دهد که کودک از بطن مادر، تقدیس شده می‌باشد.  
y تقدیس شمشون مرتبط است با یک رسالت، رسالت پس راندن فلسطینیان؛ اما روایات بیانگر این است که هدف این رسالت، بیشتر ضرباتی است که به دست تنها یک شخص نیرومند و زیرک بر آنان وارد می‌آید، تا رهایی واقعی یک قبیله از یوغ فلسطینیان. در معنایی دقیق، شمشون نه داور است و نه حتی یک رهایی‌دهنده.  
z در اینجا دستورهایی که قبلاً به زن داده شده بود (آیه ۴)، تکرار می‌شود، اما با تأکیدی بیشتر در مورد هر آنچه از تاک به دست می‌آید (ر.ک. اعد ۴: ۶).  
a خوراکی که مانوح می‌خواهد تقدیم کند، یادآور خوراک جدعون است (۶: ۱۹-۲۲)؛ در اینجا، مانند آن ماجرا، این خوراک تبدیل به قربانی می‌شود.  
b این توضیح که در اصل در انتهای آیه آمده بوده و ما آن را جابه‌جا کرده‌ایم، این گفتگوی غریب را روشن می‌سازد. مانوح هویت ملاقات‌کننده را نمی‌داند، اما می‌کوشد آن را کشف کند.

همه این چیزها را به ما نشان نمی داد، و هم اکنون همان چیزها را به ما نمی شنواید.»

۲۴ آن زن پسری زایید و او را شمشون<sup>۱</sup> عبر ۱۱:۳۲ نام نهاد. پسر بزرگ شد و یهوه او را برکت داد. ۲۵ روح یهوه شروع کرد به حرکت دادن او در محنه-دان<sup>۲</sup>، بین صرعه و اشتاؤل. یوشع ۱۹:۴۱؛ ۱۲:۱۸

### ازدواج شمشون

۱۴ شمشون به تمنه<sup>k</sup> فرود آمد و در تمنه زنی را از میان دختران

فلسطینیان ملاحظه کرد. ۲ او برآمد و پدر و مادر<sup>۱</sup> خود را از آن آگاه ساخت و گفت: «زنی را در تمنه، از میان دختران

فلسطینیان ملاحظه کرده ام: پس او را برای من به زنی بگیرد.» ۳ پدرش به او گفت، و نیز مادرش: «مگر در میان دختران

برادرانت و در تمام قوم<sup>m</sup>، زنی نیست که بروی از نزد فلسطینیان، این

شود، می خواهیم تو را تکریم کنیم.» ۱۸ فرشته یهوه به او گفت: «چرا نام مرا می پرسی، حال آنکه آن اسرارآمیز است؟» ۱۹ مانوح بزغاله و هدیه آردی<sup>d</sup> را گرفت، و قربانی سوختنی را بر صخره<sup>e</sup>، به یهوه «که به گونه ای اسرارآمیز عمل می کند<sup>f</sup>» تقدیم داشت. مانوح و زنش می نگریستند<sup>g</sup>. ۲۰ باری، چون شعله از روی قربانگاه بسوی آسمان بلند شد، فرشته یهوه در شعله قربانگاه بالا رفت، در مقابل چشمان مانوح و زنش، و ایشان روی بر زمین افتادند. ۲۱ و از آن پس، فرشته یهوه دیگر به مانوح پدیدار نگشت، و نه به زنش. آنگاه مانوح دانست که او فرشته یهوه بود، ۲۲ و مانوح به زن خود گفت: «به یقین خواهیم مرد، چرا که خدا را دیدیم<sup>h</sup>.» ۲۳ زنش به او گفت: «اگر یهوه می خواست ما را بمیراند، قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما نمی پذیرفت، و

پید ۳۲:۳۱؛  
خروج ۳۳:۲۰؛  
تث ۲۴:۲۶-۲۵

c فرشته از ذکر نام خود سر باز می زند. پاسخی برای این سؤال وجود ندارد (ر. ک. پید ۳۲:۳۰). این نام اسرارآمیز است، خصوصیتی که یادآور عنوان «مشاور-شگفت انگیز» است که به مسیح موعود داده شده است (اشعیا ۹:۵).

d ر. ک. ۶:۱۹-۲۱.

e این صخره که می بایست معروف بوده باشد، همچون قربانگاه مورد استفاده بوده است، مانند ماجرای جدعون (۶:۲۰).

f این عبارت که مرتبط است با آیه ۱۸، ممکن است نام قربانگاه بوده باشد، همان گونه که قربانگاه جدعون «یهوه-آرامش» نامیده می شد (۶:۲۴).

g این تصریح باید بعدها اضافه شده باشد، زیرا همین اصطلاح در قسمت دوم آیه ۲۰ به کار رفته است.

h دیدن خدا، مطابق احساس مذهبی آن روزگار، مترادف بود با قرار گرفتن در معرض مرگ (ر. ک. ۶:۲۲-۲۳).

i «شمشون» اسم خاص است و از کلمه ای عبری به معنی «خورشید» مشتق شده است. شهر بیت-شمش، یعنی «خانه خورشید»، فاصله چندانی از صرعه ندارد و می توان تصور کرد که نام شمشون در آن منطقه کاملاً متداول بوده است.

j معنی این نام، «اردوگاه دان» می باشد و ممکن است مربوط باشد به دوره ای که دان هنوز مکان ثابتی نداشت (ر. ک. ۱۸:۱).

k همان «خبریت تمنه» امروزی، در نزدیکی بیت-شمش. «تمنه» که شهری بود متعلق به قبیله دان (یوشع ۱۹:۴۳)، در نزدیکی قلمرو یهودا (یوشع ۱۵:۱۰)، می بایست در روزگار شمشون در دست فلسطینیان بوده باشد.

l اشاره به پدر و مادر شمشون در آیات ۲، a۳، ۴ باعث تعجب است و ممکن است تحت تأثیر فصل ۱۳ اضافه شده باشد. در آیه b۳، شمشون فقط پدر خود را مخاطب قرار می دهد (ر. ک. توضیح بعدی).

m متن عبری قرائت کرده: «قوم». اگر فرض را بر این بگیریم که فقط پدر شمشون سخن می گوید (ر. ک. توضیح قبلی)، این قرائت مناسب به نظر می رسد. ترجمه ما مبتنی است بر ترجمه های قدیمی.

ایشان از آن خوردند؛ اما برای ایشان بازگو نکرد که عسل را از تن شیر برکنده بود.<sup>۱۰</sup> او نزد آن زن فرود آمد؛<sup>۹</sup> و در آنجا برای شمشون ضیافتی هفت روزه بر پا کردند، زیرا مردان جوان چنین می کنند.<sup>۱۱</sup> اما از آنجا که از او می ترسیدند، سی تن رفیق<sup>۱۲</sup> برداشتند تا با او بمانند.

### طرح معمایی برای فلسطینیان

<sup>۱۳</sup> شمشون به ایشان گفت: «بگذارید معمایی برای شما بیان کنم. چنانچه بتوانید در طول این هفت روز ضیافت، آن را برای من شرح دهید، سی جامه کتان و سی دست رخت به شما خواهیم داد؛<sup>۱۳</sup> اما اگر نتوانید آن را برایم شرح دهید، سی جامه کتان و سی دست رخت را شما به من خواهید داد.» ایشان به او گفتند: «معما را طرح کن تا آن را بشنویم.»<sup>۱۴</sup> ایشان را گفت:

«از آن کس که می خورد، آن بیرون آمده که خورده می شود،  
و از قدرتمند، شیرینی بیرون آمده است»

۱:۱۰:۱-۲:  
حزق ۱۷:۲

نامختونان<sup>n</sup>، زن بگیری؟» شمشون به پدرش گفت: «او را برای من بگیر، زیرا هم او است که مرا پسند آمده است.»<sup>۴</sup> پدر و مادرش نمی دانستند که این از یهوه می آید که در جستجوی فرصتی بود برای منازعه ای که از فلسطینیان بیاید؛ زیرا در این زمان، فلسطینیان بر اسرائیل سلطه می راندند.

<sup>۵</sup> شمشون به تمنه فرود آمد.<sup>۵</sup> چون به تاکستانهای تمنه رسید، اینک شیر جوانی، غران، به ملاقات او [آمد].<sup>۶</sup> آنگاه روح یهوه<sup>p</sup> بر او فرو ریخت، و شمشون بی آنکه چیزی در دست داشته باشد، [شیر را] پاره کرد، آن سان که بزغاله را پاره می کنند؛ اما آنچه را که کرده بود، نه به پدر خود بازگو کرد، و نه به مادر خود.<sup>۷</sup> شمشون فرود آمد، و با آن زن سخن گفت، و آن زن او را پسند آمد.

۱سمو ۱۷:۳۴-۳۷  
۲سمو ۲۰:۲۳

<sup>۸</sup> مدتی پس از آن، او باز آمد. او دوری زد تا لاشه شیر را ببیند، و اینک در تن شیر دسته ای زنبور و عسل بود.<sup>۹</sup> آن را بردستان خود بر کند و در راه، از آن خورد. چون نزد پدر و مادر خود رسید، از آن به ایشان داد و

n در عهدعتیق، این لقب فلسطینیان بود (ر.ک. ۱۸:۱۵؛ ۱-سمو ۱۴:۶؛ ۱۷:۲۶؛ ۳۶؛ ۴:۳۱؛ ۲-سمو ۱:۲۰؛ ۱-توا ۱۰:۴)، زیرا رسم ختنه نه تنها در میان اسرائیلیان، بلکه نزد اقوام مجاور نیز متداول بود، جز نزد فلسطینیان.  
o متن عبری چنین قرائت می کند: «شمشون با پدر و مادر خود به تمنه فرود آمد». اشاره به پدر و مادر شمشون باید اضافه ای متأخر باشد بر اساس مضمون پیشین متن، اما با آیه ۶ در تناقض است.  
p «روح» خدا (ر.ک. ۱۳:۲۵؛ ۱۴:۱۹؛ ۱۵:۱۴) که شمشون را پوشانید، عامل اصلی قدرت او بود. شمشون در پایان زندگی خود تصدیق کرد که منشأ قدرت او خدا می باشد (۲۸:۱۶).  
q متن عبری چنین قرائت می کند: «پس پدرش نزد آن زن فرود آمد و شمشون ضیافتی در آنجا بر پا کرد...». ما کلمه «پدرش» را حذف کرده ایم چرا که با متن سازگار نیست. در ضمن، فاعل فعل «بر پا کردن ضیافت» را نیز بر اساس ترجمه هفتادتنان اصلاح کرده ایم.  
r ازدواج شمشون از آن نوعی بود که در آن، زن می توانست به زندگی در خانواده پدرش ادامه بدهد؛ شوهر ملزم به دادن مهریه نبود، اما هر گاه به دیدن همسرش می آمد، می بایست برای او هدیه ای بیاورد (۱:۱۵). در ضمن، این ضیافت در خانه زن برگزار شد و یارانی که برای احاطه زوج انتخاب شدند، همه فلسطینی بودند.

۹ آنگاه روح یهوه بر او فرو ریخت؛ او به اشقلون فرود آمد و سی مرد را در آنجا زد و غنائم ایشان را برگرفت و دسته‌های رخت را به آنانی داد که معما را شرح داده بودند. سپس خشمش بر افروخته شد و به خانه پدرش برآمد.<sup>۱۰</sup> اما زن شمشون به رفیقی تعلق یافت که ساقدوشش بود.

### انتقام شمشون

۱۵ باری، مدتی بعد از آن، در ایام درو گندم، شمشون مجهز به یک بزغاله، به ملاقات زن خود رفت. او گفت: «می‌خواهم نزد زن خود بروم، در اتاق خواب.» اما پدر آن زن نگذاشت که او داخل شود.<sup>۱</sup> پدر گفت: «به خود گفتم که از او بیزار شده‌ای، و او را به رفیق تو دادم.<sup>۲</sup> آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؟ وی به جای او زن تو باشد!»<sup>۳</sup> شمشون به ایشان گفت: «این بار، اگر به فلسطینیان بدی برسانم، در حق ایشان بی‌گناه خواهم بود.»<sup>۴</sup> شمشون رفت و سیصد شغال گرفت. مشعل‌هایی برداشت و [شغالها] را دم به دم برگرداند، و مشعلی میان دو دم گذاشت، در وسط.<sup>۵</sup> او مشعل‌ها را افروخت و [شغالها] را در خرمن

اما به مدت سه روز ایشان نتوانستند معما را شرح دهند.<sup>۱۵</sup> باری، روز چهارم<sup>۶</sup>، ایشان به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را با ناز و عشوه بفریب تا معما را برای تو شرح دهد؛ وگرنه، تو را به آتش خواهیم سوزاند، تو و خاندان پدرت را. آیا برای خلع ید کردن ما است که ما را به اینجا دعوت کرده‌اید؟»<sup>۱۶</sup> زن شمشون در آغوش او بسیار گریست و گفت: «تنها چیزی که نسبت به من داری، کینه است، و مرا دوست نمی‌داری. تو معما را برای پسران قوم طرح کرده‌ای، و آن را برای من شرح نداده‌ای!» او وی را گفت: «من آن را نه برای پدرم شرح داده‌ام و نه برای مادرم، و حالا آن را باید برای تو شرح دهم؟»<sup>۱۷</sup> او به مدت هفت روزی که ضیافت به درازا انجامید، در آغوش او گریه بسیار کرد، و روز هفتم، وی شرح را به او داد، زیرا او وی را به ستوه آورده بود. آن زن معما را برای پسران قوم خود شرح داد.<sup>۱۸</sup> روز هفتم، پیش از آنکه وارد اتاق خواب شود<sup>۱</sup>، مردان شهر به او گفتند: «چیست شیرین تر از عسل، و چیست قدرتمندتر از شیر؟» او به ایشان گفت: «اگر با گوساله ماده<sup>۲</sup> من شخم زده بودید، نمی‌توانستید معمای مرا بیابید.»

S متن عبری قرائت کرده: «روز هفتم»: این امر باعث اغتشاش در روایت می‌گردد (ر.ک. آیه ۱۷). ترجمه ما مبتنی است بر ترجمه‌های قدیمی.

t متن عبری قرائت کرده: «پیش از آنکه آفتاب غروب کند»: اما با اصلاحی مختصر و با توجه به ۱:۱۵، آن را می‌توان آن‌گونه قرائت کرد که در ترجمه ما آمده است.

u شمشون با استفاده از این استعاره، تذکر می‌دهد که بدون وساطت زنش، میهمانان قادر نمی‌بودند معما را حل کنند. در نامه‌های «الآمارنا» مکرراً به این کلمه قصار بر می‌خوریم: «مزرعه من مانند زنی است بی‌شوهر، زیرا شخم زده نشده است.»  
v پدرزن شمشون به اتفاقاتی اشاره می‌کند که در طول مراسم ازدواج رخ داده بود (۱۶:۱۴)، اما شمشون هنوز نمی‌داند که زنش به شخص دیگری داده شده است. این شخص یکی از رفیقانی است که زن و شوهر را همراهی می‌کردند، آن که به طور خاص مسؤول نظارت بر اجرای درست جشن بود؛ در چنین مقامی، او را ساقدوش می‌خواندند (۱۴:۲۰؛ ۱۵:۶؛ ر.ک. یو ۲۹:۳).

گفتند: «مگر نمی دانی که فلسطینیان سروران ما هستند؟ با ما چه کرده ای!» به ایشان گفت: «آن سان که به من عمل کردند، همان سان با ایشان عمل کردم.»<sup>۱۲</sup> به او گفتند: «برای محکم بستن تو است که فرود آمده ایم تا تو را به دستان فلسطینیان بسپاریم.» شمشون به ایشان گفت: «برای من سوگند یاد کنید که خودتان مرا نخواهید زد.»<sup>۱۳</sup> به او گفتند: «نه، می خواهیم فقط تو را محکم ببندیم و تو را به دستان [فلسطینیان] بسپاریم، اما نمی خواهیم تو را بمیرانیم.» ایشان او را با دو طناب نو محکم بستند و او را از صخره بر آوردند.

<sup>۱۴</sup> چون به لحي می رسید، فلسطینیان با فریادهای شادی به ملاقاتش آمدند. آنگاه روح یهوه بر او فرو ریخت: طناب هایی که بر بازوان داشت همچون کتان سوخته به آتش شد، و بندهایش از روی دستانش فرو افتاد.<sup>۱۵</sup> او فک کاملاً تاز الاغی یافت و دست خود را پیش برد و آن را برداشت و هزار مرد را زد.<sup>۱۶</sup> شمشون گفت:

«با فک الاغی مرده ایشان را خوب کوفتم<sup>a</sup>،  
با فک الاغی مرده هزار مرد را زدم.»

فلسطینیان رها کرد، و گندم آسیاب و گندم سر پا را به آتش کشید، حتی تاکستانها و درختان زیتون را.

<sup>۶</sup> فلسطینیان گفتند: «چه کس این کار را کرده است؟» گفتند: «شمشون است، داماد آن مرد اهل تمنه، زیرا او زن وی را از وی گرفته و به رفیقش داده است.» فلسطینیان بر آمدند و آن زن را به آتش سوزاندند، وی و خاندان پدرش را<sup>w</sup>.  
<sup>۷</sup> شمشون به ایشان گفت: «از آنجا که اینچنین عمل می کنید، بسیار خوب! تا انتقام خود را از شما نگیرم، نخواهم آسود.»<sup>۸</sup> او ایشان را در هم کوبید<sup>x</sup> و شکست عظیمی بر ایشان وارد آورد، و فرود آمد تا در شکاف صخره ایتم<sup>y</sup> ساکن شود.

### شمشون و فك الاغ

<sup>۹</sup> فلسطینیان بر آمدند و در یهودا اردو زدند و در جانب لحي<sup>z</sup> پخش شدند.  
<sup>۱۰</sup> مردان یهودا گفتند: «چرا بر علیه ما بر آمده اید؟» گفتند: «برای محکم بستن شمشون است که بر آمده ایم تا با او آن سان عمل کنیم که او با ما عمل کرده است.»<sup>۱۱</sup> سه هزار مرد از یهودا به شکاف صخره ایتم فرود آمدند و به شمشون

w تهدیدی که در ۱۴:۱۵ بیان شده بود، در اینجا جامه عمل می پوشد، اما به شکلی غیر منتظره. عبارت «و خاندان پدرش را» در قرائت عبری نیامده و ما آن را بر اساس ترجمه های قدیمی اضافه کرده ایم. این عبارت احتمالاً تحت تأثیر ۱۴:۱۵ به متن اضافه شده است.

x تحت اللفظی: «ایشان را ران بر تهیگاه زد».

y محلی است مرتفع در قلمرو یهودا (آیه ۹).

z محلی است نزدیک قلمرو فلسطینیان (ر.ک. ۲- سمو ۲۳:۱۱) که معنی آن «فک» است: این امر زمینه را برای دنباله روایت آماده می سازد.

a تحت اللفظی: «یک توده، دو توده» (ر.ک. خروج ۸:۱۰)؛ معنی این عبارت مشخص نیست. ترجمه ما متکی است بر قرائت یونانی.



بازوی آنها گرفت و آنها را از جا کند، و نیز کشوی<sup>f</sup> آنها را، و آنها را بردوش خود گذارد و تا قله کوهی که روبروی حبرون<sup>g</sup> است برد.

### دلیله و دستگیری شمشون

<sup>۴</sup> باری، پس از این، او در دره سورق<sup>h</sup> زنی را دوست داشت به نام دلیله. <sup>۵</sup> سروران فلسطینیان بسوی آن زن برآمدند و او را <sup>۱۷-۱۵:۱۴</sup> گفتند: «او را به ناز بفریب و ببین که قدرتش در اثر چه اینچنین عظیم است، و چگونه می توانیم بر او مسلط شویم تا او را محکم ببندیم و سرکوب نماییم؛ و هر یک از ما به تو هزار و صد [منقال] نقره خواهیم داد.»

<sup>۶</sup> دلیله به شمشون گفت: «برای من مشخص کن که در اثر چه قدرت اینچنین عظیم است، و با چه می بایست تورا بست تا تورا تحت سلطه در آورد.» <sup>۷</sup> شمشون به او گفت: «اگر مرا با هفت طناب تازه کمان که خشک نکرده باشند ببندند، ناتوان خواهم شد و مانند هر مرد دیگری خواهم بود.» <sup>۸</sup> سروران فلسطینیان برای [دلیله] هفت طناب تازه که خشک نکرده بودند بر آوردند، و او وی را با این [طناب‌ها] محکم بست. <sup>۹</sup> اما آن زن مردانی را داشت که در اتاق در کمین نشستند. او وی

<sup>۱۷</sup> پس چون از سخن گفتن فارغ شد، فک را از دست خود انداخت و آن مکان را رمّت لحي<sup>b</sup> نامید. <sup>۱۸</sup> چون بسیار تشنه بود، يهُوه را خواند و گفت: «تو بودی که به دست خدمتگزارت، این پیروزی عظیم را ارزانی داشتی، و آیا اکنون باید از تشنگی بمیرم و به دستان نامختونان بیفتم؟» <sup>۱۹</sup> خدا ملاطی را که در لحي هست، شکافت و از آن آب بیرون آمد. [شمشون] نوشید و روحش [به او] برگشت و حیات را باز یافت. به همین سبب است که [آن چشمه را] عین-ها-قوری<sup>c</sup> نامیدند؛ آن تا به امروز در لحي وجود دارد.

<sup>۲۰</sup> [شمشون] در روزگار فلسطینیان، به مدت بیست سال اسرائیل را داوری کرد.

۳۱:۱۶

### کار بزرگ دیگری از شمشون

**۱۶** شمشون که به غزه<sup>d</sup> رفته بود، در آنجا روسپی ای دید و نزد او وارد شد. <sup>۲</sup> به مردم غزه اعلام کردند: «شمشون به اینجا آمده است.» ایشان گشتند و در دروازه شهر در کمین او نشستند. ایشان تمام شب را آسوده ماندند و می گفتند: «صبر کنیم تا صبح بدمد؛ آنگاه او را خواهیم کشت.» <sup>۳</sup> شمشون تا نیمه شب خوابیده باقی ماند، و چون در نیمه شب برخاست، لنگه های دروازه شهر را با دو

b محلی است به معنی «بلندی فک».

c این نام که به آیه ۱۸ اشاره می کند، به این معنی است: «چشمه کسی که دعا می کند».

d غزه یکی از پنج شهر بزرگ فلسطینیان بود (ر.ک. یوشع ۱۳:۳).

e این اصطلاح می تواند اشاره ای باشد به برقراری رابطه جنسی (ر.ک. توضیح یوشع ۳:۲).

f منظور تبری چوبی است که آن را شبها به طور افقی پشت دروازه می گذاشتند تا بسته بماند. می توان پشت بند نیز ترجمه کرد.

g حبرون در ۷۰ کیلومتری شرق غزه واقع است؛ چنین فاصله ای بسیار چشمگیر است.

h این دره کوچکی است در غرب صرعه.

هفت گیس سرش را با تار پارچه ای بافت<sup>۱۴</sup> و میخ را فرو کرد. سپس به او گفت: «شمشون، فلسطینیان بر تو (آمدند)!» او از خواب بیدار شد و میخ<sup>k</sup> و پارچه را بر کند. و [راز] قدرتش را نشناختند!<sup>۱</sup>

<sup>۱۵</sup> آن زن به او گفت: «چگونه می توانی بگویی: تو را دوست دارم! حال آنکه دل تو با من نیست؟ اینک سه بار است که مرا مسخره کرده ای و برایم مشخص نساخته ای که در اثر چه، قدرتت اینچنین عظیم است.»<sup>۱۶</sup> باری، چون او را هر روز با سخنانش به ستوه می آورد و مزاحم او می شد، او تا سرحد مرگ بی تاب گردید.<sup>۱۷</sup> او تمام دل خود را برای وی گشود و به وی گفت: «تیغ هرگز بر سر من نگذشته است<sup>m</sup>، زیرا من از بطن مادرم نذیره خدا هستم. اگر تراشیده شوم، قدرتم از من دور خواهد شد و ناتوان خواهم گشت و مانند همه مردم خواهم شد.»<sup>۱۸</sup> دلیله دید که او تمام دل خود را برای وی گشوده؛ و فرستاد و سروران فلسطینیان را فرا خواند و گفت: «این بار بر آید، زیرا تمام دل خود را برای من گشوده است.» سروران فلسطینیان، نقره بر دست، بسوی او بر آمدند.<sup>۱۹</sup> او وی را برزانوان خود خوابانید و مردی را صدا کرد تا هفت گیس

را گفت: «شمشون، فلسطینیان بر تو (آمدند)!» وی طناب های کمان را گسست، آن سان که نخ ایاف کتان به مجرد برخورد با آتش می گسلد. و [راز] قدرت او را نشناختند.

<sup>۱۰</sup> دلیله به شمشون گفت: «تو مرا تمسخر کردی و به من دروغ گفتی. اکنون برایم مشخص کن که با چه باید تو را بست.»<sup>۱۱</sup> او به وی گفت: «اگر مرا با طناب های تازه که استفاده نکرده باشند محکم ببندند، ناتوان خواهم شد و مانند هر مرد دیگری خواهم بود.»<sup>۱۲</sup> دلیله طناب های تازه برداشت و با آنها او را محکم بست. سپس به او گفت: «شمشون، فلسطینیان بر تو (آمدند)!» اما افرادی بودند که در اتاق کمین کرده بودند. او [طناب ها] را مانند نخ، از روی بازوان خود گسست.

<sup>۱۳</sup> دلیله به شمشون گفت: «تا به حال مرا تمسخر کرده ای و به من دروغ گفته ای. برایم مشخص کن که با چه باید تو را بست.» به او گفت: «اگر هفت گیس سرم<sup>i</sup> را با تار پارچه بیافی، و اگر میخ فرو کنی، ناتوان خواهم شد و مانند هر مرد دیگری خواهم بود.» آن زن او را خواب کرد و

i با این صحنه، طی روندی تدریجی، به نتیجه ماجرا نزدیک می شویم، زیرا گیسوان شمشون نشانه تقدیس او است (ر.ک. ۵:۱۳).

j متن عبری در وضعیت خوبی حفظ نشده است. ما آیات ۱۳-۱۴ را به کمک ترجمه های قدیمی بازسازی کرده ایم. k در عبری، برای کلمه «میخ» واژه ای به کار رفته که می تواند شانه نساجی نیز معنی دهد.

l عبارت اخیر در متن عبری نیست و ما آن را بر اساس قرائت یونانی اضافه کرده ایم (ر.ک. آیه ۹).

m شمشون تقدیس خود را در قالب اصطلاحاتی بیان می کند که تداعی کننده شرایط ولادتش می باشد (۵:۱۳).

هم او که سرزمینمان را ویران می ساخت  
و مردگان ما را فزونی می داد.»  
۲۵ پس چون دلشان خوش شد، گفتند:  
«شمشون را صدا کنید و بادا که ما را  
سرگرم سازد.» شمشون را از زندان فرا  
خواندند، و او در برابر ایشان بازی  
می کرد؛ سپس او را در میان ستونها قرار  
دادند. ۲۶ شمشون به پسری که دست او را  
می گرفت گفت: «بگذار ستونهایی را که  
بنا بر آن قرار دارد لمس کنم و به آنها تکیه  
دهم.» ۲۷ و آن بنا پر از مرد و زن بود. در  
آنجا جمیع سروران فلسطینیان بودند، و بر  
بام، حدود سه هزار مرد و زن (بودند) که  
سرگرمی ای را که شمشون می داد نگاه  
می کردند. ۲۸ شمشون یهوه را فرا خواند و  
گفت: «ای خداوند یهوه، لطف بفرما مرا به  
یاد آور و لطف بفرما مرا نیرومند ساز، فقط  
این بار، ای خدا، تا با یک انتقام، انتقام  
دو چشم خود را از فلسطینیان بگیرم!»  
۲۹ شمشون دو ستون وسطی را که بنا بر آن  
قرار داشت لمس کرد، و بر آنها فشار وارد  
ساخت، بر یکی با [بازوی] راست، بر  
دیگر با [بازوی] چپ. ۳۰ شمشون گفت:  
«ای جان من، با فلسطینیان بمیر!» او با  
تمام نیروی خود فشار داد و بنا بر سروران و

سرش را بتراشد<sup>n</sup>. وی شروع کرد به ناتوان  
شدن<sup>o</sup> و قدرتتش از او دور شد. ۲۰ سپس آن  
زن گفت: «شمشون، فلسطینیان بر تو  
(آمدند!)» وی از خواب بیدار شد و به خود  
گفت: «مانند دفعات قبل از مخمصه بیرون  
خواهم آمد و خود را رهایی خواهم داد.» اما  
نمی دانست که یهوه از او دور شده است.  
۲۱ فلسطینیان او را گرفتند و چشمانش را در  
آوردند؛ سپس او را به غزه فرود آوردند و با  
زنجیر دولای مفرغی او را محکم بستند. و او  
آسیاب را در زندان می چرخاند. ۲۲ اما  
گیسوانش، پس از آنکه تراشیده شده بود،  
شروع به رویدن کرد.

### آخرین انتقام شمشون و مرگ او

۲۳ سروران فلسطینیان گرد آمدند تا  
قربانی عظیمی برای خدای خود، داجون<sup>p</sup>  
انجام دهند، و به خوشگذرانی بپردازند.  
می گفتند:

«خدای ما به دستان ما سپرده

شمشون، دشمنمان را.»

۲۴ به محض اینکه مردم او<sup>q</sup> را دیدند،  
خدای خود را ستایش کردند. گفتند:

«خدای ما به دستان ما سپرده

شمشون، دشمنمان را،

<sup>n</sup> متن عبری ضمیر مؤنث را برای این فعل به کار برده و خواننده فکر می کند دلیل خودش سر او را تراشیده. اما ترجمه های قدیمی ضمیر مذکر به کار برده اند که طبیعی تر به نظر می رسد.

<sup>o</sup> در اینجا نیز متن عبری ضمیر مؤنث به کار برده که می توان آن را چنین ترجمه کرد: «آن زن شروع کرد به ناتوان ساختن او». بر اساس چنین قرائتی، گویی دلیل از شمشون انتقام می گیرد، اما ترجمه های قدیمی ضمیر مذکر را به کار برده اند که ارجح می باشد.

<sup>p</sup> «داجون» خدایی است که در اصل مورد پرستش اموریان بود، اما عبادت او در تمام کنعان رواج یافته بود (ر.ک. یوشع ۱۵:۴۱؛ ۲۷:۱۹). فلسطینیان نیز او را خدای خود تلقی می کردند (ر.ک. ۱- سمو ۵:۲-۷).

<sup>q</sup> متن چندان روشن نیست، زیرا نمی دانیم منظور از «او» کیست. اگر منظور شمشون باشد، باید توجه داشت که او را هنوز از زندان به آنجا نیاورده بودند (ر.ک. آیه ۲۵). پاره ای از صاحب نظران معتقدند که منظور شاید تمثال خدایشان باشد که طی رژه ای به نمایش گذاشته شده بود، اما متن چنین چیزی نمی گوید.

ایشان او را بر آوردند و دفن کردند، بین صرعه و اشتائول، در آرامگاه مانوح، پدرش. او اسرائیل را به مدت بیست سال داوری کرده بود.<sup>F</sup>

بر تمام مردمی که در آنجا بودند فرو ریخت. و مردگانی که در مرگ خود میرانید، زیادتیر بود از آنانی که در زندگی خود میرانده بود.<sup>۳۱</sup> برادرانش و تمامی خاندان پدرش فرود آمدند و او را بردند؛

## قبیله دان<sup>s</sup>

آن را من برداشتم. مادرش گفت: «مبارک باشد پسر من از جانب یهوه<sup>v</sup>!»<sup>۳</sup> او آن هزار و صد [مثقال] نقره را به مادر خود بازگرداند و مادرش گفت: «من از جانب خودم<sup>w</sup> این نقره را با تشریفات به یهوه تقدیس کرده بودم تا از آن برای پسر من تمثالی و بتی از فلز ذوب شده<sup>x</sup> بسازم؛ اما

## پرستشگاه میخا

۱۷<sup>۱</sup> مردی بود از کوهستان افرایم که میخایهوه<sup>t</sup> نام داشت.<sup>۲</sup> او به مادرش گفت: «آن هزار و صد [مثقال] نقره که از تو گرفتند و [در مورد آن] لعنتی بر زبان آوردی- آن را حتی در گوش من نیز گفتم<sup>u</sup> - بسیار خوب! من این نقره را دارم؛

۲۷:۳  
۵:۴  
۱:۱۰

۵:۱۶

<sup>r</sup> این تکرار نکته ای است که قبلاً در ۲۰:۱۵ آمده بوده است.

<sup>s</sup> فصل های ۱۷-۱۸ و ۱۹-۲۱ ضمائی هستند بر کتاب داوران. این دو روایت در واقع در باره سنتی خارجی سخن نمی گویند و از هیچ «نجات دهنده ای» قابل قیاس با «داوران بزرگ» مذکور در فصل های ۳-۱۶ سخن به میان نمی آورند. این فصل ها در دوره بعد از تبعید، به دست ویراستاری که هوادار سلطنت بود، به کتاب داوران اضافه شده است. هدف چنین اقدامی احتمالاً به تصویر کشیدن هرج و مرجی بود که پیش از استقرار سلطنت بر قوم حاکم بود (ر.ک. ۱:۱۸؛ ۶:۱۷؛ ۱:۱۹؛ ۲۱:۲۵)؛ این ویراستار همچنین می گوشت پلی بزند میان حماسه داوران و ماجراهای مربوط به آغاز سلطنت که در کتاب های سموئیل ذکر شده است.

روایت نخست (فصل های ۱۷-۱۸) به شرح مهاجرت قبیله دان از قلمرو اصلی اش، واقع در غرب بنیامین، بسوی قلمرو جدیدش در شمال، در دره هولع می پردازد (ر.ک. توضیح ۱:۱۸). روایت از طریق این امر، عمدتاً توجه دارد به ریشه های پرستشگاهی که دانی ها بنیان گذاشتند، و نیز به نظام کهنات آن. نمی دانیم که آیا روایت اولیه نسبت به دان و پرستشگاه ایشان نظری مساعد داشته یا نه. در هر صورت، ویراستار متعلق به دوره پس از تبعید، از این روایت برای مقاصد جدلی بر علیه هرج و مرج و اختلاط مذهبی بهره جسته است. اما از آنجا که این روایت به سنتی متعلق به دانی ها مرتبط است، می توانسته در اصل مفهومی مثبت تر داشته بوده باشد.

<sup>t</sup> نام «میخایهوه» که از آیه ۵ به بعد در شکل مختصرش، یعنی میخا، ظاهر می گردد، به معنی «کیست مانند یهوه؟» می باشد. میخا همان نام نبی ای است که آن را «میکاه» می نویسیم.

<sup>u</sup> به نظر می رسد که مادر میخا لعنتی را بر علیه دزد بیان کرده، بی آنکه شک کند که مجرم پسر خودش بوده است. <sup>v</sup> مادر با برکت دادن پسرش، می خواهد لعنتی را که بر دزد نقره اش فرستاده، باطل یا دست کم، خنثی سازد (ر.ک. خروج ۱۲:۳۲؛ ۲- سمو ۲۱:۳؛ ۱- پاد ۲:۴۴-۴۵).

<sup>w</sup> تحت اللفظی: «از دست خودم».

<sup>x</sup> «تمثال و بتی از فلز ذوب شده»: «تمثال» (که معمولاً بر بتی دلالت دارد که از چوب یا سنگ ساخته می شود) و «بتی از فلز ذوب شده» (تحت اللفظی: «تصویر ذوب شده»)، در اینجا، مانند تث ۲۷:۱۵ در کنار یکدیگر قرار داده شده اند. اما امکان دارد که متن اولیه فقط به یک تمثال اشاره کرده بوده و منظورش «بتی از فلز ذوب شده» بوده باشد. اصطلاح «بت فلزی» که

اسرائیل نبود؛ هر کس هر چه او را پسند ۱:۱۸  
 می‌آمد، انجام می‌داد. ۱:۱۹  
 ۲۵:۲۱  
 ۷ مرد جوانی بود از بیت لحم یهودا<sup>e</sup>، از  
 طایفه یهودا، که لاوی<sup>f</sup> بود و در آنجا  
 ۶:۱۸ تث همچون بیگانه اقامت داشت. <sup>h</sup> این مرد  
 شهر بیت لحم یهودا را ترک کرد تا در هر  
 جا که بیابد، اقامت گزیند. در راه، در  
 کوهستان افرایم، به خانه میخا رسید.  
 ۲:۱۸ <sup>i</sup> میخا به او گفت: «از کجا می‌آیی؟» وی  
 را گفت: «من یک لاوی از بیت لحم یهودا

اکنون آن را به تو باز می‌گردانم.» <sup>۴</sup> او نقره  
 را به مادرش باز گرداند، و مادرش دویست  
 [مثقال] نقره برداشت و آن را به فلزکار  
 داد؛ وی از آن تمثالی و بتی از فلز  
 ذوب شده درست کرد که در خانه میخایهو  
 [قرار داده] شد<sup>y</sup>.  
 ۵ این مرد، (یعنی) میخا<sup>z</sup>، خانه خدایی<sup>a</sup>  
 داشت؛ او ایفود<sup>b</sup> و ترفیمی<sup>c</sup> ساخت و  
 یکی از پسران خود را منصوب کرد<sup>d</sup> و وی  
 کاهن او شد. <sup>۶</sup> در آن ایام، پادشاهی در

در ۲۰:۱۸-۲۱ نیامده و در ۱۷:۱۸-۱۸ نیز جا به جا شده، می‌تواند تصریحی ثانوی باشد تا نشان دهد که این بت دقیقاً با آن  
 دویست مثقال نقره‌ای ساخته شده که مادر میخایهو به فلزکار داده بوده است. این اصطلاح مرکب می‌تواند همچنین دلالت  
 داشته باشد بر بتی جویی که با پوششی نقره‌ای پوشانده شده بوده. بت که در این روایت امری قابل مسامحه به نظر می‌رسد،  
 در شریعت الهی ممنوع شده است (ر.ک. خروج ۴:۲۰؛ تث ۱۵:۲۷).

<sup>y</sup> متن عبری برای آیات ۲-۴ مغشوش است و به همین دلیل، اغلب مورد اصلاح قرار گرفته است. ترجمه ما، ترتیب و شکل متن  
 عبری را حفظ کرده است. از متن چنین بر می‌آید که مادر میخایهو تصمیم گرفته بوده که تمام نقره دزدیده شده یا بخشی از آن  
 را، در صورت پیدا شدن، به خدا وقف کند.

<sup>z</sup> در خصوص «میخا»، ر.ک. توضیح آیه ۱.

<sup>a</sup> اصطلاح عبری ای که در اینجا به کار رفته، «بیت الوهیم» می‌باشد که می‌توان آن را «خانه خدایان» یا «خانه خدا» ترجمه  
 کرد. این اصطلاح احتمالاً به پرستشگاهی خصوصی اشاره نمی‌کند، گرچه اغلب مترجمین چنین برداشتی کرده‌اند؛ بلکه منظور  
 ستونی سنگی است که تداعی‌کننده حضور الهی است. همین مفهوم را در «بیت الوهیم» در پید ۱۷:۲۸، ۲۲ و در کتیبه‌های  
 آرامی اسفیره مشاهده می‌کنیم.

<sup>b</sup> در خصوص «ایفود»، ر.ک. توضیح ۲۷:۸ و توضیح خروج ۶:۲۸.

<sup>c</sup> «ترفیمی» یا «ترفیمی‌ها» بهایی خانگی بودند (ر.ک. پید ۳۱:۱۹-۳۵:۱-سمو ۱۳:۱۹). ترفیمی و نیز ایفود و «بیت الوهیم»  
 (ر.ک. پید ۱۷:۲۸، ۲۲)، برای غیب‌گویی مورد استفاده قرار می‌گرفتند (ر.ک. ۱-سمو ۲۳:۱۵؛ هو ۴:۳؛ حزق ۲۶:۲۱؛  
 زک ۲:۱۰). ترفیمی‌ها که ابتدا مورد مدارا قرار داشتند (ر.ک. ۱۴:۱۸، ۲۰؛ ۱-سمو ۱۳:۱۹-۱۶)، سرانجام ممنوع شدند  
 (ر.ک. ۱-سمو ۱۵:۲۳؛ ۲-پاد ۲۳:۲۴).

<sup>d</sup> تحت اللفظی: «دستش را پر کرد»: همین امر در آیه ۱۲ نیز صدق می‌کند (ر.ک. خروج ۲۸:۴۱؛ ۲۹:۹؛ لاو ۸:۳۳). این  
 اصطلاح متداول دلالت دارد بر آیین تقدیس که شامل این می‌شد که بخشی از حیوان قربانی را به کاهن جدید می‌دادند  
 (ر.ک. خروج ۲۹:۲۲-۲۴؛ ۴۰:۱۲-۱۵؛ لاو ۸:۲۷). انتصاب عضوی از خانواده خود شخص، شاید در این دوره امری غیر  
 معمول نبوده است، اما آیه ۱۳ حاکی از آن است که میخا نیز خودش نسبت به اعتبار کهنانت پسرش دچار تردید بوده است. در  
 آیه ۵، وسایل مورد نیاز برای عبادت خداوند بر شمرده شده است، آن گونه که در آن روزگار، در بیابانها متداول بوده است.  
 چنین عبادتی گرچه در روایت اولی داور ۱۷-۱۸ به معنی اختلاط مذهبی تلقی نشده، اما آشکارا از سوی ویراستار دوره بعد از  
 تبعید نکوهدده شمرده شده است (ر.ک. آیه ۶). ر.ک. ۱-پاد ۱۲:۳۱.

<sup>e</sup> تصریح شده که این بیت لحم در یهودا واقع شده تا با بیت لحم زبولون اشتباه نشود (یوشع ۱۹:۱۵؛ داور ۸:۱۲).

<sup>f</sup> در آیه ۷، اطلاعات زیادی ذکر شده. مشکلی که عبارت «از طایفه یهودا» به وجود می‌آورد، لاینحل باقی مانده است. گفته شده  
 که این جوان «لاوی» بوده، شاید به این سبب که یکی از اعیان قبیله لاوی بوده (ر.ک. ۳۰:۱۸)، یا اینکه تعلق داشته به  
 طبقه‌ای از لاویان سیار. او در هر حال، متخصص عبادت و غیب‌گویی است و همچون «بیگانه» نزد طایفه‌ای در بیت لحم  
 مستقر بوده است. ر.ک. تث ۱۲:۱۲ و ۱۸-۱۹. جالب توجه است که لاوی مذکور در داور ۱۹ نیز به بیت لحم مرتبط شده  
 است.

دانی‌ها در جستجوی قلمرو<sup>۱</sup>

۱۸ در آن ایام، پادشاهی در اسرائیل نبود. و همچنین در آن ایام، قبیله ۶:۱۷ دانی‌ها برای خود به دنبال میراثی می‌گشتند تا در آن سکونت‌گزینند، زیرا تا آن روز، در میان قبیله‌های اسرائیل برای ایشان چیزی به میراث نرسیده بود. <sup>۲</sup> بنی دان پنج مرد از نزد خود، از طایفه شان، مردانی دلیر از صُرعه و اشتائول، فرستادند تا سرزمین را تجسس کنند و آن را باز شناسند. به ۲:۱۳ ایشان گفتند: «بروید و سرزمین را شناسایی کنید.<sup>k</sup>» ایشان در کوهستان افراییم، به خانه میخا رسیدند و شب در آنجا گذراندند. <sup>۳</sup> چون نزدیک خانه میخا بودند، صدای<sup>۱</sup> لاوی جوان را شناختند و از

هستم، و در هر جا که بیایم اقامت خواهیم گزید.» <sup>۱۰</sup> میخا به او گفت: «با من بمان؛ برای من پدر<sup>g</sup> و کاهن بشو، و من به توده [مثقال] نقره در سال خواهم داد، علاوه بر یک دست جامه و خوراکت.» و او به لاوی اصرار کرد<sup>h</sup>. <sup>۱۱</sup> لاوی راضی شد که نزد این مرد بماند، و این مرد جوان برای او مانند یکی از پسرانش گردید. <sup>۱۲</sup> میخا لاوی را منصوب کرد؛ آن مرد جوان کاهن او شد، و در خانه میخا ساکن گردید. <sup>۱۳</sup> میخا گفت: «اکنون می‌دانم که پوهه به من نیکی خواهد کرد، زیرا این لاوی کاهن من شده است.<sup>i</sup>»

g در خصوص «پدر»، ر.ک. ۱۹:۱۸. کهانت ابتدا در دست پدر خانواده است (ر.ک. آیه ۵: ۱۱-۳۱: ۳۹-۱۳: ۱۹). عنوان «پدر» بعدها تبدیل شد به لقب افتخاری برای مقامات مذهبی (۲- پاد ۲: ۱۲؛ ۵: ۱۳؛ ۶: ۲۱؛ ۱۳: ۱۴)، یا حتی برای مقامات غیر مذهبی (پید ۸: ۴۵؛ ۱- سمو ۱۲: ۲۴) که به گونه‌ای خاص مورد احترام بودند. کاربرد این عنوان مانع از آن نمی‌شود که میخا بعداً این لاوی را همچون یکی از «پسران» خود تلقی نکند (آیه ۱۱).

h عبری، به جای این عبارت، چنین قرائت می‌کند: «لاوی رفت»؛ ترجمه ما مبتنی است بر چندین ترجمه قدیمی. i میخا فکر می‌کند که اکنون تمام امکانات را برای برخورداری از برکت خداوند در اختیار دارد (ر.ک. ۲- سمو ۱۲: ۶). اما همانگونه که خواننده از هم اکنون احساس می‌کند، حضور این لاوی هیچ موهبتی برای میخا به همراه نمی‌آورد.

j بر مهاجرت دان در یوشع ۱۹: ۴۰-۴۸ نیز شهادت داده شده است. این مهاجرت قطعاً رویدادی تاریخ بوده است. دانی‌ها موفق نشده بودند در قلمرو خود که در غرب بنیامین بود مستقر شوند، زیرا اموریان ایشان را بسوی کوهستان عقب می‌راندند (ر.ک. داور ۱: ۳۴). این مهاجرت می‌بایست خیلی زود صورت گرفته باشد، زیرا حضور دان در قلمرو جدیدش نه فقط در پید ۱۷: ۴۹ و تث ۳۳: ۲۲، بلکه در داور ۵: ۱۷ نیز مفروض واقع شده است. مشخص نیست که این مهاجرت آیا شامل تمام قبیله دان می‌شده، یا فقط بخشی از این قبیله. در هر صورت، به نظر می‌رسد که دان چنان قبیله کوچکی بوده که در ۲: ۱۸، ۱۱، ۱۹؛ ۲: ۱۳، «طایفه» نامیده شده است (ر.ک. پید ۲۳: ۴۶). بر اساس ۱۱: ۱۸، ۱۶، ۱۷، این طایفه توانست ۶۰۰ مرد جنگی را حاضر سازد، و این امر بیانگر این واقعیت است که ارقام مذکور در اعد ۱: ۳۹؛ ۲۶: ۴۲؛ ۱- توا ۱۲: ۳۶ بسیار مبالغه‌آمیز می‌باشد. حتی اگر بخش عمده قبیله بسوی شمال مهاجرت کرده باشد، دست کم تعدادی از خانواده‌های دانی در قلمرو قدیمی شان باقی مانده بوده‌اند. شاهد این واقعیت، ماجرای شمشون دانی است. این ماجرا با اینکه متعلق به زمانی بعد از مهاجرت دانی‌ها می‌باشد (زیرا فلسطینیان در آنجا جای اموریان را به عنوان دشمنان دانی‌ها گرفته‌اند)، اما کماکان در منطقه صرعه و اشتائول و محنه-دان رخ داده است (۲: ۱۳، ۲۵؛ ۱۶: ۳۱).

k جنگهای بزرگ برای تصرف سرزمین، اغلب بعد از اعزام تجسس‌گران یا جاسوسان صورت می‌گرفته است (ر.ک. اعد ۱۳- ۱۴؛ یوشع ۲).

l به نظر می‌رسد که جاسوسان آن لاوی را می‌شناخته‌اند. اما بیشتر احتمال دارد که لهجه او را تشخیص داده باشند.

داشتند<sup>P</sup>، و از صیدونیان دور بودند و با ارامیان<sup>Q</sup> ارتباطی نداشتند.<sup>۸</sup> ایشان بسوی برادران خود رفتند، به صرعه و اشتائول، و برادرانشان به ایشان گفتند: «چه گزارشی آورده اید؟»<sup>R</sup> گفتند: «بر خیزید و بر علیه آنان بر آییم<sup>S</sup>؛ زیرا سرزمین را دیدیم و عالی است. و شما خاموش نشسته اید! تردید نکنید و به راه بیفتید تا بروید و سرزمین را به تصرف در آورید.<sup>۱۰</sup> وقتی به آنجا برسید، به قومی مطمئن خواهید رسید، و سرزمین در هر سو گسترده است. آری، خدا آن را به دستان شما سپرده است، این مکان را که از هر آنچه که بر روی زمین هست، چیزی کم نیست.»<sup>۱۱</sup> آنگاه از آنجا از طایفه دانی ها، از صرعه و اشتائول، ششصد مرد مجهز به

آن سو روانه شدند. به او گفتند: «چه کس تو را به اینجا آورده است؟ در این مکان چه می کنی، و چه چیز را در اینجا داری؟»<sup>۴</sup> به ایشان گفت: «میخا برای من فلان و فلان کار را کرده؛ او مرا به مزد گرفته و من کاهن او شده ام.»<sup>۵</sup> به او گفتند: «پس از خدا<sup>m</sup> سؤال کن تا بدانیم سفری که در پیش گرفته ایم، موفق خواهد شد.»<sup>۶</sup> کاهن به ایشان گفت: «در آرامش بروید؛ سفری که در پیش گرفته اید، تحت نظر یهوه می باشد.»<sup>۷</sup> آن پنج مرد رفتند و به لاییش<sup>n</sup> رسیدند. دیدند که مردمانی که در آنجا بودند، در امنیت سکونت داشتند، به شیوه صیدونیان<sup>o</sup>، آسوده و مطمئن، و چیزی در سرزمین کم نبود، و ثروت های عظیم

**m** مشورت با منبع وحی جزء تخصص کاهنان، خصوصاً لویان، بود (ر.ک. تث ۳۳:۸). اسباب لازم برای این امر در اختیار آن لوی قرار داشت (ر.ک. توضیح ۱۷:۵).

**n** شهر «لاییش» (که در یوشع ۱۹:۴۷ «لشم» نامیده شده)، در منابع خارج از کتاب مقدس نیز مورد اشاره قرار گرفته است. لاییش یعنی شیر، و این امر توجیه کننده بازی کلماتی است که در تث ۳۳:۲۲ صورت گرفته است. دانی ها آن را دان خواهند نامید (یعنی «داور»؛ ر.ک. یوشع ۱۹:۴۷). ظاهراً این عنوان در نام امروزی این محل حفظ شده: امروزه آن را «تل القاضی» می خوانند (یعنی «تپه داور»). این شهر در نزدیکی یکی از سرچشمه های رود اردن واقع است، در ۵ کیلومتری غرب بانیا (همان قیصری فیلیپ).

**o** ساکنان لاییش مانند فیتی های، به تجارت اشتغال داشتند و جماعتی صلح جو بودند. لاییش احتمالاً با صیدون روابط بازرگانی و سیاسی داشت؛ در این صورت، این امر می تواند توجیه کننده توضیح مذکور در آیه b<sup>v</sup> باشد.

**p** متن عبری چنین قرائت کرده: «کسی نبود که صاحب قدرت را ملامت کند»؛ ما بر اساس هفتادتنان اصلاح کرده ایم. در هر صورت، این جمله بسیار دشوار است. چنانچه متن عبری را مد نظر قرار دهیم، شاید بتوانیم حدس بزنیم که منظور این است که مرجعی نبوده تا سپاهی را بسیج کند. تصرف لاییش یکی از نادرترین روایات عهدعتیق است که درخصوص تصرف شهری، به هیچ پادشاهی اشاره نمی کند.

**q** قرائت متن عبری: «با هیچ آدمی ارتباط نداشتند»؛ باید توجه داشت که در عبری، کلمات «آدم» و «ارام» خیلی شبیه یکدیگر نوشته می شوند و بارها در متن عهدعتیق میان آنها اختلاط رخ داده است. ترجمه ما مبتنی است بر متن یونانی که با شرایط تاریخی و جغرافیایی این شهر سازگارتر است. لاییش جزو دولتی کوچک از دولتهای آرامی بود، اما چون از شهرهای اطراف دور بود، نمی توانست روی کسی حساب کند؛ لذا طعمه ای راحت به شمار می آمد.

**r** ظاهراً مردم چندان در شوق و ذوق تجسس گران سهم نشدند (ر.ک. آیه ۹؛ ر.ک. اعد ۱۴:۱-۴).

**s** در ترجمه یونانی این جمله اضافه شده است: «زیرا ما رفته ایم و سرزمین را تا لاییش بیموده ایم و جماعت را دیده ایم که در اطمینان کامل در آن ساکن اند، به شیوه صیدونیان. ایشان از صیدون دور می باشند و هیچ ارتباطی با سوریه ندارند.»

مدخل در با آن ششصد مرد مجهز به سلاح‌های جنگی ایستاده بود.<sup>۱۸</sup> چون ایشان وارد خانه میخا شده بودند و تمثال و ایفود و ترافیم‌ها و بت فلز ذوب شده را بر داشته بودند، کاهن به ایشان گفت: «چه می‌کنید؟»<sup>۱۹</sup> به او گفتند: «خاموش باش؛ دست خود را بر دهان خود بگذار»<sup>۲۰</sup> و

با ما بیا و برای ما پدر و کاهن باش. برای ۱۰:۱۷ تو بهتر است که فقط کاهن خانه یک مرد باشی یا کاهن یک قبیله و یک طایفه اسرائیل؟»<sup>۲۰</sup> دل کاهن شاد شد؛ او ایفود و ترافیم‌ها و تمثال را برداشت و به میان سپاه آمد.<sup>x</sup>

<sup>۲۱</sup> ایشان مسیر خود را در پیش گرفتند و رفتند، در حالی که زنان و کودکان<sup>y</sup> و گله‌ها و بار خود را در رأس قرار داده بودند.<sup>۲۲</sup> ایشان دیگر از خانه میخا دور بودند که میخا و مردمانی که در خانه‌های مجاور خانه میخا زندگی می‌کردند، ازدحام کردند و به تعاقب بنی دان پرداختند.

<sup>۲۳</sup> چون ایشان از پس بنی دان فریاد پیدایش ۲۳:۳۱ دید می‌کردند، ایشان برگشتند و به میخا

سلاح‌های جنگی حرکت کردند.<sup>۱۲</sup> ایشان بر آمدند و در قریه-یعاریم<sup>t</sup> در یهودا اردو زدند؛ به همین سبب است که این مکان را تا به امروز محنه-دان<sup>u</sup> می‌نامند؛ آن در غرب قریه-یعاریم می‌باشد.<sup>۱۳</sup> از آنجا به کوهستان افراییم عبور کردند و به خانه میخا رسیدند.

<sup>۱۴</sup> آن پنج مردی که برای تجسس سرزمین لاییش رفته بودند، رشته سخن را به دست گرفتند و به برادران خود گفتند: «آیا می‌دانید که در این خانه‌ها، ایفود و ترافیم‌ها و تمثال و بتی از فلز ذوب شده هست؟ و اکنون بدانید که چه باید بکنید.»<sup>۱۵</sup> ایشان به آن سمت حرکت

کردند و وارد خانه لاوی جوان، خانه میخا، شدند و او را تحیت گفتند.<sup>۱۶</sup> در آن حال که آن ششصد مرد مجهز به سلاح‌های جنگی شان در مدخل در ایستاده بودند، <sup>۱۷</sup> آن پنج مرد که برای تجسس سرزمین رفته بودند، بر آمدند و به داخل وارد شدند و تمثال و ایفود و ترافیم‌ها و بت فلز ذوب شده را گرفتند، حال آنکه کاهن در

۱ سمو ۲:۱۷

<sup>t</sup> «قریه-یعاریم» (یعنی شهر جنگلها)، امروزه «ابو-جوش» نام دارد و در پانزده کیلومتری غرب اورشلیم واقع می‌باشد. ر.ک. ۱- سمو ۲:۱۶؛ ۷:۱؛ ۲- سمو ۶:۲.

<sup>u</sup> «محنه-دان» یعنی «اردوگاه دان». ر.ک. ۲۵:۱۳.

<sup>v</sup> آیات ۱۶-۱۸ حاوی نکاتی تکراری است و مطلب چندان روشن نیست. برخی از ترجمه‌های یونانی آیه b۱۷ یا آیات c۱۷-۱۸ را حذف کرده‌اند. مشخص نیست که اسباب مذهبی را آن پنج تجسس‌گر برداشتند یا همه دانی‌ها. معلوم نیست چه کسی در مدخل در ایستاده است. پاره‌ای از صاحب نظران کوشیده‌اند این عدم انسجام را به حساب وجود دو منبع مختلف بگذارند، اما به نتیجه مشخصی نرسیده‌اند. مطابق منطق روایت، احتمال دارد که اسباب مذهبی را تجسس‌گران برداشته باشند. ایشان از طریق پلکان بیرونی به طبقه اول رفتند. وقتی با دست پر به پایین باز می‌گردند، کاهن که بر آستانه در، در کنار بقیه دانی‌ها ایستاده بوده، ایشان را مخاطب قرار می‌دهد.

<sup>w</sup> منظور رعایت سکوت است. ر.ک. میک ۷:۱۶؛ ایوب ۲۱:۵؛ ۲۹:۹؛ ۴۰:۴؛ ۳۰:۳۲؛ حک ۸:۱۲.

<sup>x</sup> راوی به هیچ وجه نکوشیده بر بی وفایی و فرصت طلبی کاهن سرپوش بگذارد.

<sup>y</sup> در متن عبری، اصطلاحی به کار رفته که بر افراد غیر جنگی دلالت دارد و می‌تواند شامل کودکان، زنان و سالخوردگان باشد. این اقدام دانی‌ها یا به علت تحرک کند افراد غیر نظامی بوده، یا به این علت که آنان را از خطر انتقام جویی میخا در امان نگاه دارند.



گفتند: «تو را چه شده که ازدحام به راه انداخته ای؟»<sup>۲۴</sup> گفت: «خدایی را که برای خود ساخته بودم<sup>Z</sup>، آن را برداشته اید، و نیز کاهن را و به راه افتاده اید. برایم چه باقی مانده؟ پس چگونه می توانید بگویید: تو را چه شده؟»<sup>۲۵</sup> بنی دان به او گفتند: «دیگر صدای خود را به ما نشنوان، مبادا مردانی که در جانشان تلخی هست بر شما بیفتند و تو زندگی خود و زندگی خانواده ات را از دست بدهی!»<sup>۲۶</sup> بنی دان به راه خود رفتند، و میخا که می دید ایشان از او نیرومندترند، از آنجا باز گشت و به خانه خود رفت.

تصرف لاییش. بنیانگذاری شهر دان و پرستشگاه آن<sup>۲۷</sup>

اما آنان آنچه را که میخا ساخته بود، و نیز کاهنی را که او برای خود داشت، برداشتند و بر علیه لاییش حرکت کردند، بر

علیه قومی آسوده و مطمئن؛ ایشان آن را از دم تسبیح گذرانند و شهر را به آتش سوزانند<sup>a</sup>.<sup>۲۸</sup> کسی برای رهایی دادن آن نبود، زیرا از صیدون دور بود و ایشان با ارامیان رابطه ای نداشتند. آن در دره بیت-رحوب بود. ایشان شهر را بازسازی اعد ۲۱:۱۳ کردند و در آن مستقر شدند.<sup>۲۹</sup> ایشان شهر را دان نام نهادند، به نام پدرشان دان، که یوشع ۱۹:۲۷ از اسرائیل زاده شده بود؛ اما در ابتدا نام شهر لاییش بود.

<sup>۳۰</sup> بنی دان تمثال را برای خود برپا کردند. یهوناتان پسر جرشوم، پسر موسی<sup>b</sup>، و سپس پسرانش برای قبیله دانی ها کاهن بودند تا به روزگار تبعید سرزمین<sup>c</sup>.<sup>۳۱</sup> ایشان برای خود تمثالی را که میخا ساخته بود برقرار کردند، و در تمام زمانی که خانه خدا در شیلوه<sup>d</sup> بود، [آن آنجا باقی ماند].

واژه عبری را می توان این گونه نیز ترجمه کرد: «خدایی که برای خود ساخته بودم».

a هیچیک از این اتفاقات با مداخلت یا تأیید الهی صورت نگرفت. سبک این آیه به روشنی حالت طعن تحقیرآمیز راوی را در مورد دانی ها منعکس می سازد، خصوصاً در ابتدای آیه که می گوید: «آنچه را که میخا ساخته بود» که با این گفته، به بتها اشاره می کند! راوی با لحنی تند در مورد مذهب دان و خدمتگزاران آن سخن می گوید. ویران سازی شهری منزوی و قتل عام جماعت آسوده و مطمئن آن قطعاً عملی قهرمانی به حساب نمی آید.

b متن عبری قرائت کرده: «منسی»؛ اما حرف «ن» این نام را بالای خط قرار داده، طوری که اگر آن را مد نظر قرار ندهیم، همان «موسی» خوانده می شود. نسخه برداران که تصور کاهنی بت پرست از نسل موسی را اهانت آمیز می دانستند، این حرف «ن» را اضافه کرده اند تا «منسی» خوانده شود (همان پادشاه بی دین؛ ر.ک. ۲-۲۱)، نه «موسی». ترجمه ما مبتنی است بر ترجمه های قدیمی. - برای نخستین بار، نام این لاوی جوان را که در ۷:۱۷-۱۳؛ ۱۸:۳-۶، ۱۷-۲۰ به او اشاره شده، مشاهده می کنیم («یهوناتان»، یعنی «یهوه داده است»). او نه فقط لاوی است، بلکه از تبار موسی نیز می باشد. ر.ک. خروج ۲۲:۲؛ ۱۸:۳؛ ۱-۳؛ ۲۳:۱۵.

c احتمالاً منظور تبعید ایشان در زمان تغلت-فلاسر سوم، به سال ۷۳۴ ق.م. می باشد. ر.ک. ۲-۲۹؛ ۱۵:۲۹.

d پرستشگاه شیلوه احتمالاً به دست فلسطینیان در نبرد ابن-عزر ویران شد (۱-سمو ۴:۱۱؛ ر.ک. از ۷:۱۲؛ ۶:۲۶؛ ۹). اما شاید این نام را بهتر باشد «لاییش» خوانند. در هر صورت، منظور این نیست که پرستشگاه دان همزمان با پرستشگاه شیلوه از میان رفت، بلکه منظور این است که آن دو به طور همزمان وجود داشتند.

## قبیله بنیامین<sup>e</sup>

### جنایت در جبعه

گرداند؛ او خدمتگزار و دو الاغ همراه خود داشت. چون به خانه پدر آن زن جوان می‌رسید، وی او را دید و شادمانه به ملاقاتش رفت.<sup>۴</sup> پدرزن او، پدر آن زن جوان، او را نگاه داشت و او سه روز نزد وی ماند؛ در آنجا خوردند و نوشیدند و شب را گذرانیدند.<sup>۵</sup> باری، روز چهارم، صبح زود برخواستند، و چون او برای حرکت آماده می‌شد، پدر آن زن جوان به داماد خود پید:۱۸:۵

۱۹ باری، در آن ایام - پادشاهی در اسرائیل نبود<sup>f</sup> - لاوی ای که در انتهای کوهستان افراییم زندگی می‌کرد، زنی را از بیت لحم یهودا<sup>g</sup> همچون مُتعه برای خود گرفت.<sup>۲</sup> متعه او با او قهر کرد<sup>h</sup> و از نزد او به خانه پدرش، در بیت لحم یهودا، رفت و مدتی در آنجا ماند، چهار ماه.<sup>۳</sup> شوهرش حرکت کرد و به جستجوی او رفت تا با دل او سخن گوید<sup>i</sup> و او را باز

e فصل‌های ۱۹-۲۱ که دومین «ضمیمه» کتاب داوران را تشکیل می‌دهد (ر.ک. فصل ۱۷، توضیح s)، به شرح جنگ با قبیله بنیامین، و دلایل و پیامدهای آن می‌پردازد. این روایت شامل سه بخش می‌گردد: ۱) انگیزه جنگ: جنایت در جبعه (فصل ۱۹: ۲) جریان جنگ: احضار قبایل و عملیات نظامی، یعنی اقدامات مقدماتی، کمین و پیروزی نهایی اسرائیلیان (فصل ۲۰: ۳) و ۳) پیامدهای جنگ: تصمیم اسرائیلیان به احیای بازماندگان بنیامینی و تأمین همسر برای ایشان (فصل ۲۱). این روایت از تاریخچه ادبی پیچیده‌ای برخوردار است که در بسیاری از موارد مبهم است. به نظر می‌رسد که روایت اولیه که موضوع «مردان اسرائیل» را برجسته می‌ساخت، به دست ویراستاری بسط داده شده که از «بنی اسرائیل» سخن می‌گوید. در ضمن، روایت مورد ویرایش‌های مهم واقع شده، که اشاره به پرستشگاه بیت ثیل در ۲۰: ۱۸، ۲۳، ۲۶-۲۸، ۲۱: ۲-۴ از مهم‌ترین آنها است. از این روایت که این فصل‌ها حالتی نسبتاً مغشوش دارند. تکرارهای متعدد به وضوح متن لطمه زده است. این روایت در شکل نهایی‌اش، احتمالاً بسیار متأخر است. در آن، اسرائیل همچون «جماعتی» مذهبی معرفی شده (۲۰: ۱: ۲۱، ۱۰: ۲۱، ۱۳، ۱۶)، یا همچون یک «مجمع» (۲۰: ۲: ۲۱، ۵: ۸). حال آنکه این اصطلاحات فقط در دوره تبعید یا پس از تبعید پدیدار می‌گردند. وحدت اسرائیل حالتی آرمانی شده دارد، و ارقام مذکور آشکارا تخیلی می‌باشند (۲۰: ۲، ۱۰، ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۴۴، ۴۵، ۴۶: ۲۱: ۱۰؛ اما در خصوص سنت قدیمی‌تر، ر.ک. ۲۰: ۱۶، ۳۱، ۳۹، ۴۷). همچنین تداوی‌هایی به سایر روایات عهدعتیق را مشاهده می‌کنیم: برای مثال، ۱۹: ۱۵-۲۵ یادآور پید ۱۹: ۱-۱۱ می‌باشد؛ ۲۰: ۱۸ مشابه ۱: ۱-۲ می‌باشد؛ و ۲۰: ۲۹-۴۳ یا یوشع ۸: ۳-۲۵ قرابت دارد؛ اما نمی‌توان همواره دید که این تأثیرپذیری در کدام جهت صورت پذیرفته است. با وجود تمام این نشانه‌های حاکی از کار ویراستاران، روایت جنگ با جبعه یقیناً به سنت تاریخی اصیلی باز می‌گردد. به نظر می‌رسد که هوشع از جنایت جبعه آگاه بوده است (هو ۹: ۹: ۱۰). اما مفسران در خصوص گستره‌ای که می‌توان برای این رویدادها قائل شد، اتفاق نظر ندارند. به عنوان مثال، نمی‌دانیم جنگ با جبعه، آیا سبب افول قبیله بنیامین شده، یا بر عکس، موجب آزادی و استقلال آن گردیده است (ر.ک. پید ۳۵: ۱۶-۲۰). نقش مهمی که بنیامین در دوره شائول ایفا می‌کند، در هر صورت با اندیشه تضعیف دائمی این قبیله سازگار نیست.

f این جمله توضیحی است از سوی ویراستاری که بعد از دوره تبعید آن را به متن افزوده است. ر.ک. ۱: ۱۷.  
g لاوی مذکور در این روایت، همانند لاوی مذکور در ۷: ۱۷، با بیت لحم یهودا مرتبط شده است. ر.ک. توضیح ۱۷: ۷.  
h قطعاً مشاجره‌ای میان لاوی و زنش رخ داده. او با رفتن به بیت لحم، بخشی از مسؤولیت خود را در این اختلاف می‌پذیرد و برای مصالحه با زنش، قدمی بر می‌دارد.  
i منظور این است که با عشق و محبت، می‌کوشد با او گفتگو کند یا او را تسلی دهد. ر.ک. خصوصاً توضیح هو ۲: ۱۶؛ پید ۳۴: ۳، ۵۰: ۲۱؛ روت ۲: ۱۳؛ اش ۴۰: ۲.  
j میهمان نوازی در مشرق زمین، آن گونه که در آیات ۳-۹ ذکر شده، هنوز نیز در میان مردمان آن دیار مرسوم است. این صحنه با آنچه که در آیات ۱۵-۲۶ آمده و در آن رسوم میهمان نوازی به طور کامل لگدمال شده، در تضاد آشکار قرار دارد.

آن مرد نخواست که شب را بگذراند؛ او بر خاست و حرکت کرد. به مقابل یبوس رسید - یعنی اورشلیم<sup>m</sup> - و آن دو الاغ پالان شده و متعه را همراه داشت.

<sup>۱۱</sup> وقتی نزدیک یبوس بودند، روز بسیار پایین آمده بود. خدمتگزار به اربابش گفت: «خواهش می‌کنم بیا بسوی این شهر یبوسیان منحرف شویم و شب را در آنجا خواهیم گذراند.»<sup>۱۲</sup> اربابش به او گفت: «بسوی شهری از بیگانگان منحرف نخواهیم شد که از بنی اسرائیل نیستند؛ تا جیبه<sup>n</sup> پیش خواهیم رفت.»<sup>۱۳</sup> سپس به خدمتگزارش گفت: «بیا و به یکی از این محل‌ها نزدیک شویم؛ شب را در جیبه یا در راه<sup>o</sup> خواهیم گذرانید.»<sup>۱۴</sup> ایشان پیشتر رفتند و حرکت کردند، و چون در کنار جیبه بنیامین<sup>p</sup> بودند، خورشید غروب می‌کرد.<sup>۱۵</sup> ایشان به این سمت منحرف شدند تا بروند و شب را در جیبه بگذرانند. [آن لای] وارد شد و در میدان شهر<sup>q</sup> نشست، اما هیچکس ایشان

گفت: «دل خود را با تکه‌ای نان تقویت کن، و بعد حرکت خواهید کرد<sup>k</sup>». چون نشستند، هر دو با هم خوردند و نوشیدند. آنگاه پدر آن زن جوان به آن مرد گفت: «خواهش می‌کنم رضایت بده تا شب را بگذرانی و دلت شاد باشد!»<sup>۱۷</sup> آن مرد بر می‌خاست تا برود، اما پدرزنش اصرار کرد، آن سان که او تغییر عقیده داد و شب را در آن مکان گذرانید.

<sup>۱۸</sup> روز پنجم، صبح زود برخواست تا برود، اما پدر آن زن جوان گفت: «بیا و دل خود را تقویت کن!»؛ ایشان تا افول روز تأخیر کردند<sup>۱</sup>، و هر دو خوردند.<sup>۲</sup> آن مرد بر می‌خاست که برود، او، متعنه‌اش و خدمتگزارش؛ اما پدرزنش، پدر آن زن جوان، به او گفت: «اینک روز بسوی شامگاه ناتوان می‌شود؛ پس شب را بگذرانید؛ اینک روز به پایان می‌رسد؛ شب را در اینجا بگذران، و دلت شاد باشد! فردا، صبح زود، به راه خواهید افتاد، و به خیمه خود خواهی رفت.»<sup>۱۰</sup> اما

k در مشرق زمین، میزبان همیشه می‌کوشد رفتن میهمانان خود را به تعویق بیندازد. این امر معمولاً منجر به تعارفات طولانی می‌گردد. ر.ک. پید ۲۴:۵۴-۵۹:۳۳:۱۲-۱۷. اما در این مورد شاید بتوان گفت که پدرزن لای به نوعی مصیبتی را پیش بینی می‌کرده است. با اینحال، دقیقاً همین تأخیرها است که سبب می‌شود لای و متعنه‌اش شب را در جیبه بسر ببرند.

l برخی از مترجمین چنین ترجمه می‌کنند: «بیا و دل خود را تقویت کن و تا افول روز تأخیر کنید؛ ایشان هر دو خوردند.»  
m سفر از بیت لحم تا اورشلیم با الاغ حدود دو ساعت طول می‌کشد. نام یبوس (ر.ک. ۲-سمو ۵:۶-۸-۱-توا ۱۱:۴-۸) ظاهراً از سوی اسرائیلیان به اورشلیمی که متعلق به کنعانیان بود و جماعتش یبوسیان بودند، داده شده است (ر.ک. ۱:۲۱:۱ یوشع ۸:۱۵:۱۸:۱۶، ۲۸). درست است (ر.ک. آیه ۱۲) که این شهر تا زمان سلطنت داود، کنعانی باقی ماند (۲-سمو ۵:۶-۱۰)، اما دست کم از سده نوزدهم ق.م، این شهر نام اورشلیم (اورسالم) را بر خود داشته است.

n «جیبه» (یعنی تپه) که «جیبه بنیامین» (۱-سمو ۱۳:۲) یا «جیبه شائول» (۱-سمو ۴:۱۱) نیز نامیده شده، به گمان باستان شناسان، همان «تل الفول» امروزی است، واقع در ۶ کیلومتری شمال اورشلیم. جیبه را نباید با جابع (یوشع ۱۸:۲۴: داور ۲۰:۳۳:۱-سمو ۱۴:۵) و با جبعون (یوشع ۹:۱۷ و غیره) اشتباه کرد.

o «راه» (یعنی بلندی)، که امروزه «الرام» نامیده می‌شود، در ۳ کیلومتری شمال جیبه، بر سر راه اورشلیم-بیت‌ئیل-شکیم واقع شده است (ر.ک. ۱۹:۲۱).

p غروب آفتاب، انتخاب محل اقامت را تعیین می‌کند. پس از آغاز شب، ادامه سفر امکان‌پذیر نیست. ر.ک. پید ۲۸:۱۱.  
q میدان شهر که محل حیات اجتماعی مردم بود، در ورودی دروازه اصلی شهر قرار داشت.

را به خانه خود نپذیرفت تا شب را بگذرانند.<sup>f</sup>

پید ۱۹:۱۱-۱۱:۹؛  
هو ۹:۹؛  
۹:۱۰

۱۶ پیرمردی سر رسید که شب از کار خود در مزارع باز می گشت. او مردی بود از کوهستان افرایم که در جبهه سکونت داشت، در حالی که مردمان آن مکان از بنیامینیان بودند.<sup>g</sup> ۱۷ چون چشمان خود را بلند کرد، در میدان شهر، آن مرد را دید، مسافر را. پیرمرد گفت: «کجا می روی و از کجا می آیی؟» ۱۸ به او گفت: «ما از بیت لحم یهودا تا انتهای کوهستان افرایم عبور می کنیم، و من از آنجا هستم. من تا بیت لحم یهودا رفتم و به خانه خود<sup>h</sup> رهسپارم؛ و کسی نیست که مرا به خانه خود بپذیرد. ۱۹ اما گاه و علوفه برای الاغهایمان دارم، همچنین نان و شراب برای خود، برای کنیزت و برای پسری که همراه خدمتگزارانت هست، دارم؛ چیزی کم نداریم.» ۲۰ پیرمرد گفت: «خوش آمدی! بگذار همه نیازهایت را برآورده سازم؛ فقط شب را در میدان مگذران.» ۲۱ او وی را به

خانه خود داخل ساخت و به الاغها علوفه داد؛ ایشان پایهای خود را شستند، سپس پید ۱۸:۴ خوردند و نوشیدند.

۲۲ در حالی که ایشان دل خود را شاد می ساختند<sup>u</sup>، اینک مردان شهر، افراد بی ارزش واقعی، خانه را احاطه کردند<sup>v</sup> و در را محکم می کوبیدند و به صاحب خانه، به آن پیرمرد گفتند: «مردی را که به خانه ات وارد شده، بیرون آور تا او را بشناسیم<sup>w</sup>.» ۲۳ صاحب خانه بسوی ایشان بیرون آمد و گفت: «نه، ای برادرانم، نه، لطفاً بدی مکنید؛ پس از آنکه این مرد وارد خانه من شده، این دیوانگی را مکنید<sup>x</sup>.

پید ۱۹:۴-۵

۲۴ اینک دختر من که باکره است<sup>y</sup>؛ پس او را بیرون می آورم. از او سوء استفاده کنید و با او هر طور که شما را پسند می آید عمل کنید؛ اما در حق این مرد این دیوانگی را مرتکب نخواهید شد.» ۲۵ آن مردان نخواستند به او گوش دهند. آن مرد متعه خود را گرفت و او را برای ایشان بیرون آورد<sup>z</sup>. ایشان او را شناختند و تمام شب را

f در روزگاری که مهمانسرای وجود نداشت، اسکان مسافران رهگذر همچون وظیفه اولیه هر صاحب خانه ای تلقی می شد. با این آیه، شباهت های متعدد با ماجرای دیدار فرشتگان از سدوم آغاز می شود. ر.ک. پید ۱۹:۲.  
S مانند پید ۱۹، در اینجا نیز کسی که میهمان نوازی می کند، از اهالی بومی شهر نیست. میزبان یکی از هموطنان لاوی است (ر.ک. آیه ۱).

t برخی ترجمه می کنند: «به خانه خدا رفت و آمد دارم».

u همین اصطلاح در آیات ۶ و ۹ به کار رفته است. منظور خوردن و نوشیدن و استراحت کردن است.

v ر.ک. ۱۹:۴. «افراد بی ارزش» در شکل تحت اللفظی اش، «مردان بنی بلعیال» می باشد. ر.ک. تث ۱۳:۱۴؛ ۱- سمو ۱۶:۱؛ ۱۲:۲؛ ۱۰:۲۷؛ ۱- پاد ۲۱:۱۰.

w منظور از این دعوت کاملاً آشکار است. مانند پید ۱۹:۵، فعل «شناختن» در معنای برقرار ارتباط جنسی به کار رفته است.

x پیرمرد به رسم میهمان نوازی اشاره می کند. ر.ک. پید ۱۹:۶-۸.

y متن عبری چنین اضافه کرده: «اینک دختر من که باکره است و متعه این مرد». پیرمرد مانند لوط (ر.ک. پید ۱۹:۸)، حاضر است برارزشتترین مال خود را بدهد تا میهمان خود را رهایی بخشد.

z از نقطه نظر خواننده امروزی، رفتار لاوی شرم آور است. اما این امکان هست که لاوی با دادن متعه خود، می کوشد پیش از هر چیز، آن مرد افرایمی و دخترش را رهایی دهد. این دو مرد بی احترامی به رسوم میهمان نوازی را وخیم تر از تجاوز به یک زن تلقی می کردند. با اینحال، پیامد مهلک این تجاوز، مستلزم انتقام خون می باشد (ر.ک. ۱۹:۲۹-۳۰؛ ۲۰:۴-۷).

مردانی که فرستاد این دستور را داد: «این است آنچه به تمامی مردان اسرائیل خواهید گفت: از روزی که بنی اسرائیل از سرزمین مصر برآمده اند، تا به امروز، آیا چیزی شبیه این رخ داده است؟<sup>e</sup> در این مورد بیندیشید، مشورت کنید و سخن بگویید.» و تمام کسانی که این را می دیدند، می گفتند: «از روزی که بنی اسرائیل از سرزمین مصر برآمده اند تا به امروز، هرگز چیزی شبیه این، نه رخ داده و نه دیده شده است!»

### جنگ تنبیهی علیه بنیامین<sup>f</sup>

۲۰. جمیع بنی اسرائیل بیرون آمدند، و جماعت همچون مردی واحد، از دان تا بئرشیع<sup>h</sup>، از جمله سرزمین جلعاد، نزد بیهوه در مصفه<sup>i</sup> گرد آمدند<sup>g</sup>.<sup>۲</sup> سنگهای

تا صبح با او خوش گذرانیدند؛ به هنگام پگاه او را پس فرستادند.

<sup>۲۶</sup> با نزدیک شدن صبح، آن زن رفت و در مدخل خانه مردی افتاد که اربابش نزد او بود؛ [او] تا روشن شدن هوا [در آنجا ماند]<sup>a</sup>.<sup>۲۷</sup> اربابش صبح برخاست و چون در خانه را باز کرد، بیرون می آمد تا به راه خود ادامه دهد؛ و اینک آن زن، متعه اش، در مدخل خانه در غلتیده بود و دستانش بر آستانه بود!<sup>۲۸</sup> به او گفت: «برخیز! برویم!» اما پاسخی نبود<sup>b</sup>... او وی را بر الاغ خود برداشت، سپس آن مرد حرکت کرد و به خانه خود رفت.

<sup>۲۹</sup> چون وارد خانه خود شد، چاقو را برداشت و متعه خود را گرفت و او را اندام به اندام به دوازده قطعه تکه تکه کرد، و آن<sup>c</sup> را به تمامی قلمرو اسرائیل فرستاد<sup>d</sup>.<sup>۳۰</sup> به

- a شامگاه پیشین به نظر می رسید که تمامی ندارد (آیات ۹، ۱۱، ۱۴)، اما راوی اکنون این احساس را ایجاد می کند که روز به این زودیها فرا نمی رسد (آیات ۲۵b، ۲۶ab، ۲۷).
- b متن یونانی این عبارت را اضافه کرده: «زیرا مرده بود». راویان عموماً از هر نوع تفسیری در خصوص احساسات شخصیت هایشان اجتناب می کنند، اما صرف اشاره به واقعیت ها به اندازه کافی روشن است.
- c یعنی قطعه ها را. ر. ک. ۲۰:۶.
- d آیینی مشابه، یعنی ارسال دوازده قطعه یک جفت گاو تکه تکه شده، در ۱- سمو ۷:۱۱ به دست شائول انجام شد که آن نیز در جبعه صورت گرفت.
- e این عبارت که می گوید: «به مردانی که فرستاد این دستور را داد... آیا چیزی شبیه این رخ داده است» اشتباهاً از متن عبری حذف شده است. ما آن را بر اساس ترجمه یونانی بازسازی کرده ایم.
- f ر. ک. توضیح ۱:۱۹.
- g ویراستاری که بعد از تبعید بر روی این کتاب کار کرده، و سبک او به طور خاص در آیات ۱-۲ آشکار است، اسرائیل را «جماعتی» مذهبی تلقی می کند. این اصطلاح فقط بعد از تبعید کاربرد پیدا کرده است (ر. ک. خروج ۳:۱۲، ۱:۱۶، ۳۴:۳۱؛ لاو ۱۳:۸، ۳-۵:۱۶، ۵:۱۹؛ اعد ۱:۱۸، ۹:۱۶، ۱۷:۲۷، ۱۶:۳۱، ۱۶:۳۲؛ یوشع ۹:۱۸، ۲۲:۱۸). در واقع جنگ با بنیامین احتمالاً فقط از سوی گروه محدودی از قبیله ها صورت گرفته، یا شاید حتی فقط از سوی قبیله افراییم.
- h «از دان تا بئرشیع» اصطلاحی است قراردادی برای اشاره به تمام گستره قلمرو اسرائیل. ر. ک. ۱- سمو ۳:۲۰، ۲- سمو ۱۷:۱۱.
- i «نزد بیهوه در مصفه» یعنی در پرستشگاه خداوند در مصفه. «مصفه» (یعنی کمین) بنیامین (ر. ک. آیه ۳، ۲۱:۱، ۵:۱- سمو ۷:۵، ۱۷:۱۰؛ ۱- مک ۳:۴۶)، امروز «تل النصبة» نام دارد و در ۱۳ کیلومتری شمال اورشلیم واقع می باشد. آن را نباید با مصفه جلعاد اشتباه کرد (۱۷:۱۰، ۱۱:۱۱، ۳۴:۳۱؛ پید ۳۱:۴۹).

نخواهد رفت، و هیچیک از ما به خانه اش باز نخواهد گشت.<sup>۹</sup> و اکنون، این است آنچه با جبهه خواهیم کرد؛ بر حسب قرعه بر علیه آن برویم! <sup>۱۰</sup> ده مرد از صد از تمامی قبیله های اسرائیل بر خواهیم گرفت، سپس صد از روی هزار، و هزار از روی ده هزار، تا معیشت لشکر را تأمین کنیم، برای آنانی که خواهند رفت تا با جبهه بنیامین مطابق تمام دیوانگی ای که در اسرائیل مرتکب شده، رفتار کنند.»<sup>۱۱</sup> بدینسان همه مردان اسرائیل که همچون مردی واحد گرد آمده بودند، بر علیه شهر متحد شدند.

<sup>۱۲</sup> قبیله های اسرائیل مردانی را به تمامی قبیله بنیامین فرستادند تا بگویند: «این چه جنایتی است که نزد شما ارتکاب یافته است<sup>n</sup>؟»<sup>۱۳</sup> پس اکنون این مردان را تحویل دهید، این اشخاص بی ارزش را که در جبهه هستند؛ ما ایشان را به مرگ خواهیم سپرد و بدی را از اسرائیل بیرون خواهیم رفت<sup>o</sup>. اما بنی بنیامین نخواستند به دعوت برادرانشان، بنی اسرائیل، گوش فرا دهند<sup>p</sup>.

<sup>۱۴</sup> بنی بنیامین شهرهای خود را ترک گفتند و در جبهه گرد آمدند تا برای جنگ

زاویه<sup>j</sup> تمامی قوم و همه قبیله های اسرائیل در مجمع قوم خدا حضور یافتند: چهارصد هزار<sup>k</sup> مرد پیاده و شمشیرکش.<sup>۳</sup> بنی بنیامین آگاه شدند که بنی اسرائیل به مصفه بر آمده اند...

بنی اسرائیل گفتند: «سخن بگویند؛ این جنایت چگونه ارتکاب یافته است؟»<sup>۴</sup> آن لاوی، شوهر زنی که کشته شده بود، رشته سخن را به دست گرفته، گفت: «من وارد جبهه بنیامین شدم، من و متعمه ام، تا شب را بگذرانیم.<sup>۵</sup> سروران جبهه بر علیه من برخاستند و در طول شب، خانه را بر علیه من احاطه کردند. ایشان قصد داشتند مرا بکشند؛ اما در خصوص متعمه ام، ایشان او را مورد سوء استفاده قرار دادند، و او مرده است!<sup>۶</sup> متعمه ام را برداشتم و او را تکه تکه کردم و آن را در تمامی صحرای میراث اسرائیل فرستادم؛ زیرا ایشان در اسرائیل، رسوایی و دیوانگی مرتکب شده بودند<sup>m</sup>.<sup>۷</sup> اینک همه شما، ای بنی اسرائیل اینجا هستید؛ با یکدیگر سخن بگویند و همین جا مشورت کنید.»

<sup>۸</sup> تمامی قوم مانند مردی واحد برخاستند و گفتند: «هیچیک از ما به خیمه اش

<sup>j</sup> منظور بزرگان قوم است. ر.ک. ۱- سمو ۱۴:۳۸؛ اش ۱۳:۱۹.

<sup>k</sup> مانند آیات ۱۵، ۱۷، ۲۱، ۲۵، ۳۴، ۳۵، ۴۵، ۴۶، این ارقام تخیلی می باشند. اسناد قدیمی ارقام کوچکتری را ارائه می دهند. ر.ک. ۵:۸؛ ۷:۱۶؛ ۱۱:۱۸؛ ۱۶:۲۰؛ ۳۱، ۳۹، ۴۷، ۲- سمو ۱۵:۱۸.

<sup>l</sup> ر.ک. ۲۹-۲۲-۲۸. «ایشان قصد داشتند مرا بکشند»: این نکته در روایت فصل ۱۹ ذکر نشده است.

<sup>m</sup> «رسوایی در اسرائیل»، یعنی بزهکاری جنسی یا موهن به مقدسات که می توانست خود جماعت مقدس را زیر سؤال ببرد. ر.ک. ۱۹:۲۴؛ ۲۰:۱۱؛ پید ۷:۳۴؛ تث ۲۱:۲۲؛ یوشع ۷:۱۵؛ ۲- سمو ۱۳:۱۲.

<sup>n</sup> تجمع و گرد هم آیی مصفه (آیات ۱-۱۱) ظاهراً راه حل مسالمت آمیزی را در نظر نگرفته بود. لذا آیات ۱۲-۱۳ ممکن است بعداً اضافه شده باشد.

<sup>o</sup> این فرمول خاص کتاب تنبیه و ویراستاران محفل تنبیه ای می باشد. ر.ک. تث ۱۷:۱۲؛ ۱۳:۱۹.

<sup>p</sup> عمل بنیامینیان حتی امروز نیز جزو رسوم عرب های بدوی است. شیخ قبیله اجازه ندارد عضوی از قبیله خود را، حتی زمانی که وی مجرم شناخته شده، تحویل دهد. همبستگی «خونی» قوی تر است از التزامات عدالت.

اسرائیل برای نبرد با بنیامین حرکت کردند، و مردان اسرائیل بر علیه آنان بسوی جبعه برای جنگ صف آرایی نمودند. <sup>۲۱</sup> بنی بنیامین از جبعه بیرون آمدند، و در آن روز، به بیست و دو هزار مرد اسرائیل خاک خوراندند.

<sup>۲۳</sup> بنی اسرائیل به بیت ثیل برآمدند و در حضور یهوه<sup>۷</sup> تا شامگاه گریستند؛ سپس به این مضمون از یهوه سؤال کردند: «آیا باید بار دیگر با برادرم، بنی بنیامین درگیر جنگ شوم؟» یهوه گفت: «بر علیه او بر آید. <sup>۲۲</sup> لشکر مردان اسرائیل شجاعت را باز یافتند، و بار دیگر برای جنگ صف آرایی کردند، در همان جایی که روز اول صف آرایی کرده بودند. <sup>۲۴</sup> بنی اسرائیل روز دوم به بنی بنیامین نزدیک شدند. <sup>۲۵</sup> اما در این روز دوم، بنیامینیان از جبعه به ملاقات ایشان بیرون آمدند و باز به هجده هزار مرد از بنی اسرائیل خاک

با بنی اسرائیل حرکت کنند. <sup>۱۵</sup> بنی بنیامین که از شهرها آمده بودند، در آن روز خود را سرشماری کردند: بیست و شش هزار مرد شمشیرکش<sup>۹</sup>، بدون احتساب ساکنان جبعه<sup>۱۶</sup>. در تمامی این لشکر، هفتصد مرد نخبه بودند که دست راستشان معلول بود؛ هر یک از آنان می توانست از سنگ قلاب خود سنگی به طرف مویی پرتاب کند، بی آنکه خطا کند.

<sup>۱۷</sup> مردان اسرائیل نیز خود را سرشماری کردند: ایشان بدون احتساب بنیامین، چهارصد هزار مرد شمشیرکش بودند، همگی مردان جنگی. <sup>۱۸</sup> ایشان به راه افتادند و به بیت ثیل<sup>۱۹</sup> برآمدند و از خدا سؤال کردند؛ گفتند: «کدامیک از ما اول ۲۷:۲۰ به نبرد با بنی بنیامین بر خواهد آمد؟» یهوه گفت: «اول یهودا بر خواهد آمد.<sup>۲۰</sup>» <sup>۱۶</sup> بنی اسرائیل از صبح به راه افتادند و در مقابل جبعه اردو زدند. <sup>۲۰</sup> مردان

q این ارقام بر حسب منابع متفاوت است. پاره ای از نسخ خطی یونانی، سریانی و لاتین، عدد ۲۵/۰۰۰ را ارائه داده اند، و برخی دیگر و همچنین یوسفوس، عدد ۲۳/۰۰۰ را. طبق آیه ۳۵، تعداد کشته شدگان از بنیامین ۲۵/۱۰۰ نفر است، و طبق آیه ۴۶، همین افراد ۲۵/۰۰۰ نفر تعیین شده است. مطابق آیه ۴۷، ظاهراً ۶۰۰ نفر جان سالم به در بردند.

r در انتهای این آیه، متن عبری اضافه می کند: «و نیز هفتصد مرد نخبه سرشماری شدند». از آنجا که این عبارت مشخصاً از آیه بعدی گرفته شده، ما آن را حذف کرده ایم.

s ر.ک. توضیح ۱۵:۳.

t «بیت ثیل» (ر.ک. آیات ۲۶-۲۸: ۲۱-۲: ۴)، «بیتین» امروزی، در ۱۷ کیلومتری شمال اورشلیم، بر سر راه شکیم قرار دارد. عهدعتیق خاطره یعقوب پاتریارخ را به بیت ثیل مرتبط می سازد (پید ۲۸: ۱۰-۲۲: ۳۱: ۱۳: ۳۵-۱: ۱۵). برپام در آنجا یکی از گوساله های طلایی خود را بر پا خواهد داشت (۱-پاد ۱۲: ۲۸-۳۳). عاموس و هوشع مذهب بیت ثیل را محکوم می سازند (عا ۳: ۱۴: ۴: ۴: ۵: ۵: ۶-۵: ۱۰: ۱۵). این پرستشگاه سرانجام به دست یوشیا در سال ۶۲۲ ق.م. ویران خواهد شد (۲-پاد ۲۳: ۱۵-۱۸).

u در اسرائیل، کلاً مانند دنیای باستان، امری عادی بود که پیش از درگیر شدن در جنگ، از وحی الهی مشورت بطلبند (ر.ک. داور ۲: ۱: ۲۳: ۲۰: ۲۸: ۱-سمو ۷: ۵: ۱۲: ۱۴: ۳۷: ۲۳: ۲، ۴، ۹-۱۲: ۳۰: ۷-۸: ۲-سمو ۲: ۱: ۴: ۵: ۱۹: ۲۳-۲۴: ۱-پاد ۲۲: ۱۵). سؤالی که اسرائیلیان مطرح می سازند، در مضمون متن معنایی ندارد، و پاسخی نیز که دریافت می دارند، نتیجه ای در دنباله عملیات به همراه ندارد. لذا به نظر می رسد که این آیه که اثر دست ویراستاری اهل یهودا بعد از دوره تبعید باشد، تحت تأثیر داور ۱-۲ قرار دارد.

v ر.ک. ۲: ۴: ۲: ۲۱: ۴: ۱۱: ۱: ۱۴: ۱-سمو ۱۱: ۴: ۱: ۱۰: ۱.

w ر.ک. توضیح آیه ۱۸. این بار، سؤالی که طرح می شود، معنایی دارد. برای درک بهتر متن، جای آیات ۲۲ و ۲۳ را عوض کرده ایم.

خوراندند، که همگی مردان شمشیرکش بودند.

<sup>۲۶</sup> جمیع بنی اسرائیل و تمامی قوم بر آمده، به بیت ئیل آمدند؛ در آنجا در حضور یهوه نشستند و گریستند؛ آن روز را تا شامگاه روزه گرفتند<sup>x</sup> و قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های آرامش به حضور یهوه تقدیم کردند.<sup>۲۷</sup> بنی اسرائیل از یهوه سؤال کردند - صندوق عهد خدا در آن روزها در آنجا بود<sup>۲۸</sup>، و فینحاس، پسر العازار، پسر هارون، در آن روزها در حضور آن می‌ایستاد؛ گفتند: «آیا باید باز برای جنگ با برادرم، بنی بنیامین شروع به حرکت کنم، یا اینکه باید اجتناب کنم؟» یهوه گفت: «بر آید، زیرا فردا او را به دستان شما خواهم سپرد.»

یوشع<sup>۸:۴</sup> <sup>۲۹</sup> اسرائیل سپاهیان در پیرامون جبعه در کمین گذارد<sup>۳۰</sup> و روز سوم، بنی اسرائیل بر علیه بنی بنیامین برآمدند و مانند دفعات دیگر، [برای جنگ] بسوی جبعه صف‌آرایی کردند.<sup>۳۱</sup> بنی بنیامین که برای

ملاقات با سپاه بیرون آمده بودند، خود را وا گذاشتند تا به دور از شهر کشانده یوشع<sup>۸:۶، ۱۶</sup> شوند. ایشان مانند دفعات دیگر، شروع کردند به قربانی گرفتن از میان سپاه، بر راههای که بر می‌آیند، یکی به بیت ئیل و دیگری به جبعون<sup>a</sup>، در صحرا: حدود سی مرد از اسرائیل.<sup>۳۲</sup> بنی بنیامین به یکدیگر گفتند: «اینک ایشان مانند گذشته در مقابل ما شکست می‌خورند!» اما بنی اسرائیل به خود گفته بودند: «خواهیم گریخت و ایشان را بر راهها، به دور از شهر خواهیم کشید.»<sup>۳۳</sup> و جمیع مردان اسرائیل مواضع خود را ترک کردند و [برای نبرد] در بعل - تامار صف‌آرایی کردند، در آن حال که کمین نشینان اسرائیل از مواضع خود در غرب جبعه<sup>b</sup>، بیرون می‌آمدند؛<sup>۳۴</sup> بدینسان ده هزار مرد نخبه از جمیع اسرائیل، به مقابل جبعه رسیدند. جنگ سخت شد، و [بنیامینیان] نمی‌دانستند که مصیبت به ایشان می‌رسد.<sup>۳۵</sup> یهوه بنیامین را در مقابل اسرائیل در هم کوبید، و در آن

X نشستن بر زمین برای گریستن (ر.ک. اش ۳:۲۶؛ ۴۷:۱؛ ایوب ۲:۱۳؛ مز ۱۳۷:۱؛ عز ۹:۳) و برای روزه گرفتن (ر.ک. ۱- سمو ۷:۶؛ ۲- سمو ۱۲:۱۶)، نشانه‌های سوگواری و فروتنی است.

Y توضیح مذکور در آیات ۲۷b-۲۸a، که به حضور «صندوق عهد» در بیت ئیل و کهانت «فینحاس» اشاره می‌کند، احتمالاً بعدها اضافه شده است. در نظر ویراستاران بعد از تبعید، تقدیم قربانی، پیش از بنای معبد اورشلیم، فقط می‌توانست در مقابل صندوق عهد تقدیم شود. لذا به نظر می‌رسد که این توضیح اضافه شده تا به قربانی‌های مذکور در آیه ۲۶ مشروعیت داده شود. در واقع، صندوق عهد در دوره داوران، در پرستشگاه شیلوه قرار داده شده بود (ر.ک. یوشع ۱۸:۱؛ ۱- سمو ۱:۴). فینحاس، پسر العازار (ر.ک. خروج ۶:۲۵؛ اعد ۷:۲۵-۱۱؛ ۳۱:۶؛ یوشع ۲۲:۱۳، ۳۰-۳۲؛ ۲۴:۳۳) نیز می‌توانست به پرستشگاه شیلوه تعلق داشته بوده باشد، زیرا یکی از پسران علی نیز نام فینحاس را بر خود داشت (ر.ک. ۱- سمو ۱:۳؛ ۲:۳۴؛ ۴:۴، ۱۱).

Z نبرد تعیین‌کننده با بنیامینیان به واسطه گذاشتن کمین به پیروزی می‌رسد. این روایت (آیات ۲۹-۴۶) که با ماجرای تصرف عای (یوشع ۸:۳-۲۵) قرابت‌های بسیاری دارد، در وضعیت کنونی اش بسیار مغشوش می‌باشد. در آیه ۳۶a به نظر می‌رسد که نبرد به پایان رسیده، اما ناگهان در آیه ۳۶b جنگ با شدت بیشتری ادامه می‌یابد. تکرارها و تناقض‌های متعدد مانع از این می‌شود که تصور دقیقی از جریان جنگ به دست آوریم. فقط بخش مذکور در آیات ۳۶b-۴۴ کی متجانس می‌باشد.

a در متن عبری، «جبعه» آمده است که احتمالاً اشتباه می‌باشد و ما در ترجمه خود آن را اصلاح کرده‌ایم.  
b در خصوص «جبعه»، ر.ک. توضیح ۱۹:۱۲.



روز، بنی اسرائیل بیست و پنج هزار و یکصد مرد از بنیامین را هلاک کردند، که همگی ایشان شمشیرکش بودند.<sup>۳۶</sup> بنی بنیامین دیدند که شکست خورده اند. مردان اسرائیل میدان را برای بنیامین خالی کردند، زیرا بر کمینی که بر علیه جبعه قرار داده بودند حساب می کردند.<sup>۳۷</sup> پس کمین نشینان برای هجوم به جبعه شتافتند؛ سپس کمین نشینان در حالی که پیشروی می کردند، تمام شهر را از دم تیغ گذراندند.<sup>۳۸</sup> مردان اسرائیل با کمین نشینان قرار گذاشته بودند که ایشان از شهر با دود، علامت بدهند؛<sup>۳۹</sup> آنگاه مردان اسرائیل که درگیر نبرد بودند، می توانستند عقب گرد کنند.<sup>c</sup> بنیامینیان شروع کردند به قربانی گرفتن از مردان اسرائیل، حدود سی مرد، زیرا به یکدیگر می گفتند: «به یقین ایشان به طور کامل در مقابل ما شکست خورده اند، همانند نبرد پیشین!»<sup>۴۰</sup> اما یوشع<sup>۲۰:۸</sup> علامت، به شکل ستونهای دود، شروع کرد به برآمدن از شهر، و چون بنیامین بر می گشت، اینک تمام شهر در آتش بسوی آسمان بالا می رفت.<sup>d</sup> آنگاه مردان

اسرائیل عقب گرد کردند و مردان بنیامین وحشت زده شدند؛ زیرا می دیدند که مصیبت بر ایشان رسیده است.<sup>۴۲</sup> ایشان در جهت صحرا به مردان اسرائیل پشت کردند، اما نبرد ایشان را دنبال می کرد، و آنانی که از شهر می آمدند، ایشان را از پشت سر می گرفتند و قتل عام می کردند.<sup>e</sup> بنیامین را احاطه کردند و بدون مجال<sup>f</sup> ایشان را تعاقب کرده، تا مقابل جبعه<sup>g</sup>، از سمت مشرق، له کردند.<sup>۴۴</sup> از بنیامین هجده هزار مرد، همگی مردان دلیر، افتادند.<sup>۴۵</sup> دیگران پشت کردند و به صحرا، بسوی صخره رمون<sup>h</sup> گریختند. پنج هزار نفر را در راهها گرفتار ساختند، سپس [بنیامین] را تا جدعوم<sup>i</sup> دنبال کردند و دو هزار نفر از ایشان را زدند.<sup>۴۶</sup> مجموع آنانی که در آن روز از بنیامین افتادند، بیست و پنج هزار مرد شمشیرکش بود، همگی ایشان مردانی دلیر (بودند).<sup>۴۷</sup> ششصد مرد پشت کردند و به صحرا، بسوی صخره رمون گریختند و به مدت چهار ماه در صخره رمون باقی ماندند.<sup>۴۸</sup> اما بنی اسرائیل بسوی بنی بنیامین باز گشتند و ایشان را از دم تیغ گذراندند،

c مشخص نیست که آیا مردان اسرائیل به بنیامینیان پشت کردند و تظاهر به فرار نمودند، یا بر عکس، گریز را متوقف ساختند تا با دشمن مقابله کنند.

d تحت اللفظی: «و اینک قربانی سوختنی شهر بسوی آسمان بلند می شد».

e «آنانی که از شهر می آمدند» ظاهراً به بنیامینیانی اشاره می کند که در آیات ۱۴-۱۵ ذکرشان آمده؛ لذا ایشان نیز در قتل عام سپاهی که از جبعه رفته بود، شراکت جستند.

f «بدون مجال»: در عبری حرف اضافه «بدون» نیامده است.

g قرائت عبری: «جبعه».

h «رمون» (یعنی درخت انار) امروزه با همین نام در ۹ کیلومتری شمال شرقی جبعه واقع است.

i این نام در عبری می تواند به معنی «در هم کوفتن» نیز باشد. در داور ۲۱:۶ نیز از همین فعل استفاده شده است.

و قربانی‌های آرامش تقدیم داشتند.<sup>۵</sup> بنی اسرائیل گفتند: «کدام است آن کس که در میان تمامی قبیله‌های اسرائیل، به مجمع، به حضور یهوه بر نیامده است؟» زیرا سوگند سختی وجود داشت بر علیه هر آن کس که به حضور یهوه به مصفه بر نیاید؛ گفته بودند: «باید که او میرانده شود<sup>m</sup> نی اسرائیل برای برادرشان بنیامین دلسوزی کردند<sup>n</sup> و گفتند: «امروز قبیله‌ای از اسرائیل در هم کوبیده شده است. <sup>۷</sup> چه خواهیم کرد تا برای آنانی که باقی مانده اند، زن [فراهم سازیم]، حال آنکه به یهوه سوگند یاد کرده‌ایم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم؟»<sup>۸</sup> گفتند: «کدام است آن کس از میان قبیله‌های اسرائیل که تنها خودش به حضور یهوه به مصفه بر نیامده است؟» و اینک از یابیش در جلعاد

(یعنی) جماعت مذکر شهرها<sup>۱</sup> را، احشام را و هر که را که به او بر می‌خوردند؛ همچنین همه شهرهایی را که بر سر راهشان بود، به آتش کشیدند.

## احیای قبیله بنیامین<sup>k</sup>

۲۱ مردان اسرائیل این سوگند را در مصفه یاد کرده بودند: «هیچیک از ما دختر خود را به زنی به بنیامینی نخواهد داد.»<sup>۲</sup> قوم به بیت‌ئیل آمدند و در آنجا ماندند و تا شامگاه در حضور یهوه نشستند؛ ایشان صدای خود را بلند کرده، اشکهای فراوان ریختند<sup>۱</sup>،<sup>۳</sup> و می‌گفتند: «ای یهوه، خدای اسرائیل، چرا باید امروز قبیله‌ای از اسرائیل کم شود؟»<sup>۴</sup> باری، روز بعد، قوم صبح زود برخاستند؛ در آنجا قربانگاهی بنا کردند و قربانی‌های سوختنی

ج تحت اللفظی: «از شهر مسکونی گرفته تا احشام». در خصوص «جماعت مذکر...» ر.ک. تث ۲:۳۴؛ ۶:۳. k از آنجا که جمعیت شهرهای بنیامینی قلع و قمع شده بودند، اکنون می‌بایست برای آن ششصد مرد بازمانده‌ای که در صحرا پناه گرفته بودند، همسری پیدا می‌کردند. در این خصوص، دست کم دو سنت متفاوت در این فصل در کنار هم قرار داده شده‌اند. بر اساس سنت اول، شهر یابیش را ویران کردند و دختران آن را به بنیامینیان دادند (ر.ک. توضیح آیه ۸). بر اساس سنت دوم، مردان بنیامینی توانستند در جریان جشنی عمومی در شیلوه، دخترانی از آنجا برای خود برابند. این دو سنت به واسطه آیه ۱۴ با یکدیگر هماهنگ شده‌اند («اما زن به اندازه کافی برای ایشان نیافتند»). هیچیک از این دو سنت به شکل اولیه‌اش منتقل نشده‌اند و هر دو متحمل دستکاریهای ویرایشی مهم شده‌اند.

l ر.ک. ۱۸:۲۰، ۲۶-۲۸. بخش آغازین فصل ۲۱ حاوی دستکاریهای مهم ویرایشی می‌باشد: اشاره به پرستشگاه «بیت‌ئیل» (ر.ک. توضیح ۱:۱۹؛ توضیح ۲۸:۲۰)، و معرفی اسرائیل همچون یک «مجمع» (ر.ک. توضیح ۱:۱۹) که به شکلی بسیار متحد عمل می‌کند. ر.ک. توضیح ۱:۲۰.

m ر.ک. آیه ۸. منظور سوگندی به غیر از سوگند مذکور در آیه ۱ می‌باشد. امتناع از مشارکت در عملیات جنگی که از سوی اتحادیه دوازده قبیله ترتیب داده می‌شد، خیانت محسوب می‌گردید. ر.ک. داور ۵:۵-۱۵b، ۱۷، ۲۳؛ ۳:۱۲. لذا شهر یابیش (ر.ک. آیه ۸)، هدفی مناسب برای عملیات مورد نظر بود (آیات ۱۰-۱۴)، زیرا از یک سو، تحت لعنت مذکور در آیه ۵ قرار دارد؛ و از سوی دیگر، ملزم به اجرای سوگند مذکور در آیه ۱ نیست، چرا که در مجمع مصفه حضور نداشته است. اما این امکان نیز هست که طبق سنتی دیگر، فقط از مردمان یابیش خواسته شده بوده که دختران خود را به بنیامینیان بدهند، زیرا فقط ایشان می‌توانستند چنین کاری بکنند، بی‌آنکه سوگند را زیر پا بگذارند. چنین برداشتی نه فقط بقای یابیش را در تاریخ توجیه می‌کند، بلکه همچنین ریشه پیوندهای دوستی میان یابیش و قبیله بنیامین را آشکار می‌سازد (ر.ک. توضیح آیه ۸). n دلسوزی اسرائیلیان بر قبیله بنیامین که در خطر نابودی کامل قرار داشت، مبتنی بر همان انگیزه‌ای است که موجب جنگ تنبیهی در فصل ۲۰ گردید. در هر دو مورد، هدف حفظ خلوص و اصالت اتحادیه دوازده قبیله بوده است.

گویند و به ایشان صلح را پیشنهاد کنند.<sup>۱۴</sup> در این زمان، بنیامینیان باز گشتند و به ایشان از زنان یا بیش جلعاد که زنده نگاه داشته بودند، دادند؛ اما زن به اندازه کافی برای ایشان نیافتند.

<sup>۱۵</sup> قوم برای بنیامین دلسوزی کردند، زیرا یهوه در میان قبیله های اسرائیل رخنه ای ایجاد کرده بود.<sup>۱۶</sup> مشایخ جماعت گفتند: «چه خواهیم کرد تا برای آنانی که باقی مانده اند، زن [فراهم سازیم]، زیرا زنان از بنیامین قلع و قمع شده اند؟»<sup>۱۷</sup> گفتند: «بازماندگان بنیامین را چگونه حفظ کنیم<sup>u</sup> تا قبیله ای از اسرائیل حذف نشود؟<sup>۱۸</sup> زیرا ما خودمان نمی توانیم از دخترانمان به ایشان زن بدهیم، زیرا بنی اسرائیل به این مضمون سوگند یاد کرده اند: لعنت بر هر آن کس که به بنیامین زنی بدهد!<sup>v</sup>»<sup>۱۹</sup> گفتند: «اینک جشن یهوه<sup>w</sup> است که سال به سال در شیلوه برگزار می شود، در

کسی به اردوگاه، به مجمع، نیامده بود.<sup>o</sup> در واقع، قوم خود را سرشماری کرده بودند، و اینک کسی از ساکنان یا بیش در جلعاد نبود.<sup>۱۰</sup> جماعت دوازده هزار مرد از میان دلیران، با این دستور، به آنجا فرستادند: «بروید؛ ساکنان یا بیش در جلعاد را، از جمله زنان و کودکان را، از دم تیغ خواهید گذرانند.<sup>p</sup> این است آنچه خواهید کرد: هر ذکوری و هر زنی را که بستر مردی را شناخته باشد، به لعنت نذر خواهید کرد، اما باکره ها را زنده باقی خواهید گذارد.» ایشان چنین کردند.<sup>q</sup> ایشان از میان ساکنان یا بیش در جلعاد، چهارصد دختر جوان و باکره یافتند که در بستر مردی شریک نشده بودند<sup>r</sup>، و ایشان آنان را به اردوگاه، در شیلوه، که در سرزمین کنعان است، آوردند.<sup>s</sup> تمامی جماعت فرستادند تا با بنی بنیامین که در صخره رمون<sup>t</sup> بودند، سخن

**o** شهر یا بیش که احتمالاً در حوالی «وادی یابیس»، بین رودهای یبوق و یرموق قرار داشته، ظاهراً پیوندهای دوستی با جبعه و قبیله بنیامین داشته است. این پیوندها در ماجراهای شاول بار دیگر پدیدار خواهند شد. ر.ک. ۱- سمو ۱۱؛ ۱۱:۳۱-۱۱:۱۳؛ ۲- سمو ۴:۷؛ ۷:۲۱؛ ۱۲:۲۱.

**p** این بخش (آیات ۱۰-۱۲)، در برخی موارد یادآور جنگ با مدیان است. ر.ک. اعد ۳۱:۵-۶، ۱۵-۱۸. این آیات احتمالاً اثر دست ویراستاری بعد از دوره تبعید می باشد.

**q** عبارت اخیر نه در متن عبری، بلکه در قرائت یونانی آمده است. در هر حال، دنباله متن نشان می دهد که چنین معنایی در متن عبری نیز مستتر بوده است.

**r** تحت اللفظی: «که به واسطه بستر یک ذکور، مردی را شناخته بودند».

**s** این توضیحی است که بعدها اضافه شده و زمینه را برای ماجرای مذکور در آیات ۱۹-۲۳ آماده می سازد. مطابق آیات ۱ و ۲-۴، اردوگاه یا در مصفه قرار داشته یا در بیت ئیل.

**t** ر.ک. ۴۷، ۴۵:۲۰.

**u** متن عبری چنین قرائت کرده: «مالکیت بازمانده را برای بنیامین...»

**v** ر.ک. آیات ۱ و ۷.

**w** «جشن یهوه». کلمه «جشن» در عبری معمولاً بر زیارت دلالت دارد. اما به نظر نمی رسد که در اینجا منظور یکی از سه جشن بزرگ و سالیانه اسرائیلیان باشد (ر.ک. خروج ۱۸:۳۴-۲۷)، زیرا در این جشن فقط به دختران جوان شیلوه اشاره شده است (ر.ک. آیات ۲۱-۲۲). منظور بیشتر جشن انگورچینی محلی است (ر.ک. آیه ۲۱). این ممکن است نشانه ای باشد بر اینکه مردمان شیلوه اصلیت کنعانی داشته اند. این واقعیت که بنیامینیان دعوت شده اند که دخترانی از شیلوه برگیرند، می تواند همین مفهوم را تأیید کند. با وجود آیه b۲۲، ساکنان شیلوه احتمالاً در این دوره، به طور کامل جزئی از جامعه اسرائیل نبوده اند.

برای هر یک زنی بگیریم. و شما خودتان زنان را به ایشان نداده اید، چه در این صورت، مجرم می شدید.»<sup>۲۳</sup> بنی بنیامین چنین کردند: ایشان بر حسب تعداد خود، از میان رقصندگان<sup>d</sup> که رבוده بودند، زنانی گرفتند، و سپس رفتند و به میراث<sup>d</sup> خود بازگشتند؛ ایشان شهرها را بازسازی کردند و در آنها ساکن شدند.

<sup>۲۴</sup> در این زمان، بنی اسرائیل هر یک از آنجا به قبیله و به طایفه خود رفتند؛ هر یک از آنجا به میراث خود رفتند.<sup>۲۵</sup> در آن ایام، در اسرائیل پادشاهی نبود، و هر کس آنچه را که مورد پسندش بود، انجام می داد.<sup>e</sup>

شمال بیت ثیل، در مشرق راهی که از بیت ثیل به شکیم بر می آید، و در جنوب لبونه<sup>x</sup>.<sup>۲۰</sup> ایشان این رهنمودها را به بنی بنیامین دادند: «بروید و در تاکستانها کمین کنید؛<sup>۲۱</sup> نگاه خواهید کرد و چون دختران شیلوه برای رقص گروهی<sup>y</sup> بیرون می آیند، شما از تاکستانها خارج خواهید شد و هر یک زنی از میان دختران شیلوه بر خواهید گرفت، سپس به سرزمین بنیامین خواهید رفت.<sup>z</sup> <sup>۲۲</sup> چنانچه پدرانشان یا برادرانشان<sup>a</sup> برای اعتراض نزد ما<sup>b</sup> بیایند، به ایشان خواهیم گفت: «در حق ایشان به ما لطف کنید، زیرا در جنگ<sup>c</sup> نتوانستیم

X «شیلوه» که امروزه «خیربت سیلون» نامیده می شود و در شرق جاده بیت ثیل به شکیم واقع می باشد، در ۱۵ کیلومتری شمال بیت ثیل و در ۵ کیلومتری شرق «لبونه» ( «لوتیان» امروزی) قرار دارد. صندوق عهد، پیش از آنکه به دست فلسطینیان بیفتند، در پرستشگاه شیلوه نگاه داری می شد. ر.ک. ۱:۳۱؛ یوشع ۱:۱۸، ۸:۱-سمو ۱-۴.

Y این رقص ها قطعاً جنبه ای مذهبی داشته است. ر.ک. خروج ۳۲:۱۷-۱۹؛ ۲-سمو ۶:۵، ۱۴-۱۶؛ ۱-پاد ۱۸:۲۶؛ مز ۱۵۰:۴. رقص های گروهی عمدتاً به وسیله دختران جوان و زنان برگزار می شد. ر.ک. خروج ۱۵:۲۰؛ ۱-سمو ۱۸:۶؛ داور ۱۱:۳۴.

Z در سنت اولیه، بنیامینیان احتمالاً این ربایش را به ابتکار خود انجام داده اند، و نه در پاسخ به دعوت جماعت اسرائیلیان. مشکل پیدا کردن زن برای طایفه ای نوپنیا، موضوعی است که در افسانه های دنیای باستان به فراوانی به چشم می خورد. ر.ک. پید ۳۱ (گرفتن لبه و راحیل از سوی یعقوب). نمونه این امر در اسطوره های روم باستان، گرفتن سابین ها به دست یاران رومولوس در جریان یک جشن می باشد.

a این کار به پدرها و برادرها آسیب می رساند، زیرا دختران جوان بی آنکه مهریه ای بابت آنان پرداخت شود، رבוده می شدند. ر.ک. پید ۳۴:۵-۳۱:۲-سمو ۱۳:۲۰-۲۹.

b برخی از نسخ خطی یونانی «شما» قرائت کرده اند. اما باید توجه داشت که در اینجا مشایخ قوم اسرائیل هستند که سخن می گویند و پیامدهای این نبرنگ را بر عهده می گیرند.

c مشایخ پادآور می شوند که مردان اسرائیل می توانستند باکره های یابیش را همچون غنیمت جنگی برای خودشان برگیرند، نه اینکه آنان را به بنیامینیان بدهند؛ اما مردان اسرائیل از منافع خود در جنگ چشم پوشی کرده اند. لذا والدین دختران شیلوه نیز می بایست همین سخاوت را به جا بیاورند (ر.ک. توضیح ابتدای آیه).

d منظور سهمی است که به هنگام تقسیم سرزمین موعود به هر قبیله اختصاص یافته بوده است. ر.ک. اعد ۱۸:۲۰؛ ۲۶:۶۲؛ یوشع ۱۳:۲۳؛ ۱۹:۵۱.

e این نتیجه گیری ویراستار بعد از تبعید است. ر.ک. ۱۷:۶؛ ۱۸:۱؛ ۱۹:۱.